

B. I

41

کتاب تذکره شوشته

تالیف

B. 51
A1

سید عبد الله بن سید نور الدین بن سید نعمت الله الحسینی
الشوشتری المتخلص به فقیر المولی
۱۱۷۳ هجری قدسی

بتصحیح خان بهادر مولی بخش و اقل العباد محمد هدایت حسین
برای ایضیاتک سوسایقی بنگاله

تر بیتنس مشن پریس در کلکته از بلاد هند
بطبع رسید

۱۳۴۳ هجری مطابق ۱۹۲۴ میلادی

مصنّف رحمه الله كتاب تذكرة شوشتر را بر
چهل و چهار فصل منقسم کرده اما عنوانات
فصول ذکر نفرموده صرف عدد
فصول بیان نموده تسهیل
للمقارئین عنوانات در
فصول ذکر شد

صفحه	فصول
۱	مقدمه در بنای شهر شوشتر
۳	فصل اول در بنای رود خانه شادروان
۶	فصل دوم در وصف شادروان
۹	فصل سوم در آب و هوای شوشتر
۱۲	فصل چهارم در مساجد و بقاع الخیر شوشتر
۱۵	فصل پنجم در مزارات شوشتر
۱۸	فصل ششم در تابوت سربی و مزارات قدیمه
۲۲	فصل هفتم در محلات و قلعه شوشتر
۲۵	فصل هشتم در بقاع الخیر صحرای شوشتر
۲۹	فصل نهم در قصبه دلکشای عقیلی و مثنوی مولانا رامی
۳۳	فصل دهم در سادات مرعشیه
۳۶	فصل یازدهم در اولاد میر نور الله
۳۹	فصل دوازدهم در سادات تلخه

صفحه

فصل

فصل شیزدهم در سلاطین و حکام شوشتر از سنه ۹۳۲ تا سنه

۱۰۴۲ هجری ۴۲

فصل چهاردهم در حکومت واخشتو سلطان ۴۹

فصل پانزدهم در حالات محمد شریف وزیر واخشتو و ملا محب علی

کاسبی شاعر و ملا عیدی محمد منجم ۵۰

فصل شانزدهم در حالات آخوند ملا حسن علی شوشتری و دیگر

از باب خیر آن ایام ۵۳

فصل هفدهم در حکومت فتح علی خان پسر مهتر واخشتو

خان ۵۶

» » در حالات سید نعمت الله الجزائری ۵۶

» » در حالات سید نور الدین بن سید نعمت الله ۵۹

» » در حالات مصنف کتاب تذکره شوشتر سید عبد الله بن

سید نور الدین ۶۰

فصل هیجدهم در بنای آثار عظیمه فتح علی خان ۶۱

» » در ذکر سادات و معارف اهل فضل و کمال که در عصر

میر علی خان بودند ۶۳

فصل نوزدهم در حکام شوشتر از سنه ۱۱۰۶ تا سنه ۱۱۲۹ ۶۵

فصل بیستم در حکومت مهر علی خان بن کلب علی خان

و دیگر حکام شوشتر ۶۹

» » در حالات اسفندیار بیگ ۷۱

فصل بیست و یکم در وقف نامه مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ ۷۲

مفصله

فصول

- فصل بیست و دوم در حالات نادر قلی بیگ افشار مخاطب به
 ۸۶ طهماسب قلی خان (نادر شاه) و شکست افغانان ...
- فصل بیست و سوم در عزل شاه طهماسب و هرج و مرج که در
 ۹۰ سنه ۱۱۴۴ بوقوع آمد
- فصل بیست و چهارم در تصدیق سلطنت و حالات طهماسب قلی
 ۹۴ خان که خود را نادر شاه مخاطب ساخت
- فصل بیست و پنجم در سلطنت علی قلی خان برادر زاده نادر
 ۹۸ شاه
- فصل بیست و ششم در مکاره و مضائب که بوجه قحط رو داده ...
 ۱۰۲ فصل بیست و هفتم در نوشتجات کهنه که مردمان در این سنوات قحط
 ۱۱۰ بر مضامین آنها مطلع شدند
- فصل بیست و هشتم در محاصره دزفول
 ۱۱۳ فصل بیست و نهم در زوال دولت صفویه و هرج و مرج که دران
 ۱۱۵ زمان رو داده
- فصل سی ام در ذکر و اشعار مولانا محمود حلیمی شوشتری و قصیده
 ۱۱۸ مصنف رحمه الله
- فصل سی و یکم در شاگردان سید نعمت الله
 ۱۲۴ فصل سی و دوم در شاگردان سید نور الدین
- فصل سی و سوم در اخوان الصفا که مصنف رحمه الله معاشر
 ۱۳۳ ایشان بوده
- » » » در حالات و اشعار خواجه عبدالمحمد زلیخا
 ۱۳۹

فصول

صفحه

فصل سی و سوم در حالات و اشعار الهی آقامی مشتاق و حاجی

۱۴۲ فقد علی و ملا موسی

۱۴۴ در مقطعات واجوبه آنها

۱۵۲ ... فصل سی و چهارم در منازعه فیما بین شیخ سعد و شیخ ناصر

۱۵۵ ... فصل سی و پنجم در وقائع و سوانح که در سنه ۱۱۶۶ رو داده

فصل سی و ششم در حالات ابو تراب نقاش و ملا هادی قواس

۱۵۹ ... و قصائد ایشان

۱۶۳ ... فصل سی و هفتم در منازعه فیما بین محمد رضا خان و سید فرج الله

۱۶۵ ... فصل سی و هشتم در اشعار ملا هادی قواس و مصنف کتاب

۱۶۹ ... فصل سی و نهم در حکایت طفل رضیع یکساله

۱۷۱ ... در حکایت دختر که در شب زفاف پسر شد

۱۷۲ ... فصل چهارم در حالات ذوالفقار بیگ و غزل مصنف

فصل چهارم و یکم در حالات و اشعار ملا عبد الکریم و میر سید شفیع

۱۷۵ ... ناطق و اشعار مصنف

فصل چهارم و دوم در قصیده که مصنف در معجزه حضرت امیر

۱۸۰ ... المؤمنین علیه السلام منظوم نموده

فصل چهارم و سوم در غزل صائب و غزلیات شعرا که در تتبع غزل

۱۸۷ ... صائب گفته اند

۱۹۱ ... فصل چهارم و چهارم در حکایت عجیبه درویش



تذکره شوشتر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على محمد و اله و اصحابه

الطاهرين *

اما بعد آورده اند که در قضیه طوفان نوح که عالم غرق آب و معموره زمینی خراب و جمهور بنی آدم اواره دیار عدم گردیدند معدودی که بمضمون نجاتیانه و اصحاب السفینه نجات یافته بودند بر فراق اصحاب و افقای احباب همواره مکدر و ملول و بنوحه و زاری مشغول بوده در کمال بیسامانی و پریشانی بسر می بردند و بعد از آنکه بمرور روزگار و تمادی دهور و اعصار توالد و تفاسل نمودند و کثرت در افراد انسان پدید آمد هرج و مرج و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قیل و قال که از لوازم کثرت است در میان ایشان سفوح یافت و از بی اعتدالی و تغلب اقویا ضعفا در زحمت بودند تا آنکه دانشمندان را رای صواب پیدا بر این قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی مقتدر مطاع واجب الاتباع فی مابین خود تعیین و در مواقع اختلاف برای رزین او رجوع نمایند و نظم مهم عباد و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد مغوط بکفایت او بوده خلائق در مهد امن و امان آسوده باشند و بجهت این امر مهم کیومرث این آدم را که بحسب سن و عقل و کیاست و حکمت و رزانت و حسن سیاست ممتاز بود اختیار نمودند (بعضی از مورخین گفته اند که کیومرث نبیره حضرت آدم بود و برخی از

احفاد نوح گفته اند) و خدمه و اسباب لازمه جهت او مرتب داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصه خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهت مصارف سلطنت بسرکار او رسانند و تاجی ساخته بر سر او نهادند که در مجلس دیوان بان علامت مردم او را بشناسند و مدت پادشاهی او بیست سال بود و بعد ازان هوشنگ پسر یا برادر زاده او بسلطنت نشست و او پادشاهی عادل و حکیمی کامل بود و تا آن زمان مردم بساختن خانه و عمارات کلین نپرداخته بودند و بکولا و کپرها که از چوب و نی ترتیب می نمودند بسر می بردند و بعضی بکھوف جبال و مغارها و جفگلهها مسکن می نمودند و باین سبب تعب و رنج بسیار می کشیدند - لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند و مقور داشت که خانه را نزدیک یکدیگر و اساسها را محکم و دیوارها را بلند نمایند و بعد از اتمام خانها حصار و وثیق بدور خانها بنا نهاد که مجموع شهر حکم یک خانه بهم رسانید و چون مردم در مساکن خود فرار گرفتند و از زحمت گرما و سرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و اموات خود را در مخازن و محارر مضبوط و اطفال و عورات را در اندرونها مستور نمودند و بسبب با روی شهر از آسیب سیاح و حیوانات وحشی خلاص یافتند این وضع ایشانرا بسیار خوش آمد و آن شهر را شوش گفتند نامت قدیم یعنی خوب و بعد ازان هوشنگ بتقریبی بکنار رود کَرَن رسید چون ملاحظه وضع آن مکان نمود گفت ایضا شوشتر است و استعداد آن برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر نمود که طرح آن را بکشند و ببنای آن اشتغال نمود و گویند شوش بسکل باز ساخته شده و شوشتر بسکل اسپ و مشهور است که در وقت آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمله حاضر بود دید که سگی از موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی باره ایستخوانی بدندان گرفته مراجعت نمود و بخوردن آن

استخوان مشغول گردید از ملاحظه این حال و مشاهده این فال پادشاه متاثر شد و آثار ملال بر ناصیه او ظاهر گردید دانشمندی از ندما این معنی را بفراست یافته معروض داشت که از رهگذر این سگ غباری بخاطر انور نه نشیند، غالباً این چنین باشد که تربت این ولایت مقتضی فقر و درویشی و دین همتی و پست فطرتی و قفاعت باشد و مردم آنجا بزحمت زندگی نمایند و کسب ایشان ضعیف و تحصیل ما یحتاج خود در وطن نتوانند نمود بلکه از جاهای دیگر بمسافرت و مشقت بهم رسانیده در آنجا صرف نمایند و مؤید این سخن آنکه صاحب نزهة القلوب در خواص بلدان آورده که خاک شوشتر مقتضی فقر و نیازمندیست و مردمان صاحب ثروت و توانگر در آنجا بغایت نادر می باشد و بزبان تازی شوشتر را تستر گویند / بقاعدة عرب که اکثر الفاظ عجمیه را تعریب می کنند و بعضی گفته اند که شخصی از بنی عجل تستر نام آنرا فتح نمود و باسم او مشهور شد و صاحب قاموس گوید تستر یروژن جندب و شوشتر بشیفین لکن است / و با روی آن اول شهری است که بعد از طوفان بنا شده یعنی از بلاد معموره و در بعض نذب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر جوز است و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب تحفة المنجمین سرطان گفته و این بصواب نزدیکتر است چنانچه مشاهده اخلاق و احوال آن ولایت دلالت تمام بر آن دارد و بتجربه رسیده که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در برج سرطان واقع شود معظم تاثیرات آن در آنجا کمال ظهور بهم می رساند.

فصل اول

در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالباً ارزان باشد و گندم و برنج و سایر محبوب نیکو بعمل آید و اربع زراعت فراوان باشد و اراهی آنجا پر برکت

تذکره شوشتر

و بعدی سبک است که بیک دراز گوش شخم توان کرد و اشجار زود
 ترقی نماید و نارنج و لیمو و انجیر و انار ممتاز و سایر ثمار متوسط و نمک
 آنجا بغایت لطیف و ممتاز است و قلم از خواص آنجاست که بهمه بلاد
 عالم از آنجا می برند و پالیز آنجا فیکوست و از آنجمله باذنجان و خیار
 و هندوانه بسیار خوب است و جوزق آنجا بغایت نیکو و پنبه آن بهتر
 از پنبه سایر بلاد است و تفکاکو و خربوزه را اگر فیکو تربیت کنند بدستور و در
 روزگار قدیم در حوالی شهر داغ و بوستان نبود و مزارع صیفی مکاری می کردند
 و جویند بود که از قنوات کلو گرد که پادشاهان کیدان احداث نموده بودند
 و هنوز هستند آب بانجا جاری می شد و چون از شهر دور بود و عبور از رود
 خانه بکستی بود و مردم ناین سبب زحمت میکشیدند و دارای اکبر
 نهر داربان را ابتدا و دارا این دارا تمام نمود و آب از میان شهر بصکاری
 عسکر جاری ساخت و بغرس اشجار و زرع صیفی پرداخت و این قبل
 از ظهور اسکندر ذو القرنین بود و امروز ایام رود خانه عمیق شد و آب از نهر
 منقطع گردید و باغات که بعمل آورده بودند خشک و مزارع واریاب دیم شد
 و آن قنوات هم بایر شد و ایضا در عهد ملوک طوایف بودند و کسی بحال
 آنجا التفات ننمود و چند سال متوالی خشک گذشت و قحط پدید آمد -
 لاجرم ولایت خراب و مردم متفرق گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند
 و مدتها بدین منوال بگذشت تا اردشیر این نانک من سلسان بر ممالک
 استیلا یافت و ملوک طوایف را معهور گردانید و همت بتجدید عمارت
 شوشتر گماشت و مردم را از اطراف بانجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند
 و در این باب تسدد بسیار نمود و منظور داشت که پایین دهنه دارین بعرض
 رود خانه شاک روانی بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داربان جاری شود و آن
 زمان رودخانه مخصوص در ماملریان بود و قبل از اتمام شادر و آن اردشیر وفات

پایان قدیم
شوشتر

و داربان از
بر توپها
لحمه سلاسل
هاری بوده
ست

لادروان فیهصر
مهن پل بزرگ
ست

یافت و هم چنان همانند قان بیره او شاهپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن شاهپور بن اردشیر جلوس نمود و در آنوقت بحسب سن کودک بود و طایفه عرب از بادیه حرکت نمودند و آن حدود را الی اطراف خراسان پناختند و انواع خرابی در آن بلاد بظهور رسانیدند و چون شاهپور بعد کمال رسید اولاً بمواخذة و تادیب عرب پرداخت و خلقی بسیار از ایشان اسیر فرموده بود که شانهای ایشان را سوراخ و ریسمان گذرانیده دود و بیک دیگر بسته بودند و همراه اردو می گردانیدند و باین سبب او را ذوالاکتاف گفتند و او را بعمارت شوشتر عزایت عظیم بود و چون بر قیصر تسلط یافت و او را محبوس ساخت گفت اگر نجات خود می خواهی باید شادروان شوشتر را ببندی و چنان کفی که در زمین نزدیک شهر مزارع صیفی پیدا شود و زرع مائی بتواند کرد قیصر چون بر جان خود ایمن گشت کس فرستاد تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیارزدند و چنان کردند که انداء رود خانه کر کر را از زیر کوهی که الحال بقعه سید محمد کیلا خور بران واقع است الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار کاذگ بر بعض اطراف آن نمایان است و آب را بان طرف سر داده این طرف را خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند زیر پل را بساختند و قیصر بفرمود که هر روز پس روز دو هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی قدری زر یا نقره یا آهن یا سرب یا اربیز چنانچه هر دامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند میرسید و بشیر گوسفند نوره و گل تر می کردند و بکار می بردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر الثقیل حرکت نتوان داد دو دو بیک دیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم می چسبانیدند و در کار می نهادند و بعد ازان رود کر را که شگافه بودند بهمان دستور مسدود نمودند و آب را باعمال بزدند و باغ و بوستان

مجدداً بساختند و گویند شاهپور قیصر را الزام نموده بود که گلیکه در این کار صرف می شود باید از خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را امر نمود که از خاک قسطنطنیه بخراده آن قدر بیاوردند که بعد از اتمام کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این قلها که الحال هست و کوزه گران از آنها استعمال می کنند از آن است و قعر رود خانه را از دهانه مافاریان الی بزیر پل بیک ترازو بسنگ و ساروج فرش نمودند تا مرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این جهت بند میزان گویند و بعد ازان او را مامور داشت که بالای شادروان بر رود قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد انسان و حیوان ساخت و او را مرخص نمود و چهار دانگ آب تخمیناً برود قدیم از زیر پل جاری بود و دو دانگ از آنها رچرخابهای عبدک و دهکی و فرجهای بند و خلل ها که مرور ایام دران راه یافته بود برود کوکرها و دهی که بکنار این رود بود دو دانگ و آن را که بکنار آن رود بود چهار دانگ نام نهادند و این رود از منبع آن که در جبال بختیاری است الی مذهبی که دریای عمان است فاصله ما بین عراق و فارس است *

فصل دوم

مورخان در وصف شادروان شوشتر مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند که در عالم بغائی ازان محکمتر نیست و مسهور است که چون کار گزاران و مسئولین قیصر شروع بکار و برآورد خرج نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا با تمام آن نمی نماید و عمله و کار کنان ازان کار پر آزار نیز در زحمت بودند و هر روز دوریکه یک روز آنجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار نداشت و هر چند اچرترا مضاعف می نمودند رغبت نمی نمود آخر الامر رای بران قرار دادند که جهت انتعاش مقلوب و تحریک رواعی

شوق کار کذان و تخفیف مؤنت مفرهی مرکب از بعض فواکه و اجزای حیوانی و معدنی و نباتی ترتیب نمایند که این هر دو فایده ازان حاصل تواند شد و حکیم حاذق فکرت اجزای آن را باین نحو نسخه نوشته

نسخه

برگ گل رخسار یک طبق - ررق نقره پیشانی یک صفحه - گل شمشیرک
 ابرو دو شاخه - بادام چشم دو دانه - زنبق بینی یک جزو - یاقوت رمانی اب
 دو دانه - پسته خندان دهان یک دانه - مروارید ناسفته دندان بیست و
 هشت دانه - عنبر اشهب خال لا اقل یک جزو - سیب ذقن یک جزو -
 ترنج غبغب یک جزو - سفید الطیب زاف دو دسته - انار ین پستان
 دو دانه - مدف سینه یک لوحه - خمیره صندل شکم یک قرص -
 نافه مشکین یک جزو - گل غنچه ناز یک جزو - یاسمن سرین یک بغل -
 ماهی سقن قورساق و ساعد چهار جزو - قصب الدربره انگشتان بیست عدد -
 عذاب سوانگشتان بیست دانه - قند مکرر عشوه آن قدر که اجزا را شیرین کند
 و قیصر بفرمود تا مرکب اجزا را بالتمام از شاهدان فرنگی گلعذار و دلفریبان
 طناز عشوه کار با انواع باده و نقل و مره و طعام خوشگوار بر سر کار آماده و
 حاضر داشتند تا آخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بومال آن دلبران
 و هم آغوشی آن سیمبران خوش وقت میگردیدند و مجمع آن ماه پارکان
 کنار رود خانه بود و از این جهت آن رود را ماه پاریان گفتند و بآن هوس
 کار کن بسیار از اطراف و جوانب فراهم آمده روز بروز آنچه را برسم اجرت
 باز یافت می نمودند شب بشب بان غارت گران عقل و هوش میسرسانیدند
 تا آن کار با تمام رسید و رومیان ببلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از
 ایشان را از آب و هوای شوشتر خوش آمد و رخصت حاصل نمودند از
 قیصر که در آنجا سکنا نمایند و بعضی از امور غریبه و مذایع عجیبه از ایشان

بمردم آندبار رسید از آنجمله معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج شهر نزدیک بچشمه آب گرمک و چون کیفیت بعمل آوردن آن را بهمه کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید و الحال موضع آن معلوم نیست - دیگر حیانت دیباج از این کرکي که در فصل پاییز در جوق قلبلب بهم میرسد که بمراتب از حویر خالص لطیف تر میباشد و آنرا بطراز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند و در روزگار پیشین البسه و عمام ملوک همه ازان بود و دیبای شوشتری مثلرد جمیع شعرا و ادبای زمان بود و عبدالواسع جبلی ۸۰ از فصحای شیرین گفتار بود در مدایح سلطان سنجر و غیره همه چارنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه کامگار را بدیبای شوشتری تشبیه نموده و در مدح سلطان عبد الصمد گوید : * شعر *

گوید در آفرین تو هر روز مدحتی آراسته بگونه دیبای شوشتری و در موضع دیگر گفته . * شعر *

که از سبیل حجابی بر فراز پرنیان پوشد

که از عنبر نقادی بر طراز شوشتر بگذرد

و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاهپور واقع شد درر نیست که سابقه در بعض احادیث اهلبیت علیهم السلام مذکور است و فقهاء بٹیاب منسوبه بشاهپور تفسیر نموده اند همان باشد و الحال مدتهاست که آن هم منسوخ و علاج رشن آن را نمیدانند و از بعض معمورین استماع شده که آنرا بابعض ادویه طبخی مینکرده اند ۸۰ مونی بهم رسانید - دیگر دولاب رومی که در اعمال سهولت آب را از حوض زمینی باوچ برین می رساند و الحال متداول است - دیگر عمل افسبازی که در شهرهای نوروز سلطانی معمول است چون رومیان را عادت آن بود که در شش سال نو که ابتدای تشیرین الاول ایسان است این رسوم را معمول میداشتند - القهه بله قیصر بحال خود

برجا بود تا در زمان دولتی امیه که شیب خارجی خروج نمود و شوشتر را پای تخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان نمود و مدتهای در دفع او گوسید و فایده نبخشید و شیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج محاربه می نمود روزی و ت خفتن شهر مراجعت میکرد اتفاقاً آب سیل طغیان نموده و شیب بکنار پل اسپ میراند و بتماشای آب مشغول بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسپ شیب بزبان بود چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شیب بدهن آن زده خود با اسپ بروی خانه پریدند و غرقه سیلاب فنا گردیدند - روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را برجا دادن شیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن شیب خبری نبود و در شب تاریک دفعه خود با سپاه از راه پل داخل شهر شد و ما بندگان را قدرت بیرون کردن او نبود حجاج این معذرت را قبول و از مواخذة ایشان در گذشت و بفرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید تا فتح علی خان آن را تجدید نمود چنانکه مذکور خواهد شد *

فصل سوم

آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه موافق است و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا بشوند کمتر بیمار می شوند و مرض طاعون هرگز مسموع نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه سرایت نموده باشد و عوام شوشتر گویند که این ببرکت دعای حضرت امام رضا علیه السلام است که در چین مسافرت از مدینه بخراسان وارد آنجا شده و این دعا

در حق ایشان نموده و امراض و بایي نیز بسیار کم است و غالب در اکثر امراضه صحیف است و امراض کثیر الوقوع حمیات سهلة العلاج است و همینکه مرض مفارقت نمود بزودی رفع نقاهت می شود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه در آنجا معتاد است و بسبب سلامتی آب و هوا منشا انحراف مزاج کمتر می گردد - و اصل رود آنجا چشمه کَرَن است که از حوالی زنده رود اصفهان میجوشد و همه جا مابین کوهکیلو و بختیاری تا شوشتر جاری است و از این هر دو آبهای شور و شیرین بسیار داخل آن می شود و رودی عظیم میشود که در خوزستان بآن عظمت نیست و پایین بند قیر رود دزفول بآن می پیوندد و مجموع را دجله اهواز گویند و اثر اوصافیکه اطباء در مدح آب تعداد می نمایند از کثرت و غزارت و بعد مزج و شدت جریان بر صخور و جمال و صفای لون و سبکی وزن در آب شوشتر موجود است و در تابستان بسیار گرم باندک نسیم شمالی که بران بوزد بسیار سرد می شود و معتاد است که در آن فصل رفت نماز دیگر آنها را بکوزه های سفالین در موضع مرتفع می گذارند تا حرارت آفتاب آنرا زیاده ناطیقی بنماید و بمجرد غروب آفتاب و هبوب شمال مرتبه سرد و لذید میشود که بجرعه واحد سیر نتوان خورد و هر چند زود تر بآفتاب بگذارند سرد تر میشود و هوای آنجا حار رطب است که در هر دو کیفیت موافق روح حیوانی است و رطوبت آن باعث ذوال است لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل تموز بحد افراط میرسد - و سابقاً معمول بود که منعمان اندرونهای گلین بسیار مرتفع می ساختند و درها و روزهای متعدد از اطراف جهت منفذ هوا قرار میدادند و گاهی اشترخار نیز بشما بیک آن میزدند و آب میپاشیدند و این قسم اندرونرا گلستان گویند و در اوقات شدت حر آنجا می غفوند و سایر الناس بشگافهای رودخانه دود آنکه و سایه غرابها دفع آسیب گرما می نمودند و در بعض خانه ها قنات بود که از

مافاریان آب می آورد و در زیر زمین صفها و مجلسهای وسیع بدور آب میساختند و مردم هر محله بکاریزی که داشتند اکتفا می نمودند لیکن الحال مدتهاست که ققوات همه بایرو اکثر چرخاها نیز بر طرف شده و بذای خانه گلین منسوخست و عمارات جدیده بسنگ و آجر پخته و کچ ساخته میشود و این معنی باعث زیادتی اشتداد حرارت هوا گردیده است لاجرم طنازانیکه تاب گرما ندارند شوادان را اختیار نمودند و کار بجائی رسیده که کم خانه ایست که شوادانهای متعدد نداشته باشد و هوای بهار آنجا بغایت معتدل است و و فورگل و لاله و ریاحین خدا آفرین در صحراهای آنجا بعضی است که وصف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه بهار سایر بلاد بآن نموده اند و نشاطی در طبایع خاص و عام آنجا دران فصل پیدا می شود که اکثر اوقات را بسیر و تفنن و باغ روی میگذرانند و بفعل طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه چند از ایشان بظهور میرسد که در سایر اوقات از ان قسم شوخیا کمال تحاشی و استنفکاف مینمایند و بهار نارنج آنجا بسیار معطر و گل سوری نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است و هرگاه درکشیدن عرق آنها بی پروائی نکنند از گلاب و عرق بهار سایر گرمیسرات امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان آنجا نیز معتدل است و به آتش کردن بخاری و نشستن کرسی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار نادر است و در مدت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است یکدفعه برف باریده و الحال بعنوان تاریخ مذکور میشود و باران در سنوات مختلف است و اکثر زرع آنجا الحال دیم است و چون اراضی پر برکت و هوا معتدل است بسه چهار باران که در تمام زمستان بشود محصولات حسب الخواش بعمل می آید و در بعضی وقتات اتفاق شده است که بدو باران کامل زراعات نیکو بعمل آمده اند چنانچه چند سال مقواتی بسبب کمی بارش یا سایر اوقات زراعات دیم

ضایع شوند این معنی باعث ضعف یقین زارعیین نمیشود و در اساس توکل ایشان هیچ نوع خللی راه نمی‌یابد بلکه باعث زیادتی امیدواری ایشان بمرحمت رب العالمین است و این حالت مکرر مشاهده شده و حیل و مکر و شیطننت بطبع مردم شرشتر کمتر وجود دارد و پرهیزگاری ایشان از حقوق الناس بیش از اهلای اکثر بلاد است و مسامحه در امور و ترک تاسف مافات از حالات جبلی ایشان است و شجاعت و دلادری در ایشان غالبست و در حس اعتقاد بسلسله سادات و علماء و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی میباشند و بسبب اتصاف بمجامع صفات حمیده آنجا را دار المؤمنین گویند.

فصل چهارم

در دار المؤمنین شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیمترین مساجد مسجد جامع است و آن در ایام خلفاء بنی عباس بنا شده و بر دیوار قبلی سوره یس را یکسطر بخط کوفی کجبری کرده‌اند و در آنجا کتابها بخطوط کوفی نوشته اند مشتمل بر آسامی خلفا و غیره و آنچه الی الان از آنها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای سطر یس نزدیک سقف هفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و کتابه بر ضلع مغربی منبر و کتابه کجبری دور محراب پایین و کتابه کجبری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده که بمروار ایام مفد رخن شده و از مجموع اینها مفهوم میشود که المعتز بالله محمد بن جعفر المتوکل آغاز بنای آن نهاده و او خلیفه سیزدهمین بنی العباس است و در سال نویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسی عسکری علیه السلام بخلاف نشسته و اسم او در چوبیکه بزیر منظر بود نوشته بود

و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و سه روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحاق المقددر و اسم آن بچوب کتابة نوشته بود که کسیده بود تا منبر و این دو چوب الحال بر طرف شده اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهار صد و بست و در وفات نمود و از او خلیفه بیست و هفتم مقتدی بامر الله ابوالقاسم عبد الله ابن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او نوزده سال و پنج ماه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و تخته چوبیکه اسم سال بران مکتوب بود افتاده بود و بعد از او خلیفه بست و نهم المستر شد بالله ابو منصور فضل بن المستظهر بن مقتدی دران باب کوشید و باتمام رسانید و اسم او در گچکاری بالای محراب نوشته است و مدت خلافت او هفده سال و هشت ماه بود و از این تواریخ معلوم میشود که آنچه فیما بین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت در آنحوالی که دران زمان صحرا بود نزول و دران مکان نماز گذارده باشد و بعد از آن بسبب این شرافت بنای مسجد را در آنجا اختیار نموده باشند و منشاء این شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود بهمین شاه چوب هندی که منبر و منظر ساخته اند و چند اصله از آنها در صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم آن باریکتر و مرتفع تر بود مساوی گلدسته و چون اکثر آن چوبها بمروار ایام بشکست و خرابی دران غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل ایشان حاجی فتح الدین خیاط بود تجدید عمارت آن باین هیئت که هست نمودند و خواجه

طالب ابن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل مراف تاریخ آنرا بدینگونه گفته *

شک نیست که بانی مساجد * در هر دو جهان بود سرافراز
 هرکس توفیق ساختن یافت * گردد بجهان ز خلق ممتاز
 فتحا بمرد افتاحش * بادا برخش در جهان باز
 طالب تاریخ ساختن ساخت * از صاحب سر و محرم راز
 برخواست یکی از این میانه * گفتا مسجد شده خداساز

و مزار گویند با اصل مسجد ساخته نشده و بانی آن سلطان اویس ابن شیخ حسن بونانی است و اسم او بکتابه جلی بر سنگی که بالای در زیر گلدسته است منقوش است تاریخ شهر ذی حجه سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه و ابن مزار از غرایب انبیه است و مزار باین ارتفاع کمتر دیده شده و چند سال قبل از این قفسه آن شکستی خورده مشرف بانهدام بود و آنرا تا بعد مقرنس خراب نمودند - و جمعی از ثقات که خود مشاهده نموده بودند استماع شده که در ایام و اخستو خان پهلوانی بازیگر بشوشتر آمده بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید از آنجمله کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسی سنگین بکاکل می بست و میخ آهنی که طول آن یکوچب و نیم بود بمزار میکوفت که بدموجب آن مزار می نشست و یکوچب بیرون میماند و بالای آن میرفت و می ایستاد و میخی دیگر بهمان فرار بالا تر میکوفت تا هرجا دست او می رسید و دست بآن میکوفت و بالای آن میرفت آنگاه انگشتان پا را بآن بند می نمود و سرنگون آویز آن می شد و با چکش میخ اول را برون میآورد و راست میشد و آنرا بالا تر میکوفت و بالای آن میرفت و آن سنگ بکاکل او بسته بود و بهمین قسم تا قفسه مزار بالا میرفت و از راه نردبانها پایین میآمد و از این مقوله

کارها بسیار میکرد و در خارج دروازه کرکر سر راه آسیاها بدست چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده و چون بصیاری از عوام الفاس فریفته او شده بودند خان او را اخراج البلد فرمود - و قبله مسجد جامع را سخت و درست ساخته اند و کمترین بدایره هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط آن نموده در نهایت استوار و استقامت یافته و معاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراقین و قری نجد و حجاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بآن اعتدال ندیده و قبله مسجد میر شکار بر وفق آن بیژاده و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلنه بعض خواص شوشتر نیز شهرتی داشت که در قبله مسجد جامع اذک تیامفی هست و باین سبب در نماز تیاسر می نمودند و مساجد جدید را نیز متیاسر ساخته اند شهرتی بی اصل است و از بنای قدیم مسجد الحال بغیر از دیوار قبلی و قطعه از دیوار شرقی مابین گلدسته و منار چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها مفصوب است که بعض حکام و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعض بدع بصیغه لعنت بود نموده اند و بسنگها نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند و اسامی ایشان همه مکتوب است *

فصل پنجم

قدیمترین مزارات شوشتر مزار برای بن مالک انصاری است و او از اکابر صحابه حضرت رسالت پنهانی بود و در شان او روایت شده رب ائمه اغدر ذی طمرین لایوبه به لواقم عای الله لا برء منهم البراء مالک یعنی بسا ژوئیده موی گرد آلود ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگند دهند حقه تعالی قسم او را راست کند ازان جمله است برای بن مالک و او

همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بودند و سردار کل سعد ابن وقاص بود و حضرت امام حسن فیز همراه ایشان بود و در آنوقت پای تخت ملوک فرس شهر مداین بود که شاهپور بعد از فراغ از مهم شادروان شوشتر در گذار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارت آن افزوده بودند و نوشیروان ایوان ساخته بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بچند روزی و چون آن حضرت از زوال دولت فرسیان و انتقال آن باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مزده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخنمود که فرسیان یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهی معارضه و مقاومت نمی توانند کرد بالضرورة یزدجرد از مداین فرار بر قرار اختیار نمود تا در مرو خراسان مقتول شد و شهر بانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید المهدی علیه السلام رسیده و مادر حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن قا مداین بالشکر مرافقت نمود و سعد لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن لشکر خارهای سه بهلو آهنبین بسیار بساختند و در صحرا پاشیدند چون قشون خالی الذهن ناآه هوایی رسیدند خارها بدست و پاهای ایشان نشست متعیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام امان گرفت و ایشانرا براهی دیگر بلدیت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند پیر بلدی که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است و مردم شهر بتیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا آنکه یکی از

سوان سپاه نزد برآء آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده‌ام و حدیث مذکور بر او خواند و گفت حال اگر خواهی ایغولایت مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب خواهد شد آنگاه برآء روی بجناب آسمان کرده گفت که پروردگارا بحق جاه جلال خودت این قوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را مظفر و منصور گردان و سپر برو کشیده بر روی پل درید و دلیران لشکر متابعت و پیورش نمودند و در جنگ در دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمرزان حاکم آنجا را که عمرزاده یزدجر بود دستگیر نمودند و برآء در آن واقعه هشتاد زخم برداشته بود و قشون مدت یکماه بسبب او توقف نمودند تا وفات یافت و در همین مکان که الحال معروف است مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هرمرزان را مقید و محبوس بمدینه نزد عمر فرستادند و هرمرزان سابقا با عساکر اسلام صلاحی نموده و وفا بآن نموده و عمر او را ملامت نمود که عافیت غدر را دیدی و مرارت ثدرة آنرا چشیدی هرمرزان گفت سابقا که عرب و عجم با یکدیگر محاربه می نمودند و خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا که همه کافر بودند همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زیر دست بودند اکنون که ببردت اسلام حقتعالی با شما است غلبه شما بآن سبب است نه بقوت این سپاه کون برهنه بی استعداد آخر الامر مسلمان شد و او را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخشید و آن حضرت او را آزاد نمود و دهی در حوالی مدینه داشت ینبع نام بآنجا فرستاد که متصدی و ضابط باشد و فرمود چون هرمرزان حکومت کرده است بویه امر و نهی و سیاست رعایا و زار عین را نیکو میدانند و در آنجا بود تا ابولولوه که با با شهجاج الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود و حفص بن عمر بنتمت اینکه این امر بتحریک هرمرزان بوده بینبع رفت و هرمرزان را مقتول ساخت و عمر هنوز رمق حیاتی داشت چون بشنید

و صیت دود که هر ده بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را بخون پهره زن
فصاحه نماید زیرا که آن قهمت موجب قتل هومزان نبود و از جمله مطاعن
ده بر عثمان گرفته اند یکی این بود که عمل بآن وصیت نمود تا آنکه خلافت
بحضرت امیر المؤمنین علوات الله علیه رسید حفص بگریخت و نزد معاویه
بسام روت و در حرب صفین مقتول شد و مدتی شوشتر در سال بیستم از هجرت
بود *

فصل ششم

در بعضی کتاب نوابیح از ابو موسی اشعری مذكور است که چون
بسام امام شوشتر را مفلوح نمودند در آنجا ناسویی از سرب یافتند ده
معدن در آن بود و بیست و نری با او بود ده در ده صحران داشت بعد از احتیاج
از آن در دهان موهن موهن میداشت و چون دفع احتیاج شده بود آنرا می نمود
و بجای خود میداشت و اگر بدین سبب تاخیر نموده بود بزمان می شد
این امر بود را مصداق ده که در مدینه بودند عرض نمودند و عکاسه در حواف
نوشته اند این معدن حضرت دانیال است و بعد از او دانه در دهن نامند
و الحال معدن دانیال در شوش مشهور است و از دشتی ران ساخته اند که
اب دهر باشد و ابو از دانه جاری است و مؤید این شهرت حدیسی
است که در بعضی کتاب آمده است که بعد از شوش از دانه است و آن
نخستین حضرت امام علی علیه السلام علوه الله علیه شکافت نمود و آن
حکایت در موهن این معدن است که احتیاجی حضرت دانیال را شما
دود بگریزد و شکره استخوانی است که جبری عکساف بنود آسمان
سر و گرد می شد و ایسان بآدمه معاونت و استخوان را در دهن نمودند و بازان
منقطع بودند غایت چون شوشتر منظم و خوش از دوانع آن معدن

بود صاحب تاریخ این واقعه را در احوال شوشتر مذکور ساخته باشد - و ایضاً در احوال محمد بن جعفر الطیار رضي الله عنه ذکر نموده که در فتح شوشتر شهید شده و در آنجا مدفون است و الحال مدفون محمد بن جعفر در حوالی دروول معروفست و فریه جعفر آباد که از اعمال مریدان معدود است من جمله موفوفات آن سرکار بزرگوار است و هم چنین فریه شرف آباد دروول و واقف این هر دو شرف النساء بیکم عبیده شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است و امروز ایام از تصرف مباشرین موفوفات دیرون رفته اند و اکنون آنچه اسم و فقیهت دران باقی است همین قطعه زمین برچم است و آن هم در تصرف غیار و جیری اران عاید آن سرکار نمیکرد و در بعضی از قدیمه شهر اطلس در جوار شوش مذکور است و محتمل است که همین شهر دروول باشد که در بعضی تواریخ و غذاش گفته اند و الحال موضعی را خارج شهر در کنار رودخانه اهل دروول و غذاش میگویند و آن رودخانه را در گویند و دروول در لغت بمعنی بافلا و بعضی بمعنی موشی بافلا گفته اند و چون است و اهل بافلا و موشی آن دران بلد زیاده از سایر بلاد معدود است موسوم داین اسم شده باشد - و از جمله مرادات قدیمه بقعه امیراده عبد الله است و بس او بدین وجه است عبد الله ابن الحسن الدینه بن الحسنین الاصغر بن ابن العابدین ظلی ابن الحسین علیه السلام و یوسف سر اوس که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او عضو عضو در بلاد مدفون درید و چون مخالفان او را شهید نمودند و سر او را بر هرزه نه نزد والی خود برد و در ایستان شوشتر اوداد در خانه بیوه زالی نزل نمود و چون شب بخسپیدد و آن ضعیفه جهت مهمی بان اندرون که سر را گذاشته بودند داخل شد دید که سیف اندرون شکفته و نوری چند از آسمان بر زمین میآید و لشکری چند که آثار و حادیت در ایستان غالب

بود در آنجا بسته‌اند و آن سر بریده بایستان متکلم است از مسأله این امر غریب بغایت متکبر گردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در اندرون دیگر خسپیده بود روت و او را بیدار نمود و بآدمجا آورد چون ابراهیم بدید مادر گفت که این شهید از جمله ذریه حضرت امیرالمومنین و برگزیدگان رب العالمین است رای آن است که او را تجهیز نموده دهن کفیم مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توایم شد ابراهیم گفت سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ابراهیم بدرد و چنان کردند و ابراهیم سر بخش که دهنه او در جوار امامزاده معروفه است همان است و بانی اصل عمارت امامزاده المنصور بالله خلیفه عباسی است و بعد از آن سادات عانی درجات مرعشی شوشتر که در دست برادرزادگان آن سرکوارید و حکام کرام آدمجا و سایر مندان بر آن افزوده اند و از بنام مسعود دهنه شیخ محمد سوار در جوار مسجد آخوند ملا محمد نجار و بعد سیدی بن مفلس سقطی که این شهر در از کنار مسافرم طریق است بوده اند و خانه سهل این عبدالله و مادر او در این شهر و محکومای کرد و هدو معروفند و دهنه سادات از بنام معروف است و بعضی دویزد عبدالله و طح است که پسر مهتر حضرت امام جعفر صادق است لیدن ثابت دیست و این عمارت که الحال تحت بنای حاجی صالح کاغدی است که از معارف بنات حدیث و راسخ ترین آدرا بدینوجه گفته * * شهر * این روضه مذکور که در روضه فیض طاعت در او بلند چه الله اکبر است نعم میرکرد حاجی خوش خلق بیدات صالح که خادمی از محبان این در است زایر برای مصرع تاریخی سال او بر رسید از خود که نه کار یاور است اسد ان عقل سر ز نامل چه در گرفت گفتا بگوی مرود و زید جعفر است و عبدالله با نوبه بعضی گویند پسر حضرت امام حسین است و اینهم ثابت دیست و از آخوند ملا میرزای بسا به شیرازی که در ایام فتح علی خان

شوشتر آمده بود منقول است که از مسایخ صوفیه است و بسبب تسنن
و تصوف او را مردود داشت و بزیارت قبر او زلفت و تصحیح نسب سید
محمد بازار و سید محمد ماهر و قریب دروازه کرکر هر در بحضرت امام موسی
کاظم علیه السلام نمود و مدافن جابر بن عبدالله انصاری و عبدالرحمن
بن عوف و سعد و سعید که همگی از مشاهیر صحابه اند در شوشتر معروفند
و هیکلیک ثابت دیست و در جوار بقعه جابر جمعی کثیرند که خود را
غلامزادگان جابر میدانند و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که او یس قرنی
گویند و آنچه در کتب معتبره مذکور است آنست که او یس قرنی در کنار
شط مرات آواز طبل شنید و از حقیقت آن استفسار نمود گفتند محاربه
علی ابن ابیطالب است با معاویه فی القور بمعسکر شاه مردان ملحق شد
و از آن حضرت رخصت مبارزت طلبید و چند نفر از شامیان بنال رسانید
تا مفعول شد و نقل جثه او از صفین بشوشتر بسیار مستبعد است والله یعلم
و در محله ما هنوز بقعه ایست که مقام حسین گویند و همیشه جمعیت
طایفه قزلباش که در آن جوار می باشند خصوصا جماعت چرکس در آنجا
میباشد و در ایام عاشورا مراسم تعزیه و مرثیه خوانی و سایر رسوم که
در بلاد شیعه معمول است در آنجا بعمل می آرد و چند سال فید از این
مردم آن محله امداد و مسجدی در آنجا بنا نموده اند هر چند چندان
وسعی ندارد نهایت در کمال فیض و صفا و مغفویت است و در آن حوالی
نیر مراری است که سید صالح گویند و مدولیان آن او را صالح بن الحسن
المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیه می خوانند
و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند سلطان محمد علمدار است
که در روز مدح شوشتر بابراء بن مالک بود و بتعه دیگر نیز در آن جوار می باشد
مشهور بمصالح شهید و بقاع دیگر بسیار است که الحال حقیقت آنها معلوم

نیست و مردم شوشنر بسبب مزید صفای اعتقاد و نهایت ارادت که با اهل
حلاج و شداد دارند داندک کرامتی که از احدی مسأله نموده باشند بعد
از فوت و بعد از بارگاه و عیال و بندرز و موقوفات مخصوص ساخته و مدافن
و جماعت خادها فرار داده اند و بمرو ایام چگونگی مجهول گردیده *

فصل هفتم

شهر شوشنر الحال دو محله است دستوا و دیگر و شریک مستمل
اند در محلات جریده معدده و بوجهی دیگر محله را که نزدیک درب عسکر
است دستوا گویند و از نام صاحب فاموس مسندند به سو که دستوا اسم
قصده شهر است و دستوا لفظ عربی و صبح است و اندک بعض خواص
دستوا و دشاد آباد میگویند و می نویسند اشتباه است و غالباً بعض
مردم که در بازار رود رود اندک خانه داشتند کدر نصب نموده بودند و آب
از رودخانه می آمدند داین سبب آن محله را دیگر گفته باشند و با روی
شهر از طرف رودخانه است و از سایر اطراف حداری عظیم است که
نواهای بزرگ داشته و سابقاً سدهای جماعت فراوانش دین نواها بود و فاعه
شونامر قلعه دستوا مستحکم است و از او قلعه ساسل کونند و گویند ساسل
اسم علامی بود و و فارس که بعضی این قلعه نامور کردند و با روی
ولادار بطول رود دارند که در آنجا داریان دمنزله خندقی در پای حصار
فرارگاه و محاصره ای بسیاری داخل حصار کردند که در اوقات احتیاج مردم
دوات حیوانات و دوات مغول نوادند نمود و مغول است که ساسل
بعد از انام قلعه و حصار و جمع ذخایر و نوات بر روی نعمت خود بیای
شده و دم از جاده اطاعت بیرون بهاد و والی فارس با جمیع عساکر مدوجه او
شده مدت سه سال پرمه صر و او شد و هر چند معای همیله و انواع تدبیر

و حیلۀ نموده موثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال ازان مقام نمود و چون سلاسل
بر این معنی واقف شد دران نیم شب شمشیر بگردن انداخته خود را به
ولی نعمت خود رسانید و بزبان تصریح عرض نمود که مدعای غلام از این
عصیان بغی و سرکشی نبود بلکه مقصود آن بود که حسن خدمت این
کمینه و استحکام معافد این قلعه و حصار برادرلیای دولت روشن گردد
و ولی ایذا مدرد ترا تسکین نموده او را بناوخت و بایالت آن بلد سرافراز
ساخت و در قبلی شوشتر بقلیل فاصله شهر عسکر مکرم بود که اکنون
خراب است و بعض آثار قدیمه و دیوارهای مریض ازان باقی است و گویند
مکرم اسم یکی از اموی عرب است که به تسخیر شوشتر آمده و در آنجا
معسکر ساخته چون مدت نوف ایسان زیاده طولی بهم رسانید خانه و بازار
بنا نمودند و چون ایسان بفرمان مدبره از اطراف و جوارب در آنجا
جمع شده در آنجاها سنا نمودند و بعسکر مکرم موسوم گردید و غالب
محصول آنجا نیسکر بود و شوشتر و عسکر مکرم هر دو از اقلیم سوم اند و در
زیجات طول شوشتر را یعنی بعد آوارا مبداء عمارت از جاذب معرفت استناد
و چهار درجه و سی دقیقه رصد نموده اند و عرض آوارا یعنی بعد از مبداء
عمارت از جاذب جنوب سی و یک درجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی
و یک درجه و پانزده دقیقه است چنانچه پانزده دقیقه جنوبی تر است و در
طول با شوشتر مساوی است و از مساعده آثار قدیمه مفهوم میشود که پادشاهان
سلف را سپهر شوشتر عذایت عظیم بود و در عمارت اطراف و مواهی ان اهدامه
زیاد می نموده اند و در اعلی رودخانه نسوا شادوان و صریندها و آب
گردانها از ملوک و غیرهم بسیار است ازان جمله بالادرا بند میران باندی
از سنگ و ساروج بود که هنوز قدری ازان در وسط رودخانه باقیست مشهور
به بند دختر که از طرف مسرق آب روستان راه عقیمای می بود و از طرف

مغرب بنجم محمد علی بیگ و از رودخانه الی اوایل چم نهری هست که
 اثر آنرا بسنگ و ساروج ساخته اند دیگر پائین بند میزان آخر شهر بندی
 ایضا از سنگ و ساروج هست انهم الحال خلل یافته مسهور به موسوم بند
 برج عیار ده از طرف شهر آسیاها و چرخابه های متعدد ازان دایر بود و باغ
 برج عیار و بلا کردن و کلانی و سالم آباد که در میان شهر بودند با باغچه ها که
 دران محلات بود همه آن چرخابه ها معمور بود و در اکثر خانه ها آب جاری
 بود و از طرف محله باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر تونس و طاش
 علیا و سفلی همه مسجور و معمور بود و گویند منشأ ساختن این بود ضعیفه
 بود که بوج عذر خود را فروخت و ابتدا نمود و بعد ازان سایر ارباب مروت
 باعصاب افتاده تمام رسانیدند و در جوار بند آسیاها ایست که مقام
 علی گویند و آن رفوژه ها ساخته شده است و در دجا باغچه بسیار بنکلف
 بود که مدوا حیدر بن عبد شرف الدین حسین بن مبر سید علی ابن
 میر اسد الله عذر غرس نموده و اشجار نازنچ بسیار بعمل آورده بود و آن زمان
 سدوگاه مقبر اهل شوشتر اینجا بود و دران محله رفوژه از اهل فقر ساکن
 اند که ایسان را عیاله گویند و دین ایشان مابین بهودیت و نصرانیت است
 و مباح و مذاهب ایسان بسداز است و ادعیه در کتب معتبره از مذهب عاده نظر
 رسیده با آنچه در اندن این طایفه مخفوله مساعده می شود و آنچه مساین
 انسان بشود می نمایند مبناید و معاشرت تمام دارد و اثر ایشان جاهل
 نمی معروفند و سختن پراکنده دارند که در تعمیر ایشان در مذهب باطل خود
 دلالت تمام دارد و در یکفر سخی شهر بندی است خدا آفرین از سنگ خارا
 که شکارگاه مذهب است مسهور به بند مهابی نازان و در اطراف آن آثار
 چرخاب بسیار است و اکنون در طرف شهر آسیاها است که بسبب
 در کنار اعمات اثر آنها خراب است و در هفت هفت و سخی بند دارا است

و آنچه الحال ازان موجود است همه ساروج و آجر پخته است و در طرفین آثار انهار عظیمه است و پائین تر بند قیو است که یکی از سلاطین^۱ سلف جهنم استحکام بعوض سنگ و ساروج قیو ریخته بود و پادشاه بعد از او آنرا نه بسفیدیده و گفت این کارها اینقدر قابلیت ندارد و بفرمود که دو فرسنگ پائین آن رودخانه معظم را بخاک بستند و بعد از اینها بغداد اهواز است که انهار آن از هر دو طرف هنوز نمایان است و آن از بلاد عظیمه دنیا بود و ملوک و خلفا آنجا را سلمة الخیر و مجمع المال نامیده بودند و مزارع و جنگلهای آن همه شکروستان بود و باین سبب خلق آنجا بکمال ثروت ممتاز بودند و بمضمون ان الانسان لیطغی آن راه استغنی همواره در خلفا و امراء طریق طغیان می پیمودند و باین تقریب فتنه و فساد دران بلاد بسیار واقع میشد و علی بن محمد منجم مشهور بصاحب الزیم در آنجا خروج نمود و مدتها نا اولیای دولت بنی العباس معارضا و وزید و خلیق بسیار از اهل آن دیار بعضی بموافقت و بعضی بمخالفت او مقتول گردیدند و بعد از تسکین آن فتنه چون علمارا بعمارت آن ولادت رغبت باقی نماند و اماندگان آنجا از عهد ضبط آن همه بیسکر و ادای مالوجهات دیوان بیرون نتوانستند آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی خانها و مزارع عقرب جراره^۲ از مواد ارضه حاره متکون میکرد بسیار هم رسید و بتییه خلق باین تقریب بجای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات آنجا همین قلعه موجود است ده شیخ ناصر بن حمیدان آنرا حصار کشیده مشتمل بر چند خانوار رعیت دیمکار نهایت آثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار شاهد بی نیازی حضرت آفریده گار است هر آجر پاره بغذای دنیا اشاره و هر تخته سنگی لوح مزار آواره هر سفال شکسته از تذکره ایوانی^۳ نشانی و هر نانگ

جفدی از احوال گذشتگان داستانی و هرپوته خاری شمع مزار گلعداری و هر
شاخ گیاهی نشانه خوابگاه زرین کلاهی *

* بیت *

هرده آمد این جهان بیوفا را دید و رفت
پاره برستی عهد جهان خندید و رفت
کس از این ویرانه راه یکدانه حاصل بر نداشت
هرده آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت
گلعداران بسکه در زیر زمین خوابیده اند
همچه شغبم میتوان بر روی کل غلطید و رفت
دار دید ما کاروان زندگی را مژولی است
کار بار خویش را مرزاده ناید دید و رفت

فصل هشتم

در انحصاری شوشتر بقاع الخیر بسیار است از آن جمله در مغربی
شهر بقعه ایست که اف علی گویند و نابی آن حاجی طهماسب ملازم
اسفندیار بیگ میسر شکار است و در آنجا باغچه بسیار خوب مشجر نموده بود
و آب آن از نهـر داریان بود و چون آن نهـر نایر شد چاهی حفر نمود
و مداری فرار داد و سعیها نمود که باغچه خراب نشود آخر الامر بتواتر حوادث
زمان و ثبوت متن دران اوان از پیش نرفت و الحال محل باغچه غله کار
است نهایت عمارات آن در قرار است و در محل حسام آباد بقعه ایست
که شعیب گویند و آن تل خاکی بود هاز قدیم که کسی حقیقت آنرا
امی دانست و چقد سال قبل از این شخصی از رعایای آنجا بخواب
دید که کسی باو گفت که این تل را بسکاف که حضرت شعیب و دختران او
هر دو اینجا میباشند و بقعه بر ایشان بساز گفت مرا مالی نیست که صرف

ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرور نیست در این ضلع این تل آجر پخته
 در زیر خاک قدری که کفایت بقا نماید هست و دران ضلع بقدر احتیاج
 آهک پخته هم هست این خاکها را بردار و مصالح را بیرون بیاور و بمصرف
 برسان چون از خواب بیدار شد و این رؤیا را حکایت نمود همه کس باور
 استهزا می نمود و اعتقاد بهیچکس ننموده خود با اهل و اولاد بشگافتن آن
 تل مشغول گردید تا آنکه مساوی سطح زمین شگافت میتی دید در نهایت
 طول قامت و عظمت جنه که جمیع اعضای او بحال خود برقرار و در پائین
 او دو ضعیفه بهمان دستور که مطلق از اعضای ایسان چیزی برپخته بود
 و اطراف دیگر را بشگافت و آجر و آهک را بهمان نحو که در خواب دیده
 بود بیرون آورد و حاجی ابوالحسن ابن خواجه عنایت الله ابن خواجه
 عبد الباقی که دران وقت سرشته دار آن محل بود اجرت عمله بداد و بقعه
 را بنا نمودند و سابقا مقام شعیب در کنار رود دزفول معروف بود و مقام
 بسیاری از انبیاء بنی اسرائیل دران حوالی معروف است مانند اسحاق
 و شمعون و یعقوب و لوی و جرجیس و روبیل که در محل سرخکان است
 و جمیع آنها در مرتبه شکست زیرا که مساکن ایشان در مداین و کنعان
 و مصر و بیت المقدس بود و انتقال باین حدود بسیار مسبعد میفماید
 خصوصاً که حضرت شعیب اعمی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود و در
 صحرای کرکر ایضا بقاع بسیار است و آثار عمارات قدیمه الی جبال کرائی
 و بعضی آثار ملوکانه اند و غالباً رود دود آنکه دره بود در وسط شهر ممر سیل
 و بعد از آنکه حفر نموده اند قدری از خانها بانطرف مانده باشد و بعد از آن
 بمرور ایام بانطرف نقل کرده باشند و آن طرف خراب شده باشد و الحال
 موضعی است که سرگنج گویند که در روزگار پیشین شخصی محمود نام
 درانجا گنجی یافته بود و آن افسانه ما بین مردم مشهور است و در عهد

حکومت اخیر عبد الله خان ايضاً دفينه در ديار رودخانه يافته شده بود و سکه آنها خط دومي بود باسم المقتدر با الله عباسي و اکثر آنها در وزن با اين اشرفيهای عثماني موافق بود و بعضی مقدار نيم دانگ زياده بود و بقیه سيد محمد مسهور بکياه خور در ديار آب از بقاع قدیمه است و چندي قبل از ابن حاجي محمد فلي بن حاجي حسن دندولو جماعتخانه و بعضی عمارت نوان افروخته و غالباً شمان عاید باشد که شيخ بهاءالدين عليه الرحمه در منظومه نان و حلوا بدین وجه آورده *

دو جوانی از خواص پادشاهه * میسودی باحسبمت و نمکین نراه
 دل ز اسم خالي و سر پر از شوس * جمله اسباب بغم پیدس و پس
 در یکی عاید دران صحرای گذشت * دو علف می خورد چون آشودشت
 در زبان در ذکر حبی لا بموت * شکر دیوان کش میسر دست موت
 دو جوان سوپس خوامید دو نگشت * ای شده ناوحشیان در موت جفت
 سیر کسسه چون زمره رنگ دو * انکه باید جر علف در چنگ دو
 شد دلف چون غنکبوت از آغری * چون گویان چند در محضر چری
 در چه من بودی دو خدمتگار ساه * در علف خوردن دسد عورت بداه
 پی در کفاس کایچه وان نامدار * کت بود از خدمت شه افتخار
 گرچه من دو بیز میخوردي علف * می دسد عورت در این خدمت تلف
 و مقام شیخ شمس الدین کلجسم که انون اکثر ان حراف شده است از
 عماوات عالیه و امکنه پرفیض بود و حال شیخ شمس الدین گلچشم الحال
 معلوم نیست لیکن در قطعه نظم که در بدش طاق اینجا نوشته است
 در طب سپهر معروف موصوف است و از اینجا معلوم میسود که بانی
 ان عمارت خواجه محمد دمی بوده و لفظ خواجه محمد تاریخ است و او
 غیر خواجه محمد است که بانی مسجد عباسی است زیرا که تاریخ این

زیاده از یکصد و اند سال نیست - و قبر قنذی بیگ و یاری بیگ در صحرای کرکر است و ایشان دو برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر بن میر سید علی صدر را از اعظم سادات مرعشیه مقتول نموده بودند و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایسان را در خانه خود مقتول ساختند و در همانجا مدفون گردیدند *

فصل نهم

در قصیده دلکشای عقیلی منجمله املاک محدثه میر اسد الله صدر بقعه ایست که بمران گویند و عوام الناس را اعتقاد آنست که همان بستر حافی است که در عهد حضرت امام جعفر صادق عم بوده و بدعوت ان عالیجناب یا سببی دیگر از اسباب بعد از آنکه مدنها بیغوله کرد وادی جهالت و کمراهی و مرقب انواع فسوق و منافی بود توبه و انابه نموده و بمقامات عالییه رسیده و از اکابر سلسله اولیا معدود است و آنچه در نقب معبره مسطور است آنست که مدفن بشرحایی در بغداد است و الله يعلم - و در کنار کوه بسمت عقیلی مقامی دیگر است معروف بباغ کوهی و آن مناسبت دیهی را که دران حوالی است نسیمه باین اسم نموده اند و در دار العلم شیواز مقامی ایضا موسوم باین اسم میباشد و محتمل است که یکی از این دو همان درویش باشد که مولانا رامی از ببار شعرای متقدمین در بعض مثنویات فصح او را بدینوجه نظم نموده *

* مثنوی *

پاد شاهی بود ملک نام او خلد برین ملک در ایام او
از هم، بخوبان گل باغ بهشت داشت یکی دختر نیکو سرشت
زهره جبینی که بیغما گری برده کرو از مه و از مشتتری
سوره و السمن منم روی او آیت و الیل دو گیسوی او

غمزه بفر رهزن صانعان ز دین
 حاشنی از لبش آب حیات
 یک نظر از نردس شهلائی او
 قد و رخس کرده ببستان خجل
 تازه نهالی که چه بر خواستی
 مثل رخس دیده دعالم دواس
 خوبدو از خلد برین منظرش
 بود ندای و تطبیع سلیم
 عمر بر بسو برده دادوده و غم
 از فلک دیده سرادجام داشت
 رفت فضا را سوی آن رهگذر
 دیر کمانده اند روی او
 و چه نگو گفت نگو گوهری
 دیر ده از سخت دمای بود
 با جی و دچه اسروی خویش
 کای من و دل هر دو دقربان تو
 زلف چلیپای نوای گلعدار
 چون خم از آن بر رخ مهوش فتاد
 شد ز فضا سوی نوام راهبر
 شاید از احوال پریسان من
 رهبره جبین چون مه از اوج برین
 گفت من و نوز کجا با کجا
 این چه خیال و چه قیامت است این

عسوه بتن معجز روح الامین
 یافته زان خضر و مسیحا نجات
 به ز جهانانی و غوغای او
 سرو و گل بسته از اینشان سبیل
 جلوه کبک دربی آراستی
 دبدۀ احوال دیگر آئینه بس
 خیل ماک طوف نمان بر درش
 دل ز غم نکتۀ نازک دو نیم
 سال وی از پنجه و چل بید و دم
 دل بهمین خوش ده حسن نام داشت
 دید ز چشم سپیش نک نظر
 کارگر اعدا د پهلوی او
 در عدب طوق زبان پروری
 رخنه گر خادۀ جایی بود
 کرد سوی قبلۀ خود روی خویش
 دیمکش دوارک مزرگان تو
 از دل من بود شکیب و فرار
 بهر دلم نعل در آتش نهاد
 یک نظر از اطف بحالم نگر
 رحم کنی بر دل من جان من
 کرد نظر جادب شخصی حزین
 کی بسر خورشید نماید سها
 گردن جنون امت چه سود است این

خیز که اینک متعاقب ز راه
 نام رقیبان چه شنید آن فگار
 گفت چه سازم بکجا رو نهم
 ای نظر جان بنوا از نیکیان
 شاه چه احوال گدا گوش کرد
 آری از آنجا که شهان را ففت
 گفت اگر ت آرزوی وصل ماست
 بایدت از خلق کفاری گرفت
 نارسدت کار بجائی که شهر
 سوی تو از بهر دعا رو کفند
 شاه خبر یابد از احوال تو
 من هم اگر بخت تو یاری کند
 خیزم و آهنگ کنم سوی غار
 عاشق بیچاره چه اینها شنید
 کرد زمین بوس و برة رو نهاد
 رفت بکوه او بسه سال تمام
 رفت و ز وصل همه نومید شد
 گشت مجازش بحقیقت دایل
 یافت بهر گوشه و شهر و دیار
 شاه کزان حال خبردار شد
 دید شویدا نظر ذوالمغزن
 خاک درش بوسه باعجاز داد
 کای حرمت بعد از بهر بیدلی

میرسد اغیار نکردی تباہ
 درد یکی بود شدش صد هزار
 دل بکه با این همه آهونهم
 تا بکشم از در خود مهران
 مهر گدا در دل او جوش کرد
 رحم بر احوال گدا کردن است
 گرچه تمنای تو یکسر خطاست
 خرقه و گوشه غاری گرفت
 از دم اخلاص تو گیرند بهر
 قبله حاجات خود ان کو کفند
 باعث وصل تو شود حال تو
 و در دعاهای تو کاری کند
 تازه نوا گردی و عشاق وار
 گفت روم چون ره دیگر ندید
 کرد چنان کان صفم ارشاد داد
 شد لقبش کوهی و باباش نام
 باعث نومیدیش امید شد
 شد نفسش هم نفس جبرئیل
 طفطنه حالت شیخ انتشار
 بهر زیارت سوی آن غار شد
 وز اثر سجده بوجه حسن
 رفت و سر خویش پدایش نهاد
 حل شده از لطف تو هر مشکلی

نسر فلک طایر ایوان تو
 سوده ملک خاک درت بر جبین
 هست امدم به لطف عمیم
 ساعت چندی دور درویش بود
 روت پس آنگاه بخواوی خویش
 دخترو شده نیز ندانوی شاه
 دامن چندی ز رویه ان خویش
 مخزون سوار سخن باز کرد
 لایه کزان گفت ای نامراد
 خاندان عسقی تو چون شد روی
 به در و برآوم چه نگاه رسد
 زاهد روت شد بدل به بهر کار
 گفت ای سرور خیل روی
 نسبی تو زینسان دلم جا گزید
 عطاش تو درچه دیداد بدست
 چون زاهد زاهد ای منی
 به چه شاد این زاهدان چه در
 بود تو در حشرش عسقی داک
 حاشه دیدار بر خویش نند
 خواست یکی خیره و بردش دست
 جدیده که شهر بکوهس دوازد
 زامی گور عاشق صدای دای
 خبر و کف دامن بهم نگیرد

کوی اجل در خم چوگان تو
 در ره دین ثانی روح الامین
 باز رهانیم ز امبد و بیم
 ز نفسش بوی سعادت شنود
 کرد بر حور لقا جای خوش
 گشت عبیر از قدمش خاک راه
 روت پس آنگاه بدکان خویش
 چون گل و چون غنچه دهن باز کرد
 مزده که همت در دولت کشاد
 آمده ام تا نمت پید روی
 بایدت از شربت و علم چسبید
 تا جگر خسته و جان و گار
 من به نیت شدم از خود بری
 در ازام ادت دیدار گرفت
 شکو و گداری تمام واجیست
 پیر منی بلکه خدی منی
 گس بهی از خود و از دوست پر
 فغره زد و دید ز بن حامه چاک
 و آنکهنش ز صومعه بیرون فکند
 عاشق و معسوق بهکجا نیست
 چون نتواند به خویشش نرسد
 نی چه حریفان دغا غاوی
 در و دم مهمل حقیقت نمیر

و از استماع این گونه حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را در تصفیه نفس و تلطیف روح و تجرید از علایق مدخلی عظیم است و نفوس مستعدۀ بسبب آن شایسته مکافات غیبی و فتوحات عظیمه میکردند و سخنان مستاینم که إلمجاز قنطرة الحقیقة شاید اشاره باین نکته باشد *

فصل دهم

سادات مورعنییه شوشتر اولاد سید محمد شاه ابن مبارز الدین مانده ابن جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود اند و نسب میر نجم الدین محمود در کتب معتبره بدین وجه است نجم الدین محمود ابن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی ابن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن محمد بن حمزه بن علی ابن حمزه بن علی الموعش ابن عبدالله بن محمد السلیق ابن الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام و ایسان از سلسله ملوک مازندرانند و میر نجم الدین از آمل بشنوشتر آمد و در آن زمان نقیب و مقتدای آندیار سید عضد الدوله حسینی بود و عقب او منحصراً بود بیک صبیده و را بحواله میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضیاع و اقطاعانیکه سید عضد الدوله از سلاطین سلف داشت همگی بمیر نجم الدین انتقال یافت و چون بسبب کثرت فتن و انقلابات اوضاع آن حدود اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شدند و املاک ایشان رومی بخرابی نهاد و سید محمد بن ملاح مشعشعی در عراق عرب ظهور نمود و باعث مزید التهاب نایره فتنه و جدال گردید و ظهور او در سال هشت صد و بیست بود و در آن وقت والی بغداد اسپند میرزا ولد قرا یوسف ترکمان بود و والی فارس سلطان عبدالله بن ابراهیم میرزا بن شاهنوخ بن تیمور و او در شیراز بود و شیخ محمد جوزی

شافعی در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابوالخیر پسر او حاکم شوشتر بود و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک در مغربی مسجد جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا و شیخ ابوالخیر جنگها نمود تا بر واسط و حویزه و بعضی خوزستان استیلا یافت و شیخ ابوالخیر بگریخت و نزد پدر خود بسیراز رفت و در این فقرات احوال سادات زیاده اختلال بهم رسانید و اولاد سید محمد شاه سه برادر بودند میرزین الدین علی و میر نور الله و میر مانده چون از اوغاع ولایت دلکوان شدند میرزین الدین علی و میر نور الله بسیراز رفتند و میرزین الدین علی از شیراز بهندوسان رفت و میر نور الله در آنجا توقف و بتحصیل علوم و انتساب فضایل اشتغال ورزید - و نسب سید محمد مداور در کتاب مجالس المؤمنین برین وجه است محمد بن فلاح بن شہیدت الله بن الحسن بن علی مرتضی بن عبد الحمید بن سنان بن مختار بن احمد بن ابی العزائم بن حسن بن محمد ابن ابراهیم بن محمد بن صالح ابن الامام موسی الکاظم علیه السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و در اواخر حال مولی علی پسر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بیباک بود و در نهب اموال و قطع طرق و سفک دماء خودداری نمی نمود تا آنکه در کنار رودخانه دوسندان بهمان روزی بعاذتیکه داشت غسل میکرد و بپرازدازی که در کمین او بود او را بتیرزده هلاک نمود و حل و عقد امور بار دیگر بتبضع اختیار سید محمد شد و چون سلطان محمد بن سید محمد خلیفه شد تمامی خوزستان او را مسلم گردید و فتنها فرو بست و این قلعه محسویه و شهر جدید حویزه از آثار اوست و او سلطانی عادل دیندار بود و در حفظ شعایر دین و اقامت خاموس شرح مبین بهایت اهتمام داشت و مردم در دولت او در مهد امن و امان بودند و صیت مکارم او باعتراف مندر گردید و لهذا این عهد میر نور الله

از شیراز بشوشتر معاودت و صبیحه خواجه حسین شوشتری را که از معارف
 نجبا بود بحواله خود در آورد و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله
 و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر تربیت آن جناب نشو و نما یافتند
 و سلطان محسن و بعد از او سلطان علی ولد او را با آنحضرت نهایت ارادت
 و حسن اعتقاد بهم رسید و در جمیع امور کلّی و جزوی موافقت رای او را
 التزام نمودند و در توقیر و احترام او بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه
 بآو بخشیدند و شیخ عبد الله مذکور صدر آن دولت بود و در دولت صفویه
 قاضی شد و هنوز این منصب در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل
 الدوله و از آثار اوست طاق سنگی برابر رواق امامزاده عبد الله و بر کتّابه
 او این شعر نوشته است *

تمام گشت بحمد الله این بذا بی شین

بسعّی صاحب اعظم محمد ابن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله دران دولت قوی حال
 و مبسوط الید گردید در ترویج و تسبیح مذهب اثنا عشر و نسف مذاهب
 مخالفه کمال سعی و جد معمول داشت و اولیای دولت بمتابعت او همت
 گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مبداء آن در سال نهصد و چهارده
 بعراق عرب آمد و سلطان علی مذکور باتفاق برادر خود سید ایوب و سایر
 سادات مشعنع بسبب اتفاق در نسب و حسب و مذهب بار پیوستند
 و در وقت یورش بغداد بتحرّیک میر حاجی محمد و شیخ محمد رعذّشی
 که معلم زاده اولاد سید محمد بود ایشان را مقتول نمود و چون بحوزة
 آمد سید فیاض بن سلطان محسن لشکر کشیده در مقام مدافعه در آمد
 تا آنکه خود با سپاه بالتمام مقتول گردیدند و بعد از فتح حوزة شاه اسمعیل
 بشوشتر آمد و در آنوقت میر نور الله در عشر تسعین و از قوت سمع و بصر عاری

گردیده بود و باین سبب از استقبال موبک جلال و اقامت مراسم خجدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر مقرر شد که او را در محفله نشانیدند و بمجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وفور سعی او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود او را بغایت معظم و محترم داشت و املاک و رقبات قدیمه و جدیده بار و گذاشت *

فصل یازدهم

میر نور الله را دو پسر بود میر شریف و میر حبیب الله و میر نور الله ثانی صاحب مجالس المومنین و احقاق الحق و مصائب النواصب و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان رفت و در لاهور قاضی و در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او در هندوستان اند و چندی قبل ازین از ایشان بنجف اشرف آمدند و در آنجا ساکن اند و میر شریف سه پسر دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشتر اند و تولیت ابرامزاده عبد الله و احتساب شوشتر با ایشان است و میر مراد ده دو پسر داشت میر محمد طاهر بلا عنایه و میر عفايت الله و او را دو پسر بود میر عبد العفار و میر عبد الخالق و الحال بتأبیت طریقت با اولاد ایشان است و میر زین الدین علی را یک پسر بود میر اسد الله که در دولت صفویه بصدارت رسید و قبل از او میر عیث الدین منصور شیرازی دشتکی مدبر بود و چون بسعایت مفسدان فیما بین او و شیخ علی بن عبد الهالی شقاق بهم رسید و روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که بتخطئه و تحجیل کشید و پادشاه تقویت بجانب

شیخ نهود و میر غیاث الدین باهانت از مجلس بیرون رفت بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و تصدیق شیخ علی منصب صدارت بمیر معز الدین اصفهانی و بعد از او بمیر اسد الله مرجوع گردیده و او را دو پسر بود میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت روضه رضویه نمود و میر عبد الوهاب و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد از ان در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدید از زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلی و اراضی جلکان و شاهولی و چمچه کران و لبانستان افهار متعدده از رودخانه برداشتند و باراضی موات جاری ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند و قلعهها و دهکدهها و بنوارها ساختند و بساتین و باغات مرغوب بعمل آوردند و مالوجرات همه اینها حسب الارقام سلاطین بسیمورغال ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام معارضه و کجا کجی پی در آمدند بمضمون حدیث سخن بنو عبدالمطلب ما عادانا بیت الا و خرب و لا عارانا کلب الا و خرب مذکور و مخدول گردیدند و هر چند روزگار غدار خاف ز دگان ایسان را از ان استعداد انداخته و املاک و ضیاع ایشان بر وثق سابق نیست و بمدلول الناس بزمانهم شبه مفهوم بآبائهم از اکتساب بعض فضایل و ادراک مرتبه رفیعۀ ابا و اجداد متقاصر اند و رغبت ایشان بسیر و شکار و فنون سپاه گیری بدستور است لیکن نجابت ذاتی و فطرت اصلی و همت و فرزاندگی ایشان بحمد الله خلل پذیر نیست و اهالی این حدود از برکت وجود ایشان بانواع فیض مستفید اند و از اعظم معارف ایشان الحال میرزا عبد الله بن میرزا شاه میر بن میرزا عبد الله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی بن میر سید اسد الله و میرزا عبد العالی بن میرزا محمد بن میرزا جعفر حیدر سابق الذکر

که دودمان بزرگیرا مشعله افروز دیبای مکرمترا طراز اند و میر عبد الوهاب در سفر ایوان در خدمت نواب گیتی ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد آنچه دران یورش کتاب بدست آمده بود پادشاه همکیرا بآنجناب بخشید و آنجناب کذب را حیا زت نموده از دست قشون استغنا نمود و بعد از فرو نشستن غبار فتنه مردم آنجا را طلبید و کتابها را بایشان نشان داد هرچه صاحب آن بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بیصاحب بماند نگاه داشت و بانضمام کتبی که از خود و از آبا و اجداد کرام داشت همکیرا وقف نمود و مجموع دوازده هزار جلد بود و وقف نامه مشتمل بر تفصیل اسامی این کتابها با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ جلد و تاریخ کتابت و غیره و شروطیکه در متن وقف اعتبار نموده بود قلمی و اندرونی بسیار وسیع از عمارات خود جهت کتابخانه معین و از املاک خالصه خود همه ساله وجهی معتدنه جهت تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولی آن وقف گردیده قرار داده بود و بموجب ایام همه آن سر رشته مختل و کتابها متفرق و اکثر بلاد بعیده افتاده و این فقیر در بلدة بروج آذربایجان از کذب و قبی میر عبد الوهاب حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه دادم که بفسان و خط و مهر میر عبد الوهاب شناختم و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه معظمه بکان کذاب فروشى که نزدیک باب السلام است جلدی از کتاب دیده بود و کتاب فروش میگفت از شخص مصری است که از مصر آورده و فلیلی از آن کتاب الحال بود طلبه این بلد ناقي است و آنچه از اینها بنظر آمده همه نسخهای خوشخط حکیم مذهب محشی که طبع را از مشاهده آنها بساط و ذهن را از مطالعه آنها بهایت انبساط حاصل میکرد و بضمون آن آثار با نزل عیفا فانظروا بعدا الی الآثار هر یک از علوشان آن عالیشان نشان میدهد و آنحضرت را مروت و فتوت در طبع

غالب بود و جهت حفظ ناموس ظاهر و پیش رفت بعضی امور متعلق باخلاق حکام و امراء بود و نقاره خانه و دو رباش و سایر امور بهارت را فرو گذاشت نمی نمود و جمیع امور شرعی و عرفی این ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع و تحمیلات و ترفیه احوال ضعفا مساعی مشکوره مبذول و در جمیع موارد سخن او مسموع و مقبول و در ایام سلطنت شاه طهماسب ماضی مدتی حاکم شرع و عرف و ز فول بود *

فصل دوازدهم

سادات قلعه بسید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب میروسانند و اسلاف این سلسله همگی از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار منایض طریقت بوده اند و سید احمد ملقب بشیخ قلعه از نجف اشرف بشوشتر آمده و اراضی احشام عقیلی را از مالکان شرعی آنها نموده و به موجب صریح الاملاک سادات مرعشی بعضی اراضی مزبوره را اولاد و احفاد منار الیه بمردم اسنکی و بدیل و غیرهم فروخته بودند و بعضی دیگر در تصرف ایشان باقی مانده بود تا آنکه در سال نهصد و اند میراسد الله صدر همکیرا از منار الیه خریداری و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات قلعه باقی مانده همین محل است که الحال بکوشه قلعه معروف است و هفت نفر از بزرگان این سلسله در آنجا مدفون اند و آنچه از بعض آثار قدیمه و پروانجات سلاطین سلف معلوم میشود آن است که دران سرکار موقوفات و رفاقت بسیار بود که همگی بر ایشان معاف و مسلم بود و تولیت آنها دستم بدست بدون مزاحم بایشان تعلق داشت و خدمه

و زارعین آن محال از طایفه شالو و مالو و سایر طوایف بوده اند که الحال در محال دیفا ران فیما بین دو هکیلو و بختیاری سکنا دارند و اخلاف ایشان الی الان طوق ارادت این سلسله علیه را زینت رقبه احوال خود میسپارند و همه ساله که سادات بعنوان سرکشی وارد خانهای ایشان می شوند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالصه خود چیزی برسم هدیه بسرکار ایشان میسپارند و باوجود ثنوت حوادث و فتن که در اعصار لاحقه در همه جا خصوصاً دران سرحدات سنوح یافته و انقلاب دلی که در همه اوضاع بطور رسیده در استمرار این وظیفه بهیچ وجه خللی نر نداده است و چشمه فیلاستان که دران محل واقعست از و دیم از متعلقات آن سرکار است و در رزم امضای شاه ظهاسب ماغی مورخ سال نهصد و پنجاه و دو که باسم سید محمد ناعربی مدور یافته و درانجا میر اسد الله قصه سبب اینسان نموده است چشمه فیلاستان منجمده موفوفات معدود شده و ایفکه الحال متمر شده ۸ دیولداران همه ساله وجهی از انجا باز یافت می نمایند از جمله بدع حادثه است و در پروانچه قدیم باسم سید عزالدین و سید شهاب الدین احمد که الی الان باقی است مورخ بسال شفت صد و بیست و شش عصا خاده و نسالین و فری و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال اکثر آنها معدوم و بهیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله سید محسن ناعربی است و نسب سید محمد مهدی به الحال سلاله اندو مان است بر این وجه است سید محمد مهدی ابن سید شاه محمد بن سید نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید و خور الدین بن سید محمد بن سید محسن بن سید ناج الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید و خور الدین علی بن سید شرف الدین محمد بن سید و خور الدین علی بن سید قطب الدین عبد الله بن سید نصیر الدین احمد بن سید عز الدین

داود بن سید رکن الدین خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف
 الدین حسین بن سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید
 صدر الدین علی بن سید شهاب الدین احمد ابن السید عبد الله بن موسی
 الکاظم علیه السلام و سید رکن الدین خدا داد در محله دشت خروج مدفون ست
 و این مقابر که دران حوالی مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگوار است
 و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه کرکر مذکور شده و الحال
 حقیقت معلوم نیست و محتمل ست که شیخ شمس الدین گل چشم که
 سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله باشد چه
 ناظم قطعه تاریخ او را در اعداد سادات معدود نموده است و هم چنین سید
 قطب الدین که در حوالی عبد الله بانوه است و محل قنغر از محال
 مرغوبه این بلاد است که بحسب آب و هوا و فیزیکی محصولات خصوصاً
 تنباکو کمال امتیاز دارد و مکان آن بسبب احاطه جبال بغایت حصین
 است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدی اولی الامر و ضعف سادات
 آنجا از رفع بیخسابات اکثر اوقات خراب و بیرونق است و ترکدار اکراد و الوار
 که دران جوار می باشد مزید علت شده محصولی از آنجا بعمل نمیابد
 و باین جهت احوال سادات بغایت مختل و در امور معیشت خود معطل
 اند حق تعالی فرمان فرمایی عادل، کرامت فرمانید که حق را بمستحق
 ایصال و ظلمه و متعابان را قلع و استیصال نماید بمفع و جوده و سادات تلغرا را
 با سادات حسینی قرابت سببی است و نسب ایشان بدین وجه است
 سید صادق بن سید محسن بن سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید
 شمس الدین بن سید رغبی الدین بن جلال الدین بن فتاح بن اسد الله
 بن جلال الدین بن رغبی الدین بن اسد الله بن هاشم بن رغبی الدین علی
 ابن هاشم بن علی بن حسین بن ابی الحسن بن توحید المدنی ابن الحسن

بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی ابن زید بن قاسم بن علی بن موسی
الکاظم و سید حسین بن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه
بوده و بارگاه او در شوشتر در حوالی باغ برجعیار معروف است و کرامات
بسیار از او بظهور رسیده که فیما بین اهالی آنجا مشهور و در السفه و افواه
مدکور است و این سلسله را با مشایخ میانات موصلات و قرابت سببی
است و شیخ محمد شفیع بن شیخ مجد الدین بن شیخ خلف بن شیخ
مجد الدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروز اندوerman است از بطن
صبیه قدسیه سید قاسم مذکور است *

فصل سیزدهم

در سال نهصد و سی و دو مهدیقلی سلطان ولد قلی سلطان بحکومت
شوشتر آمد و مدت ده سال حاکم نااستقلال بود تا آنکه برادر او سوندر
بیگ او را خایع نموده یکسال حکومت کرد و بعد از او کچل افشار دو سال
حاکم بود و در نهصد و چهل و پنج حیدر قلی سلطان حاکم شد و سه سال
مدت او بود و سید محمد عرب هشت سال و اولاد و املاک او هنوز در
نواحی را مہرمر باقیست و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در
پنججاه و پنج القاص میرزا ابن شاه اسمعیل بسوشتر آمده و حسن بیگ
نامی حاکم بود و چون القاص میرزا از نوادر خود شاه طهماسب روگردان
بود مردم شوشتر دعوت میر عبد الوهاب مذکور او را سپهر را ندادند
و دروازه را بسته اسباب حصار آمده کردند و چون دید که کاری نمی تواند
کرد توقف نموده روانه را قول شد و در آنجا نیز راه نیافته روانه دلا روم گردید
و در پنججاه و شش سید بیگ حاکم شد و چهار سال مدت او بود و بعد از
او رستم سلطان از سلطه سه سال و سیف بیگ دو سال و امیرخان ترکمان یکسال

و قاسم علی سلطان ایضا یکسال و منصور خان ذو القدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیل خان افشار سه سال و قوچ بیگ دوملو دو سال و محمد سلطان دوملو ایضا دو سال و حسین قلیخان سلطان شاملو یکسال و سید جماز عرب دو سال و هنوز اولاد و املاک او در آنجا باقیست و قیاس سلطان استجلو یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ایغوت سلطان دوسال و میرزا علی بیگ یکسال و در هشتاد و پنجم میر رشید الدین بن میر عبد الوهاب سابق الذکر حاکم شد و مدت او یکسال بود و بعد از او دهدار سلطان چند روزی و شاهبردی سلطان کندزلو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد سلطان افشار دو سال و خسرو و سلطان افشار ایضا دو سال و شاه دیوبندی خان کندز لوهست سال تا آنکه مراد آقای جلودار باشی آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود غیاث بیگ نایب فرهاد خان و او هم چند روزی بدین دهر و در این بین سید مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بتحریر سادات و اعیان شوشتر لشکر کشیده دباغ و قفک خارج درب عسکر نزول نمود و اکثر مردم ولایت بمذابعت سادات سر تسلیم پیش نهادند و معدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مشتمل بر چگونگی احوال بصحابت میر جهانگیر گتوندی بخدمت نواب گیتی سنان عباس انفاذ نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بخدیاری بارو رسید و مراقب را بالمشافهه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر الاعلی موازی هفت هزار نفر از قسئون رکاب بسر کرپی مهدی قلیخان شاملو جهت دفع سید مبارک خان و تنبیه اهل شوشتر روانه شدند و موعده هفت یوم وارد گردیدند و شب بیخبر در صحرای سرکشی کنار رودخانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و همه خیمه های ایشان زنگاری بود علی الصبح که سید مبارک مطلع شد فی الفور قسئون خود را

بر گرفته روانه حویزه شد و مهدی قلیخان با سپاه از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را هر یک فراخور حال نوازش نمودند آقا علی که کاتب عریض بود وزیر شد و هنوز این منصب در خاندان رفیع الینیان ایسان باقی است و ملک سبر آب باقطاع میر جهانگیر داده شد حتی اسناد جمال بنا را که در قلعه رخنه گیری می نمود معمار باشی و اراضی جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد اوست اقطاع نمودند و سرخواجه عزیز دلاں نو و خواجه نجم الدین ددخدای بلد مواخذه و مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که مردم را تیغ بدهند و بی نصیبی ضعفا و رعایا معلوم مهدی فلی خان شد باستدعای مشتار ایله نسق ایشان برایش تراشیدند قرار یامت و سیور غال سادات تا هفت سال منطوع گردید و این وفایع در سال هزار و دو بود و مهدی فلیخان شش سال در شوشتر بود و آثار خیر بسیار از او باقی ماند از آن جمله عمارت فلبلی امامزاده عبد الله و فویده مهدی آباد که وقف آن سرکار است و حمام زنانه مسجد و دکان رنگخانه و وقف سرکار رسید معتمد بازار است و دمنهین و ففنامه بهر جمیع قضات و معبقرین عصر دیده ام و عمارت براء بن مالک و عمارت دشران غفلی باخیانان دارفج و حرض دوری و قابوی بیرونی قلعه و طرح بازار شوشتر و ساختن دگالین باین هیئت و کاهریزی احداث نموده بود که از رودخانه ما فاریان ببازار مفتهی میسند و ابی کاهریز در زمان و اخستوحان مسدود شد بتغریب ایتمه مار بازی از لرسدان میلی آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و از آن جمله مار بزرگی داشت که تاریک اتغ بود روزی در بازار و معرکه نمود و ابتدا با مارهای کوچک فدربی بازی کرد و بعد از آن مار بزرگ را از جوال بیرون آورد گاهی دشت خود را تا دوز بدهن او میکرد گاهی پارا

نازافو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را بدهن آن داد مار او را کشید
 بیک قلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطرب شد هر چند دست و پا زد که
 خود را بیرون کشد نتوانست شروع بغریاد کرد و مردم گریختند بیک قلاج
 دیگر تا سینه او کشید تا تمام او را فرو برد و بدرخت کزاری که در آنجا بود
 خود را تنگ پیچید که آواز شکستن استخوانهای او بگوش حاضران رسید
 و از آنجا بکاهریز سرازیر شد می الفور مردم جمعیت نمودند و بچوب
 و خاک راه کاهریز را مسدود ساختند و بایر شد و انکار از نفس مار خستک شد
 و درین واقعه شوشتر خواجه عزیز از کلانتری معزول و بالاخره بحاجی
 محمد تقی بن حافظ شمس الدین مرجوع گردید و هنوز در سلسله ایشان
 باقی است و در سال هزار و هشت محمد سلطان جغتای حاکم شد و مدت
 او دوازده سال بود و بعد از فوت او علی سلطان برادر او پانزده سال و در
 عهد او پل خواجه شاهعلی بنا شد و لغز خواجه شاه علی نارنج است
 و بعد از او طهماسب سلطان ولد محمد سلطان مددور سه سال حاکم بود
 و در ایام او بنای پل کرکر بنام رسید و قبل از آن مردم از روی نند میران
 تردد می نمودند و بافی پل ملا حسینی مردی درویش بیروزگار پریستان
 حال بود و چون این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را تمسخر و ملامت
 میکردند تا آنکه بطرف افتاده دهر عزیمت بر میان بست و توفیق الهی
 امداد نموده باتمام رسانید و در خیر او بیروزگار بافی ماند و گویند روز اول
 به تصمیم عزم نمود برسم نیارمندان طبقی از گل و نقل بدست گرفته بود
 که خود را بصاحبان مروت عرضه و استمداد نماید چون حاجی محمد تقی
 کلانتر از هر جهت یگانه عصر بود برسم تیمن ابتدا به مجلس او در آمد
 و بدعا و ثناء لب بکشتود و طبق را پیش او بنهاد چون بر مدعا واقف شد
 او را بسیار تحسین و یک مشت گل و یک مشت نقل از طبق برداشت

و یکفاز بیکی فلوس بجای آن گذاشت درویش از مشاهده اینحال بسیار
 بشکفت و انواع مدح و ثناء بگفت و روی بهمرهان خود نمود که انشاءالله
 فتحست و قال ما خیر است و کار ماییش است و آنچه را حضرت
 شهریاری کرامت فرموده است برکت کیسه و وسیله رو سفیدی ما خواهد
 بود و شکر کفان بیرون رفت کلا بقر در جرو دس بتعافب فرستاد که تفنیش
 گفتگوی او نماید معلوم شد که چون از آنجا بیرون رفت بود زیاده از آنچه
 در حضور سناش نموده بود دعای خیر میگفت و مطلق سخن منافی
 از او ظهور نرسید شهریاری گفت که عرض من استعلام حقیقت حال
 درویش و امدهان او بود که آیا در عزیمت خود رسوخی دارد و این کار
 دشوار از او مدهسی می نواند شد یا نه معلوم شد که می تواند بنگاه از
 خالصه خود مبلغی المی که لایق مروت او بود فرستاد و سایر ارباب توفیق را
 ترغیب و تحریک نمود تا بامام رسید و مبلغها از اخراجات و غل ماند
 که ملا حسینی طواحین و دکانین بساخت و املاک بخوبی و تازیم بنمای
 پل را بدینوجه گفته اند *

* مصرع *

این پل از جهد حسینی شد نام

و در ذیحجه هزار و سی و هشت شبلی سلطان چوکس حاکم شد و بعد از
 شش ماه و هفت دمود والله و یردی سلطان بسر او حاکم شد و چون کودک بود
 عم او ۴۰ روز بیک نجات او سه سال بسر برد و بعد از او بابا سلطان پفجماه
 ناب و وکیل بود و بهروز بیک مدکور بحکومت آمد و طول نکسید *

فصل چهاردهم

در ربیع الاول چهل و دو و اجستو سلطان غلام خاصه شریفه جام شد
 و بدل از آن شسپر قورچی بود و تا آخر دولت صفیه آن منصب در سلسله

ایشان بود و او برادر منصور خان و ذوالفقار خان بود و گویند چون بحوالی شوشتر رسید در خارج شهر نزول نمود و سادات و اعیان ولایت بتخدمت او شتافتند از آخوند ملا افضل ابن عبد الله صراف که در جمیع فنون کمال خصوصا ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار ساعت سعد جهت دخول بلد نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر خصوصیاتیکه در آنوقت مراعات آنها ممکن بود نمود و سلطان در همانجا چند روزی انتظار آنوقت مختار کشید و آخوند گفته بود مقتضای این ساعت آنست که سلطان زیاده از صد سال درینولایت حاکم باشد و این حکم بروحی مقرر بصواب اتفاق افتاد و در زمان او کرکین بیگ کرچی و ایلدرم بیگ چرکس با نوابین به شوشتر آمدند و ارقام پادشاهی در خصوص مواجب و مرسومات ایشان صادر کردید و کرکین بیگ میر شکار باشی منار الیه کردید و قبل از او میروشکار باشی طهماسب بیگ بود که قلعه طهماسبی از آثار اوست و ریش سفیدی قشون و حل و عقد امور ولایت با سلسله جغتو و سایر طوایف قزلباش بود و مهتر ایشان نوروز خان بیگ که داغ زیر دروازه عسکر از آثار اوست و واخستو خان بآب و زمین و آبادی و تکثیر زراعت و اشجار و ترفیع رعایا سعی بسیار نمود و در مالوجهات دیوانی توفیرات کلیه بهم رسانید و این خدمت از او مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسفر قندهار مامور گردید و در آنجا نزد ذوالفقار خان برادر خود که والی قندهار بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید در حین مراجعت که در اصفهان بشرف بساط بومی رسید بخطاب خانی سرافراز گردید و مواجب و ملازم بدستور سائر خوانین عظام مقرر شد و در آنوقت مردم شوشتر را وقت بسیار خوش بود و روزگار بغراغت می گذرانیدند و همه کس بفکر تحصیل معرفت و کمال بود و در آنوقت صلح مابین سلاطین روم و ایران منعقد و سنو بین الدولتین بسته

شده بود و اهالی خوزستان از تشویش آسیب مجاورت رومی ایمن
 شده بودند و تمامی اوقات را بتغنی و تکلف و کسب آداب مستحسنة
 مصروف میداشتند و شیخ الاسلام آنوقت شیخ عبد اللطیف جامعی عاملی
 بود که مسلم فضلی آفاق بود و در سال هزار و پنجاه وفات یافت و مقارن
 فوت از شیخ جواد کاظمی که در حوزة بود بسوشتر آمد و هذوز فتاوی
 و سجلات و اجازات آرد و مجتهد بی نظیر در دست مردم هست و بعد ازان
 شیخ الاسلامی بسینخ مهی الدین بن شیخ عبد اللطیف و از او بمیر
 محمد عیسی بن میر صدر الدین قرار یافت و قاضی عبد الرضا نبیوة قاضی
 عبد الله سابق الذکر قاضی بود و از اعظم سادات عالی درجات میرزا عبد الله
 بن میر سید علی ابن میر محمد باقر بن میر سید علی صدر و میرزا انوطالب
 و میرزا هاشم ابن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حیدر بن میر
 شرف الدین حسن بن میر سید علی صدر و میرزا کاظم بن میرزا طاهر
 بن میرزا محمد بن میر عبد الوهاب و از معارف فضلا آخوند خواجه افضل
 مذکور و باغ عبد الله زین را که در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او
 داده بودند و هذوز در نصرف اولاد او باقی است و اخوند ملا عبد الرشید
 بن ملا نور الدین طبیب که باغچه اخوند از آثار اوست و او مردی زاهد
 مغزوی بود و در مبادی حال بهمدستان رفته بود و ناسبد نظام الدین احمد
 شیرازی حجازی داماد قطب شاه والد سید علی خان شارح صحیفه
 و باهلانا برج الله در ولای که در اینجا نهات شهرت و اعتبار داشت مربوط بود
 و از ایسان استفادہ سرمایه زندگی موده مراجعت و مدتی در شیراز توقف
 نمود و در اینجا جمعی از آگاهان حلقه ارادت او را بگوش کشیدند لاجرم
 مرلانا همواره بامستان در شیراز و بمستان در شوشتر بسر می برد و مریدان
 در هر دو بلد بدضاء بت اخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباح آنها بسرکار

او میرسانیدند و او بفراغت روزگار می گذرانید و از هدایا و صلوات اهل دنیا امتناع می نمود و منقول است که مولانا شبی وعده میهمانی با میرزا عبد الله داشت و طرف مغرب ابر و باران شد و آخوند را بسبب شکستگی و ضعف بامره حرکت متعذر شد آدم بخدمت میرزا فرستاد که عذر خواهی و وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه آخوند از آمدن متعذر است پس التماس آنست که امشب دران سرکار طعامی طبع نشود که ازینجا خواهند آورد و چون عادت آخوند را میدانست که بعد از نماز عشا بلا فاصله عشا تناول می نماید خدمه سرکار میرزا در بردن طعام و افشردن بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام در نماز خانه حاضر بود چون افتتاح بملح سنت است و اتفاقا نمک را فراموش نمودند آخوند بچاریه امر نمود که نمک بیدار رفت و بغایت دیر کرد و هرچند او را آواز دادند جواب نشنیدند خاتون برخواست که ببیند بر سر چاریه چه آمده او هم رفت و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شده از عقب ایشان برخواست کرده چند درانجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم می آوردند آخوند احتیاط نمود اطعمه را از نماز خانه بوثنائی دیگر که نزدیک بود نقل نمود - و در را به بست و بطرفی که ایشان رفته بودند برفت دید که چاریه و خاتون نمک برگرفته می آیند و مقارن این حال نماز خانه که در کنار رود خانه بود منهدم و اساس آن بآب رفت شکر کنان بوثنائی دیگر نشستند و طعام را تناول نمودند و قرآن آخوند که در نماز خانه بود از صدمه افتادن عمارت بانطرف رود خانه پریده بود علی الصباح مردی که از صحرا بشهر می آمدند آنرا دیده شفاختند و بصاحب رسانیدند و آنجا بپسری بود ملا محسن از شاگردان ملا محسن کاشی «شهر باخوند فیض و در عذقوان شباب در ایام حیات پدر وفات نمود و متروکات آخوند بهمشیره زاده او ملا

محمد شریف رسید و از او یک پسر ماد ملا هادی که بجوانی فوت شد واحدی از او مخلف نکردید و گویند روزی مولانا و شیخ علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان شیخ جاری شد که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت عجم عجم شده اند و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بظاہر این ما و شما از جمله مسو خاتیم و از مصنفات آخوند شرحیست بر استبصار و کتاب سوانح البال مشتمل به فتایم افکار آنجناب از فزون علوم و شعر و انشاء و غیره و از انجا مبلغ فضل آن حضرت معلوم میسود *

فصل پانزدهم

وزیر در عهد واخستون خان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم ابن آقا علی بود و او مردی بعایت سعید و خیرمزد بود و آقا هدایت الله ابن آقا نعمت الله از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید و به اردو رفته با ولیدای دولت عرض نمود که وزیر شوشتر را بنیا شده و امور وزارت مختل است و رقم مطامع باسم خود صادر نمود و در مراجعت بخونسار که رسید آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید نابینا شده بود و او در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با اورنگ زیب پادشاه هند نهایت اختصاص و تقرب داشت و در حین تفرص وعده مراجعت کرده بود و چون بسبب لوری از وفا بان وعده و معاودت هند عاجز بود و لاجرم در شوشتر توقف نمود و آو رنگ زیب او را بفقد نموده مکتوبی در کمال ملاطفت باو بذوشت و وجهی نمند نه از نقود وامتنه جهت نذاک احوال او فرستاد و بحضور طلبید و آقا هدایت الله این رباعی باو فرستاد *

ز خاک مرا دهند تا بچشم دولو شد دیده ام از مست پشیمانی کر
حب الوطنم نمید ورنه هرگز * عاقل نروند بپای خود زنده بگور

و این رباعی نیز نوشته *

اورنگ نشین همد یادم کرده وز لطف خطاب خانه زادم کرده
چون جام جهان نداشت دل شاهانرا دافد که زمانه نا مرادم کرده
و اوشا عری بی نظیر بود و اکثر اشعار اور باعیات است و این رباعی نیز
از اوست *

یارب تاکی بهار و دی خواهد بود سال و مه و هفته پی بپی خواهد بود
تاکی کافر بعیش و مومن بعذاب اینروز قیامت تو کی خواهد بود
و این رباعی را در وقت سكرات گفته *

پیمانۀ چه پرشد بضروری رفتیم بین وادی محضت بصبروری رفتیم
عمری گذرانیدیم چه روشن خردان صد حیف که عاقبت بگموری رفتیم
و ملا محب علی کاسبی شاعر نیز دران عهد بود و او مردی درویش قانع ظریف
زیرک سخنور حاضر جواب بود و بکسب جولائی مدار میکردانید و با میرزا
صایب ملک السعری عصر ظرافتها و سخنان شیرین داشت که مابین
مردم مشهور است و در مدح و اخشتو خان و هم چنین علی پاشا بن
افراسیاب دیری والی بصره و حسین پاشا پسر او قصاید بسیار دارد که
در دیوان او مذکور است و منجم درانوقت ملا عیدی محمد بود که بعضی
تقاویم کهنه و آثاری که ار او مشاهده شده دلالت بر کمال قوت او در فن
استخراج و احکام دارد و از او یک پسر مانده بود ملا ابوالفتح که بقندهار
رفت و درانجا سکنا نمود و خبر او منقطع شد و کلا تر در آنصحر حاجی
محمد تقی سابق الذکر بود و او مردی بغایت کریم الاخلاق بود و حق تعالی
با او عنایتی خاص داشت و تمامی امور این حدود برای و موایدید
او انتظام پذیر بود و بسیار معمر شد و از آنرا بیکه از او در میان است حقیقت
حال او معلوم می تواند شد و بشراکت و اخشتو خان احداث قریه نجف

آباد نمود و آبر را از حوالی شهر بازاری چغزیک که شش هفت فرسنگ
میشود جاری ساخت و آن اراضی را که موات و از بایرات قدیم بودند احیا
نمود و بلطایف الحیل طوایف عرب مهديه و محامید و غیرهم که در آن
اراضی صاحب ید بودند بیدست و دست تعدی و تطاول ایشان را کوتاه
نمود و قاعها و بنوارها مانند قلعه پای و افزونی و فیلی بساخت و رعایا
از اطراف جمع نمود و در آنجا سکنا داد و بدر و حیوان و سایر ادوات زرع
از خود بایشان داد تا از خود قدرت بهم رسانیدند و در رقم پادشاهی که
در خصوص رخصت آن صادر شده باسم فتح علی بیگ نوشته اند و باین
سبب فتح علی خان باخصاص دون سایر برادران متصرف گردید و ملا
کاسبی ناریم آنرا بدینوجه گفته *

اندر ایام شاه عرش سوری	شاه عباس سکندر تمکین
انسلیمان دوم کشت ربید	قاف تا قاف جهان زیر نگیں
معدن فیض و وفا و اخشتو	کس بود اطف ازل یار و معین
با محمد تقی نیک نهاد	شد شریک از جهت آب و زمین
ساختند این ده و نامش کردند	نجف آباد ز مهر شاه دین
کاسبی سال بنایش چستم	از خرد قدوة ارباب یقین
کرد نظاره سراپایش و گفت *	نجف آباد به از خلد برین

و گویند دهنه نهر را ابتدای فوات از بالای بند ماهی باران برداشته بود
و چون مکرر انبوه میسد و یک دوعه چندین نفر انسان و حیوان زیر انبوه
بگلاف رسیدند و الاثر در علاج آن متعیر بود و این معنی شهرت کرد مولی
خلف اعمی برادر سید مبارک خان سابق الدکر بانی شهر خلف آباد
چون بشنید پیغام فرستاد که در ایام شباب باحوالی بشکار آمده ام اگر دهنه
نهر را از سرکشی متقابل بقعه نوح بر دارند باراضی چغزیک آب سهولت

جاری میتواند شد و از تصدیع همه سال تنقیه قنوات فراغ حاصل خواهد بود و چون این پیغام بکلانتر رسید اهل خبره را درانجا حاضر ساخت و بنظر دقت ترازو و تحسین این رای نمودند لاجرم دهنه جدید ازانجا احداث و کورها را پست برداشتند و آثار آنها را هنوز موجود است *

فصل شانزدهم

آخوند ملا حسن علی شوشتری در ایام و اخشتوخان بود نهایت اکثر اوقات را در اصفهان می گذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او پسر آخوند ملا عبد الله حلوائی بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشایخ آن عصر رضایات او را مقبول و مسلم داشتند و نواب گیتی سنان شاه عباس مدرسه ملا عبد الله را نزدیک قیصریه اصفهان باسم آن حضرت بساخت و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را که نا آخر آن دولت مستمر بود قرارداد و در آنوقت در باب تحقیق مذهب منازعه و مجاذبه فیما بین پادشاه ایران و سلاطین روم و ازبک در کار بود و پادشاه ازبک به نواب گیتی سنان ایلچی فرستاد که علماء ماوراء النهر را از حقیقت مذهب شعبه اطلاعی وافی نیست چنانچه از علمای آن مذهب احدی روانه این دیار شود که چگونه را حسب الواقع اعلان و مواقع اختلاف بین الفرقین محرر شود آنگاه باستصواب یکدیگر تتبع دلائل از کذاب و سنت و نظر در تحقیق حق و ترجیح را جمع نمایند ممکن است که سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و همگی "فضای عصر جهت این مهم اهم آن حضرت را تصدیق و اختیار نمودند و باغراز و احترام تمامتر روانه دیار ازبک گردید و چون ببلد بخارا که پای تخت سلاطین ایشان بود رسید علماء و امرا و اعیان مراسم استقبال

و تعظیم بنقدیم رسانیدند و به مجلس پادشاه در آوردند و در همان مجلس اول چند کلمه با او مکالمه و فوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند که مفاظره با او بی صرفه و باعث خجالت و رسوائی ایشان خواهد بود لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعه در مجلس هجوم و بقلم تراش و مشق و لکد آن حضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود و قبل از اشتهار حال مولانا افضل فضلی شوشتر آخوند ملا عبد الواحد که در او آخر حال بمسجد مقدس انتقال و میر نورالله نانی شاگرد بیواسطه او بود و در زمان و اخشتوخان سید رشید الدین در فولی به شوشتر آمد و خانه و املاک بساخت و او خوش نویس بود و فتح علی خان و ملا محمد تقی غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبد الله باقلائی و سایر خوش نویسان آنوقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر او داماد حاجی محمد تقی کلاتر بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور حاجی محمد تقی منصب موروثی بسید محمد صادق بن سید خلف رسید و بعد از او بخلف او سید نعمت الله و اکنون با سید محمد حسین بن سید نعمت الله است و از معارف ایام و اخشتو خان حاجی شرف بیگ بود که کاروانسرای بازار از آثار اوست و او بالا عمل شاگرد جولائی بود که از کساد کار و کثرت اغطرار بهندوستان رفت و در آنجا ترقی بسیار نمود و ثروت بی اندازه بهم رسانید و از پادشاه و امرای هند قبول تمام یافت و در آنوقت ایلاچی از ایران بهند رفته بود و نقود بسیار همراه برده بود که از اولیای دوات آنجا اقامت و انعام قبول نکند و چون این معنی بر طبع پادشاه و امرای هند گران آمده مدتهای مدید در آنجا توقف فرمودند و بتقریب ضیافت و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع آنچه همراه داشته بمصرف رسیده و بی نهایت مضطرب گردید چون

شرف بیگ مطلع گردید تعصب نموده خود را باو رسانید و تمام آنچه داشت بلا مضایقه باو مبذول و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگی معمول داشت تا آنکه باتفاق ایلچی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب گیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه باو بخشید که در صبح و شام بدستور خوانین عظام نوبت دولت می کوفت و وارث او یک صبیحه بود که در حبالة با داده بیگ بن و اخشتوخان بود دیگر پیر انجیری و او از ندهای مخصوص نواب گیتی ستان و بسبب او خانه نزل از شوشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لعنت بود صدور یافت که عساکر منصوبه که وارد شوشتر شوند در خارج شهر منزل نمایند و ضعفا و رعایا را از زحمت آسوده داشته باشند و باغ شاه را که در اصل از خالصجات بود باقطاع پیر انجیری بداد و هنوز در تصرف اولاد اوست و از معارف ارباب خیر در انوقت خواجه عزیز سابق الذکر بود و قذوات حمام مسجد الی رودخانه داریان از آثار اوست و قبل ازان آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از داریان منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت می کشیدند حاجی علی بن شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی ابن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله کرکری باتفاق یکدیگر مبلغی کمی اخراجات و چاه قدیم حمام را که بمروزیام بایر شده بود قفیه نمودند و به نیک نامی این صدقه جاریه فایز گردیدند - دیگر حاجی عبد الله بن حاجی ولی که تکیه حاجی در صحرائی کرکری از آثار اوست - دیگر حاجی عنایت الله مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که ازان زمان الی الان شجره طیبه ایشان مثمر انواع معامد و مناخر و ناصیه احوالشان نقش پذیر مصدقه کم ترک الاول والاخر است و از معارف قزلباش بعد از قوزخان بیگ سابق الذکر حاجی

میرزا قلی بیگ بود و تا اواسط ایام فتح علی خان معمر شد و مدت حکومت و اخشتو خان سی و هفت سال بود و در سال هفتاد و هشت در محل درت که از املاک ییلاق او بود وفات یافت و اکثر عمارات قدیمه قلعه بنای اوست و بولی گاه صحرایی کرکر ایضا از آثار اوست - او را پنج پسر بود فتح علی بیگ و اسلمس بیگ که در اواخر حال خطاب اصلاخان یافت و کلب علی بیگ و باداده بیگ و عباس خان بیگ و غلامان بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و بهود آقا و کرکین آقا و هرمز آقا که هر یک در حد ذات خود امیر عظیم انسان بودند و اولاد و احفاد بعضی از ایشان هنوز در شوشتر اند *

فصل هفدهم

بعد از وفات و اخشتو خان حکومت شوشتر بفتح علی خان پسر مهتر او مرجوع شد و در همان سال حسین پاشا بن علی پاشا والی بصره از عساکر سلطان محمد عثمان بلوهراسان شده بگریخت و بهند رفت و اهل جزایر که اعوان او بودند متفرق شدند و یحیی بیگ و حاتم آقا که از مخصوصان اقارب او بودند بشوشتر آمدند و عبد العفور بیگ بن یحیی بیگ الحال در هندوستان و محمد سلطان حاتم بنذر عباس پسر حاتم آقایی مذکور بود و او را در بصره و نواحی آن املاک بسیار بود که الحال در تصرف اغیاراند و سید نعمت الله جزایری نیز در این قتره بحویزه آمد و سید علی خان بن مولی خلف والی حویزه با او رابطه بسیار داشت و او را باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الاستخاره بنا را بانتهال بشوشتر گذاشت و میرزا عبد الله سابق الذکر کمال محرمت و مراعات بمسار الیه معمول داشت و فتح علی خان همی اهل کمال بود و اسلمس بیگ برادر او که در آنوقت

نایب، الایاله و کارگذار بود نهایت ارادت و حسن اعتقاد بآنجناب بهم رسانید و اسباب زندگی از هر جهت بنحوی که لایق ارباب مروت بود بهرآنجام نمودند و مسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و حاجی محمد تقی کلانتر کاروانسرای دران محله ساخته بود آنرا جهت مدرس سید و مسکن تلامذه مقرر نمود و تمامی اهالی آنحدود حلقه ارادت آن بزرگوار را بگوش و غاشیه متابعت او را بدوش کشیدند و سلاطین و صدور و حکام جمیع مفاسد شرعیه آن بلد و سایر بلاد قریبه را از شیخ الاسلامی و نیابت الصدرة و تدریس سرکار امامزاده عبد الله و تولید مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امر به معروف و نهی از منکر بآنحضرت مسام داشتند و از هر جهت مطاع و مقبول گردید و مولد آنجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه بود و در دارالعلم شیراز مدت نه سال بتحصیل علوم مشغول بود و از شاه ابوالولی و میرزا ابراهیم بن ملا صدر او شیخ جعفر بن کمال بحرینی و شیخ صالح بن عبد الکریم و سید هاشم احسائی و شیخ عبد العلی حویزی و سایر فضلا که در آن عصر در شیراز مجتمع بودند استفادة و اجازه حاصل نموده و بعد ازان در دارالسلطنة افغانستان مدت هشت سال از خدمت آقا حسین خونساری و مولانا محمد باقر خراسانی و مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردیده و آن حضرت بسیار کریم الاخلاق بود و به اقارب و ارحام همواره طریق مواصلت و مواسات می پیمود و اکثر ایشان در شوشتر بآنجناب ملحق گردیدند و مواعظ و ارشادات او بغایت مؤثر بود و بآن سبب محاسن شرع در شوشتر رونق یافت و مردمانرا ببینای مساجد، رغبت میافزود و آنجناب در هر محله یکی از اعظم تلامذه را بامامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد بن علی الذجارج و ملا

محمد باقر بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي و حاجي عبد المحسين
 بن خواجه کلب علي کرکري و قاضي نعمت الله بن قاضي معصوم و همه
 ایشان از برکات و انفاس شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت
 الی الان جمیع علمای این نواحی بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمذ بآن
 جناب میرسانند و نسب آن حضرت بدین وجه است واسطه نعمت الله ابن
 السید عبد الله ابن السید محمد ابن السید حسین ابن السید احمد ابن السید
 محمود بن السید غیاث الدین ابن السید مجید الدین ابن السید نورالدین
 ابن السید سعد الدین ابن السید عیسیٰ ابن السید موسیٰ ابن السید عبد الله
 ابن الامام ابی الحسن موسیٰ الکاظم علیه و علی آئانه السلام و این چنین
 نسب قلیل الوسایط را علما آنساب عالی گویند و آنحضرت را مصنفات
 بسیار است شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن
 تصرفات و بعضی اختصارات نموده و شرح صغیر را نه الحال معمول علمای
 حدیث است در هشت مجلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد
 و شرح عوالی اللزالی دو جلد و الادوار النعمانیة دو جلد و نوادر الاخبار دو جلد
 و ریاض الابرار سه جلد و زهر الربیع دو جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید
 صدوق و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح
 صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامی و شرح تهذیب الفحو و شرح
 مغنی اللیب و رساله مذهبی المطلب و هدیة المومنین و منبع الحیات
 و ممکن الشجون و کذاب مقامات الذخاة و حواشی قرن که آخوند ملا محمد
 نجار در سه مجلد تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کذب
 حدیث و عربیت و اصول و تفرقه نوشته و اکثر کتب که در ایام
 اشتغال درس خوانده بودند و حواشی همه بخط شریف آن حضرت
 است و در لیلۃ الجمعة ثالث و عشرين سال هزار و صد و دوازده هزار و

جایدر فیلی بریاض رضوان شتاف و بارگاه او در انجا معروفست و واد اکبر
او سید نور الدین در جمیع مراتب مرقومه قایم مقام و نعم الخلف گردید *

* بیت *

زنده است کسی که در دیارش ماند خلفی بیادگارش
و همه آنسر رشتها را منتظم و مضبوط داشت و در حالات تعبیر و فصاحت
گفتار یگانه روزگار بود و در شوشتر از والد ماجد و در اصفهان از فضایل عصر
استفاده نموده بود و در سن طفولیت که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده
بود بخدمت شیخ محمد حر رحمہ اللہ رسیده و آن عالی حضرت تفرس
فهم و ذکاوت حسن عاقبت از ناصیه او نموده و اجازه عامه بخط شریف خود
جهت او نوشته و از مصنفات آنجناب است شرح قسم طهارت باطن
نخبه و ترجمه آن اخلاق سلطانی که حسب الامر نواب مالک رقاب شاه
سلطان حسین در سلک تحریر کنیده و رساله طهوریه ایضا حسب الامر
و رساله شکایات نماز و ترجمه حدیث وصیت هشام و ترجمه قصص الانبیا
و رساله فروق مستعمل بر فواید و نکات بسیار از علم لغت و بلاغت و او را سه برادر
بود سید حبیب الله که در صغر سن وفات نمود و سید شفیق قاضی و عقب
از او اناث است و سید جمال الدین و یک پسر از او مخلف شده سید
مجد الدین که الحال در هندوستان است و تولد سید نور الدین در سال
هشتاد و هشت بود و در ذی حجه یکصد و پنجاه و هشت در شوشتر
بفرودس برین رسید و قاضی مجد الدین بدینوجه تاریخ گفته * رباعی *

در فوت مقرب خداوند غفور

شیخ الاسلام فخر سادات و صدور

با غایت حزن سال تاریخی آمد

شد محکمه و مسجد و مدرس بی نور

وله ایضا

از واقعه سید فردوس مقام
بر اهل بقاع ارض شد ماتم عام
و داد چه موت بهر تاریخش شد
با آل عبد رفیق شیخ الاسلام

و حسب الوعیت در جوار مسجد جامع مدفون گردید و بارگاه او در آنجا معروف است و او را هشت پسر بود از آنجمله در حیات والد وفات نمودند سید فرج الله در حویرة شهر ذیقعدة چهل و شش و سید نعمت الله در پیساور هفت پنجاه و یک هر دو بلا عیب و شش دیگر موجودند عبد الله مسعود این صفحات و سید حسین الحال در نجف اشرف ساکن است و سید محمد و سید مرتضی و سید طالب که در شوشتر اند و سید رضی الدین که در همدوستان است و سید مرتضی امام جمعه و جماعت است و این ضایع الاوقات را الحال ده پسر است سید ابو الحسن و سید جواد که در همدوستان اند و سید عبد الهادی و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید علی اکبر و سید عبد المهدی و سید ابوتراب و سید محمد امین و سید عبد السلام و آنچه الی الان نامداد بوفیق ربانی در سلک تالیف کتیبة رساله مدینه الذهو است و حاشیه از بعض حدیث حسب الامر والد و رساله فارسی در تحقیق قبله شوشتر حسب الاشارة مرحوم اسفندیار بیگ و رساله در تحقیق قبله حویرة و بعض فوائد دیگر حسب الاشارة والی حویرة سید علی خان بن سید مطلب و رساله التحفة النورية باسم والد و آن ده مسئله است در ده علم و شرح صحیفه اسطراب در ایام اشتغال شیخ ابراهیم بن عبد الله بن ناصر که الحال در دار العلم حویرة مقتدی و امام جمعه است و شرح مفاتیح الشرایع موسوم بالدخول الرابع و آن کتابی جامع

است. یک مجلد ازان بپیاض رسیده و مقبول فضلی عصر گردیده و اکثر ایشان در ظاهر نسخه اصل بخطوط شریفه خود تحسین نوشته اند و میر قوام الدین سیفی قزوینی از منظومات خود این قطعه نوشته *

* قطعه *

بمسبک ذخیر السیدا الموسوی * فی بیان مفاتیح الشرایع کافیاً
فقیه تمام الکشف عن مشکلاته * بطورانیق جاء للعی شافیاً
واشرق نور الدین منه بغمعة * من الله ابدی کل ما کان خانیا
و جبلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسئله از فخر
متمفرقه وسایل سید علی نهندی است و جبلیه ثانیه مشتمل بر سی مسئله
از سید علی مذکور و رساله علویه مشتمل بر جواب مسائل شیخ علی حویزی
و رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسائل مولی احمد بن مطلب برادر
سید علی خان مذکور و رساله در تحقیق فاعده استخراج انحراف در جمیع بلاد
و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فواید کنیره از علم هیات و نجوم و طلسمات
حسب الاشارة ابو صالح سلطان ترشیزی و کتاب تحفة السفیه فی شرح
النجدة المحسنیه حسب الاشارة آخوند مولانا علی ابن علی النجار برادر
آخوند ملا محمد سابق الذکر و آن کتابی دقیق است و سیاق آن مخالف
سیاق شرح والد است و آن کتاب الحال مطرح انظار مشتغلین این دیار
است دیگر حاشیه مدون بر مقدمات وافیه و حواشی غیر مدونه بر مطول
خصوصاً بدیعیات و مدارک و مسالک و بعض کتب حدیث و رجال و معنی
اللبیب و خلاصه حساب و غیره *

فصل هیجدهم

فتح علی خان مردی صاحب عزم بود و انشای آثار عظیمه نمود
از انجمله محل شاه آباد با آن عمارت پادشاهانه و باغات و بساطین و میدان

و حمام و عصار خانه و گویند این محل در روزگار قدیم شهر دقیوس بود و مقامی در کوه فردیک هست موسوم بهفت تذن و مشهور است که ایشان اصحاب کُهِف اند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کُهِف در فلسطین مغرب است و الله يعلم دیگر محل علی آباد متصل بآن باغ بی نظیر و محال دولت آباد و فتح آباد و علاوه دیگر باغ خواجه که اصل آن طرح خواجه فصیح غلام بود و فتح علی خان عمارات متعدده و شبستانها و حمام بساخت و خیابانها در کمال تکلف از سرو نارنج قرینیت داد و اشجار کرمسیری و سرد سیری از بلاد بعیده بآنجا آورد و ثمار بسیار ممتاز خوشگوار قرینیت نمود و حوضها و فوارها و داربستها جهت سیرگاه مردم که در موسوم بهار نارنج بباغ میرفتند قرار داد و آب آن بدولاب رومی جاری میشد و در هیچ بلد باغی بآن وسعت و زینت بنظر نرسیده و حکام بعد بر عمارات و زینت آن بسیار افزوده بودند اکنون همه آنها هراب و آن زمین غله کار است دیگر باغ خان علی قلی و طواحین ماهی بازار و عمارت حسام آباد و حمام خان و اکثر عمارات قلعه و پل قیصر را که چنانچه سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود بنقریب آنکه شاهویردی خان بن منوچهر خان فیلی و یوسف خان بن خلیل خان بختیاری با عساکر بجهت تمشیت عربستان وارد شوشتر گردیدند و در حین عبور جمعی کثیر از رؤسای فیلی در کشتی اژدهام نمودند و هرچند کستیبان تضرع نمود که عبور این همه بدفعه واحد ممکن نیست مسموع نداشتند چون بواسطه رود خانه رسیدند کشتی غرق شد و همگی بسیلاب فنا بقتل رسیدند و باین سبب فتح علی خان همت بنجدید پل گماشت و چون زیادتی آب مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بشگافند که زور آب بطرف رود در دانگه منحرف شود تا احساس پل قدیم متکشف و بالای آن کار توانند کرد در آن وقت جمعی از

معمورین و مردمان هوشمند او را از شگافتن مفع نمودند و هم چنان بر عزیمت خود اصرار نمود و در عرض چهارده سال پل با تمام رسید و بعد ازان باندک زمانی او را باردوی معلی طلبیدند و دیگر بشوشتر مراجعت نمود و فرصت مسدود نمودن رخنه پل نیافت و بمرور ایام و تبادی سفین و اعوام متزاید گردید و حکام بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار و کثرت عزل و نصب از عهده انجام آن بیرون نتوانستند آمد و چندین دفعه حال خرابی ولایت و شکستگی بند را بفواب مالک رقاب عرض نمودند و مقرر شد که مهندسان و اهل خبرت از فارس بیامدند و ملاحظه و بر آورد نمودند و بجای نرسید لیکن حکام آن سلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندی می نمودند که آب بالمره منقطع نمی شد و قلیل حاصل صیفی بعمل میارزدند و فتح علی خان اراده نموده بود که قنات کلو کرد را تنقیه و اراضی جویند را فاریاب نماید و مدتی اوقات مصروف آن داشت و نهر را که بمرور روزگار مطموس شده بود حفر نمود و سرکاران کدا علی بیگ یوزباشی بود و چون با تمام رسید و آبرو سر دادند آبخور درانجا بهم رسید که آب بزمین فرو میرفت و همزعه نمی رسید هر چند علاج آن متعذر نبود نهایت خان التغات نه نمود و بسعی کدا علی بیگ تنها از پیش نمیرفت و هم چنان ناقص ماند و در ایام فتح علی خان درویشی غریب میر باقر نام وارد شوشتر شد و او را باسید نعمت الله ارادت بود و همه روز بخانه سید حاضر می شد و نستعلیق را بسیار خوش می نوشت بدالان خانه سید برابر در بکتابه بسیار جلی لفظ یا کافی المهمات بدیوار بر روی کج نوشته بود روزی خان بدیدن سید آمد چون آن خط را بدید تعسین بسیار نمود و از کاتب آن استفسار نمود و او در مجلس سید نشست بود خان او را نیکو پرسش نمود و چون از مکالمه او حسن تقوی و لطف ضمیر معلوم کرد او را تربیت کرد و آخر الامر ندیم مجالس

خاص و منشی سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یک پسر از او متخلف گردید و میرسید محمد که بقصد تحصیل ناصفهان رفت و بعد از استكمال روانه بلاد هندوستان و در آنجا ترقی بسیار او را داد و بصفتدر محمدمخان خطاب یافت و شش سال قبل از این بایلچپی گری بایران آمد و چون معارفت نمود وفات یافت و اولاد او درد زمول اند و در عصر فتح علی خان از اعظام سادات میرزا شاهمیر و میرزا مومن ابن میرزا عبد الله سابق الدکر بودند و میرزا حسین و میرزا محمد ابن میرزا حیدر و میرزا سلطان حسن و میرزا جعفر ابن میرزا ابوطالب بن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم و میرزا شاه ولی بن میرزا کاظم و میرزا حسن خان بن میرزا شریف و میرزا رشید الدین محمد و از معارف اهل فضل و کمال آخوند ملا محمد علی ابن ملا جاکیر ابن حاجی خضر موکبی و او از اهل زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل فنون کمالات نموده بود و در مبادی حال بهندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع مشکل پسند آن حضرت نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدفن او در جوار مسجد جامع است و فاضل مجد الدین دزفولی تاریخ وفات او را بدین وجه گفته *

* رباعی *

دیگر مرز فضیه وفات آخوند * روبرق بمنام تقوی و علم نمـانـد
تاریخ چه جستم ز خرد گفت افتاد * تاج از سر اسـلام ز فوت آخوند
دیگر آخوند مولانا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود
و رساله طب الاثمه را تا ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشارة
فتح علی خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولانا ازان ترجمه معلوم میشود
دیگر آخوند مولانا فخر ابن در اصفهان بخدمت آخوند ملا منحسین کاشی
تحصیل نموده بود و قاضی دران عهد قاضی معصوم بن قاضی عبد الرضا

بود و او مردی خوش صحبت نیکو معاوَره بود و در دقت طبع و قوت ذهن و سرعت جواب و حسن بدیهه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا قطعات تاریخی مقبول شعرائی عصر بود و این رباعی از اوست *

* رباعی *

با این همه ظلم نفس مظلومی تو * با یک دوزخ گناه معصومی تو
دینی رفت و نکشت حاصلت دنیائی * قضی چه عجب یلس و محرومی تو

وله

از عیب کسان هر که نپرهیز کند * خود را بهرار عیب ناچیز کند
سازد معیوب تیر کز صورت خویش * چون بر کجی تیر نظر تیز کند
وزیر دران وقت میرزا محسن بن حاجی سراج الدین بن آقا علی بود
که از استخیای روزگار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف قرطاش حاجی
بیجن آقا همشیره زاده و خلیفه حاجی میرزا قلی بیگ مذکور و زال بیگ
بن کرکین بیگ میروشکار ناشی و باغ زال بیگ بورکی از آثار اوست و بعد
از او رستم بیگ پسر او و از معارف کدخدایان حاجی زمان و حاجی رضا
ابن حاجی عذایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بانویه از آثار ایشان
است و حاجی عبد الغنی ابن خواجه عزیز و حاجی صالح عراقی
و حاجی عبد الله قیاسچی و طاحونه و فقی مامی بازان از آثار اوست *

فصل نوزدهم

در ذی‌حجه صد و پنجم شاه سلیمان وفات یافت و در محرم صد و شش
شاه سلطان حسین جلوس نمود و اعلان خان دران وقت قوللر آقاسی بود
و او را بقندهار فرمودند و فتح علی خان او را از شوشتر طلب نموده بجای او
مفصل ساختند و حکومت شوشتر بکلب علی خان تفویض شد و بتاریخ
دوازدهم شهر جمادی الثانی وارد شوشتر گردید و نران بین سید فرج الله

خان والی حویزه مامور بفتح بصره شد و دران زمان بصره در تصرف شیخ مائع ابن مغامس منتفق بود که از اولیای دولت رومیه گرفته بود و کلب علی خان با سایر خوانین این حدود بموافقت سید فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی نمود و دران سال آب سیل طغیان نمود و رخنه بند میران زیاد شد و آب که برود دو دانکه زور آور شد بند مقام خلل پذیرفت و آسیاها و چرخاها که در آنجا بود همه بایر شد و باغ برجعیار و سالم آباد و بلاگردان و کلابی و سایر باغچهها که در آنجا آب میخوردند همه برطرف شد و مانع عظیم دران سال آمد که تمام اشجار و ثمار و محصولات بتلف رسید و این مقدمات ابتدای خرابی شوشتر بود و بعد ازان سید فرج الله خان یاعی شد و عم او مولی هیبه بن خلف بحکومت حویزه آمد و او مردی عاجز کبیر السن ضعیف بود و از عهده تمسیت عربستان بیرون نتوانست آمد و ترکنازان اعراب تمام بلوکات رسید و خط پرسیایی بر پیشانی اهالی آنجا کشید و در تاریخ صد و یازده عیسی خان بن ذوالفقار خان حاکم شد و او مردی ضابط بود و بعمارت ولایت و ترفیه حال ضعفا رعیت زیاد داشت لیکن آن مهلت دیافت و در صد و سیزده عبد الله خان بن اعلان خان حاکم شد و مدت یازده سال حکومت کرد و او مردی سخی الطبع عیاش بود و اکثر اوقات را بسیر و شکار و لهو و لعب مصروف میداشت و در تاریخ صد و چهارده اعلان خان حاکم کوهکیلو شد و شوشتر آمد و در باغ خواجه بزل نمود و چون کوهکیلو رفت عبد الله خان با تمامی سادات و اعزّه شوشتر بجای خالی برفتند و ایشان را نوازشات نمود و بعد از کوهکیلو حاکم استر آباد شد و عبد الله خان نزد او بستر آباد رفت و بعد از وفات اعلان خان بچند روزی معاودت نمود و دران وقت محمد علی بیگ ابن اعلان خان در شوشتر نایب بود و این در سال بیست و یک بود و در

همان سال میر ویس افغان گلپجی در قندهار باغی شد و کریم خان والی بخارا بکشت و کیخسرو خان کرجی با سپاهی کران از کل ممالک محروسه بمدافعه او برفتند و ازان جمله پنججاه نفر از قشون شوشتر بسر کردگی حاجی حسین بیگ بن حاجی بیجن آقا و قشونات شکست خورده کیخسرو خان مقتول شد و دفعه دیگر قشون بقندهار فرمودند و عبد الله خان از جمله مامورین بود و در رفتن تساهل نمود و در سال بیست و چهار صفی قلی بیگ نایب کوهکیلو دفعه وارد و اورا در باغ خواجه گیرانید و بقلعه آورد و اموال اورا سوبک سرکار دیوان نمود و معصوم آقا بن بهبود آقای غلام را که دایب و ناظر وکیل بود با خواجه حسین مستوفی و آقا هادی ابن خواجه عزابت الله ابن خواجه عبد الباقی که مستوفی خاصه بود ایضاً محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد ایشان را مرخص و عبد الله خان را بقلعه کلاب فرستاد و محمد زمان بیگ ولی را که میرشکار باشی کوهکیلو بود بقیابت شوشتر گذاشت تا چند روزی که خبر حکومت بیجن خان بن فضل علی بیگ بن فتح علی خان رسید و او حاجی شاه نظر بیگ بن حاجی بیجن آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را باو مفوض داشت و دران سال عربستان بسورید و سید عبد الله خان بن سید فرج الله خان را که والی باستقلال بود سادات مسعسع بقی اعمام او باتفاق متسایخ عرب گیرانیدند و قتلها برپا شد و عوض خان از اردر جهت تدبیر آن امر بهکویزه آمد و روز بروز غلیظ تر شد و در همان سال بختیاری هم برهم خورده بود و حاتم خود محمد علی خان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علی مردان خان بن حسین خان بن شاهپردی خان فیلی باتفاق بیجن خان مامور بتمسک این امور گردیدند و اجتماع ایسان در دزفول دست بداد و کاری از پیش گرفت تا آنکه محمد علی خان معزول و حکومت بختیاری

سعید خان بی حفظه خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت هوا در آن سال
 فشان ویلی غعیف شد و ونائی در ایشان افتاده هر روز جمعی بتلف
 می رسیدند و باین سبب علی مردان خان بولایت خود مراجعت نمود
 و در ماه رمضان بیست و شش بیدجی خان معزول شد و حکومت ثانیاً به
 عبد الله خاى انتقال یافت و آقا محمد میر اخور را نایب نمود و در شهر
 فنی فعدده خود وارد دزفول شد و رستم بیگ با اولاد و معصوم آوا و سایر یاران
 که بمشهد مقدس رفته بودند در مراجعت بموئب عالی ملحق شده
 بروفا ت آمدند و عبد الله خان در خارج شهر دزفول خیمه زده بانتظار
 علی مردان خان که با فغانی بقادسیب و قنیه اعراب پیروانند و حاجی
 حسین بیگ و حاجی شاه نظر بیگ با رفعا که بحوزة رفته بودند مراجعت
 دزفول و در دوازدهم محرم بیست و هفت وارد حضور نواب عالی شدند
 و چون حسب الامر الاعلی نواب خان بگیران ایلان عامور بود خدمه
 را بامثال امر اقدس امر نمود ایلان سرکشی نمودند و از جاده انقیاد
 و اطاعت که شارح بجات است قدم بیرون نهادند و جنگ در گرفته
 حاجی حسین در همانجا مقتول و حاجی شاه نظر زخمهای مکر برداشته
 بعد از سه روز وفات نمود و چون علی مردان خان بحوالی دزفول آمد
 عبد الله خان و سعید خان بختیاری باو پیوستند و سید عبد الله خان
 از حوزة حرارت نموده در صحرای دویوق بایسان پیوست و اعراب را
 که بسخت رود عمارة رفته بودند تعاقب نمودند تا آنکه در شهر جمادی الاول
 سده مذکوره دلاوی فریقین شده اعراب عالف آمدند و سید عبد الله را
 گرفته در خانه عبد العالی بن عبد الخان بن فویج شیخ السلطان محبوس
 نمودند و علی مردان خان و عبد الله خان و سعید خان فرار نموده هر یک
 بولایت خود رفتند و در آن راعه رستم بیگ میر شکار باشی مقتول شد

و اسفندیار بیگ ولد او خلیفه او شد و در سال بیست و نه نواب مالک رقاب ببردن آب کون بفرح آباد اصفهان تصمیم عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکاران امر بود و چون بر سر کار حاضر شد یکی خان بن یوسف خان حاکم بختیاری او را خدمت نمود و با استدعای او حکومت شوشتر بیهی خان مفوض شد و در ماه رمضان سنه مدنوره میرزا محمد حسین بنیابت آمد و مدت او سه ماه بود *

فصل بیستم

در شهر ذی قعدة بیست و نه مهر علی خان ابن کلب علی خان حاکم شد و در صغر سنی وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او نائب بود و چون او برت میر عبد الصمد سوری نایب شد و در سال سی و دو ثالثا عبد الله خان حاکم شد و بساخلو حویزه مامور بود و چون دران بین و بی محمد بیگ بن محمد زمان بیگ دلی از جابب لطف علی خان سپهسالار نذیبه اشوار شوشتر آمد و مردم هواسان شده فتنه تسدید یافت عبد الله خان از سبد محمد خان والی حویزه چند روزی جهت تسکین دایره فتنه مرخص شده در ماه رمضان شوشتر آمد و بعد از طی آن مقدمه در ماه شوال روانه حویزه شد و در آنجا بود تا وفات نمود و مسجد خان در جوار قلعه از آثار حکومت اول اوست و بعد از وفات او حکومت برادر او محمد رضا خان مبعوض شد و قبل از ورود شوشتر معرول شده حاج محمد خان بن کلب علی خان حاکم شد و بد زول رسید ده محمود بن میر ویس قشوق باصفهان کشید و در ماه جمادی الاول سی و چهار در منزل کلون آباد جنگ سلطان واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود بفرح آباد نزول و اصفهان را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهر علی خان ایضا مرجوع شد و محمد حسین بیگ پسر مهتر او بنیابت آمد و در چهاردهم

معمر سی و پنجم محمود داخل اصفهان شد و طهماسب میرزا ابن شاه سلطان حسین ده در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته بود در عزه صفر در دار السلطنت قزوین جلوس نمود و محمد علی خان ابن اعلان خان مملکتدار بود و در همان وقت رقم حکومت کوهکیلو باسم بیجن خان و حکومت شوشتر باسم پسر او ابو الفتح خان صدور یافت و ایشان هر دو در دزفول بودند و حکومت ایشان دو سال کسید در این بین شخصی مجهول الحال در بختیاری ظهور نمود ده خود را بذبت منسوب بنواب می شمرده و صفی میرزا نام خود می گفت و محمد حسین خان بختیاری حقیقت حال او را مصحوب جلوداران باردوی معلی که در اذربایجان بود عرض نمود و قبل از ورود جواب سرخیلان بختیاری باستصواب محمد حسین خان مصلحت خود را در تمکین و اقتدار او دیدند و بساط فرمان ورمائی جهت او چیدند و عمال و اعیان شوشتر را بانجا طلبیدند و ابو الفتح خان نیز بانجا رفت و چند روزی بدین منوال بود ده جلوداران از اردو مراجعت و رقم اقدس مشتمل بر یکدبب آن شخص و عاری بودن از لباس سبکی ده ادعا می نمود از رنده و روم تجدید حکومت باسم ابو الفتح خان نیز همراه داشتند لاجرم صفی میرزا در بختیاری محبوس و ابو الفتح خان دولات معاونت نمود و ثانیاً سرخیلان بختیاری را بر سر دادن صفی میرزا رای قرار گرفت بر وفات خواجه اسمعیل بختیاری در شهر ذی حجه سی و هفت وارد محال کرائی شوشتر و ابو الفتح خان با سپاه و سادات و اعیان باستقبال او رفتند و بکوبه تمام تر داخل شهر شدند و در قلعه فرود آوردند و چند روزی داین قرار گذاشت تا ابو الفتح خان بمسرت یوز باشپان و بعض سادات او را کیرانیده محبوس نمود و ملیل اسپانیکه دران چند روز از بابت پیسنسی های مردم در سرکار او بهم رسیده بود بموافقان تقسیم کرد و این

معنی موافق رای سایر الذلّاس نبود ایشان غوغا نمودند و خان در قلعه محصور شد و دژ قول هم باین سبب برهم خورد و مردم شوریدند و مهر علی بیگ نایب را بیرون کردند و ولایت را بشیخ فارس بن مساعد بن ناصر بن خنیفر نامزد نمودند و روز بروز آن فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفها و جهال افتاد و مشایخ عرب جمعیت نمودند و ابو الفتح خان ضعیف شده بسر دادن صفی میرزا تن در داد و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هوا خواهان بوجود او قوی حال شدند ابو الفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توفف در میان عرب نمود و آخر از انجا هراسان شده بجبال بختیاری منحصر شد و صفی میرزا مقتدر گردید و جمعی از سر خیالان کوهکیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند و بسا فتنها از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند و اجامه و اوداش دست یافتند میرزا محمد باقر ابن شاه میرزا میر و حسین قلی بیگ ابن زال بیگ میرشکار دران فتنها مقتول شدند تا در شهر رمضان سی و هشت بسمت کوهکیلو حرکت نمود و مدت دو سال در انجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خاندانها برانداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام صفی میرزا حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و تمشیت بکفایت اسفندیار بیگ منوط بود و او مردی دانستمند صاحب هوش خیر خواه نیک نفس بود و با عموم خلق بوجه احسن مسلوک میداشت و باموری که متضمن ضرر عباد الله باشد هرگز رضا نمیداد و طرقتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه می گذاشت و توفیق ربانی معاون و مدد او می شد و رای او در حل و عقد امور رزین و فکرش در ملاحظه عواقب متین بود و حدیثش صایب و سخاوت در طبعش غالب و پیوسته افنادگان را دستگیری و یاری تو محنت زدگان را

مرواسات و غمخواری می نمودند و بحسن تدبیر او معاهد مشکلات منحل و نظم احوال بلاد و عباد مبرا از هر گونه خلل بود و حق تعالی سعادت احوال او را بحسن عاقبت مختتم و نیک نامی دنیای او را بتوفیق متدارک آخرت مشفوع و منضم گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بذا نهاد *

فصل بیست و یکم

وقفنامه مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ میرهکار باین

صورت ارتسام یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع بقدرته عوالم الوجود - و افاض على ساكنيها منوف الخيرات بما سبل من ينابيع الجود - و كرم منهم الانسان فحكمه على كل موجود - وجعله في الارض خليفة و امر الملائكة له بالسجود - و اتخذ نبيه المصطفى و ادم بين الماء و الطين - و شد عضده بنجية الانزع البطين - و جعلها كلمة باقية في اعقاب الطاهرين - و فضلهم على سائر الثقليين من الاولين و الآخرين - صلوات الله عليهم على ما شملوا عن ساق الاجتهاد في تحمل اعباء الرسالة و الامامة - و ادبوا انفسهم في ارشاد اهل سواد و الصد عن مهاوز الجهالة و الوخامة - مادامت دلائل الهدى التي مسارع الفجأة سابقه - و بقيت الاثار شاهدة بكمال قيودها ناطقة - بعبارة ديگر مقدمه كتاب كه موقوف عليه سائر حصول و ابواب است درود و مقياس و ستایش بی قیاس صانع است حکیم و قادری علیم که نسخه جامعه عالم امکان را

که مخزن اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کایفات و امور عامه ممکنات و اشکال اربعه عناصر و مقولات متذووعه اعراض و جواهر بحدی متقن و مضبوط و اجزای آن را بنظم طبیعی مرتب و مربوط فرموده که هر یک بر اتقان حکمت الهی حاجتی قاطع و دلیلی مسلم و در نظر حق منظر چون مراتبی افکار و مقطوعون مراتب انظار بر کمال فضل و ثنافت تدبیر و تفرد از مماثلت مانند و نظیر استوار تر از برهان سلم است و فی دل شیئی له آیه تدل علی انه واحد قانون کلی نوع انسان را که مقصد اول این کتاب و محل معرفت خطا و صواب است بمنطق معرف اسرار و قول شارح نقایح افکار و جوهر نفس مدرکه معانی و مقولات عسره حواس و مشاعر انسانی که خاصه این ماده و فصل آن از سایر اجناس و انواع است اختصاص داده و در رانده خواران رسم مقرر حیات ابواب فتوحات و ویوضات کساده و ابواب سعادات اماده و اجزای استعدادات منتظم دهاده تا بقوت استعداد نفس والا وطرت مصباح متجدد فکرت افروخته در خلوت غیب از تامل آیات محکّمات لا ربب بعواد کلی و مقصد اهلی واصل و از تتبع انار معتبره رجال موثقین و بصرف افعال قلوب عبارت اخری شک و یقین و ملاحظه ترکیب جمل و تناسبه متعاطفه و ترتیب افعال قلوب احوال متداخله و مترادفه و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای عامل و کیفیت تعلق مسند بمسند الیه و ارتباط صله و موعول و عاّف و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر و سایر مقدمات اختیار و فنون اعتبار باصل بنا و حقیقت معنی منتقل و در مجامع ظهور و مدارس شهر و حضور بقوت محاوره و تعبیر و امداد بیان و کلام و حدیث و تفسیر بمداوره و تقریر آن مستغل گردیده فاضل اوقات را

بمصارف شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بفکوی که موافق شرط
و مقتضای جزای او مؤسس این اساس بوده باشد صرف نماید و بجهت
اکمال نعمت و انعام حجت صاحب کتاب و شفیع روز حساب و کشف
طریق عواب و جامع جوامع حکمت و فصل خطاب هادی سبیل و عقل
دل ختم رسل را علی الله علیه و اله بر مسند صدارت و برتری و رساله
سیادت و سروری بدقیق مقامد حکمت و شرح هدایت و توفیق مواقف
معرفت و درایت و ترتیب مبادی و اصول و تهذیب معالم اصول و تمهید
واعد شرح مفید و احیای موات دین حذیف و تسهیل تکالیف شرعیه
و تلخیص زواید امامیه و فرعیه و اثنای وظایف مقوره عبادات و تلقین
عبادات معین و مخصوص و اشرف اصحاب و برگزیده ان عالیجناب
و خواجه مظهر و محراب و راز دار اسرار الی من العلم الف من باب بفتح
من کل باب الف باب سرور عذرة طاهرة مخصوص بخطاب است اخي
هي الدنيا والاخرة بب مدینه علم و هدی معلم فدیسان ملاء اعلى حضرت
سرتضی و سایر شایستگان این دوده ستوده را بمرتبه رفیعیه امام
و خلافت و معجزات سفیه کرامت و شرافت و توضیح شرایع الاسلام
و تذخیر احکام حلال و حرام و امارت مسالک اہل اہم و تفصیل جمل علوم
و تکمیل آداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات و سایر مقون ریاسات
نامزد و مخصوص فرموده کریمه اما یزید الله لیدهب عنکم الرجس
اهل البیت و بطهریم بطهیراً از عصمت و طهارت و علو شان و بمدلول
ان هیذا اهل البیت هی کل خلف عدد لا مرتبه سیادت و امامت نا پیام
و امامت حق مختص ایسان است علی الله علیهم و علی ارواحهم
و اجسادهم و بارک و سلم ملاء عافیت الانوار و النظام و اشتعل قار علی عام
و جری علی وجه القدر طاس و السلام *

اما بعد بر سبکی دنیایان مدارس دانش و نینش و متحققان مقاصد حکمت آفرینش که از تصور مقدمات عرفان بتصدیق جتن و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطالعه مصنفات بدیعه عالم الغیب و الشهادة بقوت اجتهاد فطر و استفادة روش مسائل معضله حقایق دانی و اصول معالم مشکله دقایق معانی را از هم شگافته اند صورت این معنی در مرات و ضوح نمایان و صدق این دعوی در محضر عقل نکته دان ثابت و مسلم البرهان است که حضرت یزیدان اجلت قدرته پیکر انسان را بمضمون و بدا خلق الانسان من طین از عنصر جماد و ماده سایر موالید عالم نون و فساد ایجاد و تکوین فرموده در اصل جسمیت و لوازم یا باقی اجرام و اجسام مسازک و مساهم است و بعد از افاضه نفس حیوانی که صفت حیات و امیدار از بعض مرکبات مانند جماد و نبات پیدا نموده منشاء آثار ارادیه می باشد بود در اکل و شرب و نوم و وقاع و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مساوق سایر ادواع است و بافاضه نفس مدرکه معقولات استعداد و استعداد معقولات و انتقال از ادله مدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب احوال و خیالات بتصرف در وجوه دلالات و فزون کمالات و کیفیت انتقالات و استعمال قوی و آلات میتواند نمود و در این مرتبه او را بر جمیع عالم مزیت ثابت و مسلم و بنص محکم انبی جاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور و محکم و بمودای و لقد کرّمنا بنی آدم شایسته نشریف و تکریم و مصداق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت و تصدیق تصور و فکرت نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملیه مزج و ترکیب و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از این دو جزء مناسب تخمیر و ترتیب یافته که بنوت نظریه ادراک علوم و معارف عقلیه و سمعیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و آداب شریعه

نموده بعبادت علم و عمل از سایر مکفونات علوی و سفلی ممتاز و يوم ياتي
 دل نفس تجادل عن نفسها بدعوت يا ايها النفس المطمئه ارجعي
 الى ربك راغية مرغية فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي دستوری
 یافته در حظایر قدس و مجامع انس باشاره اولئك مع الذين انعم الله
 عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا
 منار اليه و تشریف و یلبسون ثيابا خضرا من سندس و استبرق سوافراز
 کردند بلند اقوی وجوه ظاهره و اوضح حکم باهیه در آمیختن جان و تن
 و برهم بدن جوهر نورانی نفس نه پیکر ظامادی بدن همین حصول تمکن
 قام و تصرف عام و قدرت بر استعمال فوت عملیه و اقامت طاعات و عبادات
 بدنیه و انتظام مصالح شخصیه و مدینه است که وظایف اعضا و ارکان
 و وجود آلات و جوارح موقوف علیه است و چون این استکمالات
 و حصول این کمالات مسرّوظ نامحال اجلی است که خروجیها از قوه
 بفعل دران میسر تواند شد و مدت حیات عبارت ازان است بالضرورة
 در مدت مزبوره شارع حکیم جهت بنای شخص و نوع و مع الم شهوت
 و کسر سورت فوای و عداوای بعض لذات جسمانی را مانع اکل و شرب
 و نگاه بر قانون مندر شرع امور مباح فرموده تا از تفاول انها چاشنی گرفتار
 نمونه لذات حقیقی عالم دیگر و ساده و بها ما لا عین رات و لا اذن سمعت
 و لا خطر علی و لا یسرشنا سند و هر یک که فواین مزبورین را باطل
 و معطل و استعداد اعلمی را غایع و معطل کرده فطرت ذاتیه خود را
 مختل و همگی همت را مصروف شهوت حیوانی و درست ساختن
 مشرب و منکح و مائل داشته باشند مصداق اولئك کالانعام بل هم اضل
 و بعلت دعوی انسانیت بحسب شکل و صورت و بعضی حیوانیت
 در باطن و سیرت و اخل جمع ان المنافقین فی الدرك الاسفل خواهد بود.

و فی الحقیقه غرض اصلی از بعثت انبیاء و تفریل کتب سماریه و تاسیس شرایع و نوامیش الهیه و تقریر ادیان و ملل همین استکمال نفس و انتظام سرشته علم و عمل است تا ببرکت انبیاء هدایت گستر در استخراج مجهولات از خطائین هر دو سر محفوظ و بدالات اربعه متناسبه کتب الهی بجمع سعادات و حصول مرادات بهره مند و معظوظ باشند و نصوص صریحه کذاب و سنت در باب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت و قیام باعمال صالحه که مسبوق و مربوط بآنست از غایت استفاده و شهرت مستغنی از ایراد و بیان است و بمضمون و للمراض من کاس دوام نصیب مجالس و مجامعی راه در این خصوص انعقاد و ترتیب یافته باشند بر سایر امان و باقی مساکن ثابت و ظاهر و بمقتضای شرف المکان بالمعین مریت و رحمت واهم و باهر است و لهذا در جمیع اعصار ارباب ثروت و اعتبار که از جویبار توفیق حضرت کردگار سیراب و سرشار گردیده و از شیرینخانه الطاف بی نهایت جناب احدیت شهد شناسائی و معروفت چسبیده در تهیه مجالس اوقات و استفادات و بفاى مدارس و مساجد و مجامع عبادت جهت رونق امر تعلم و تعلیم و اجتهاد و گرمی هنگامه تقوی و صلاح و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب وجد و اهتمام در ترویج و انتظام آنها باوصی مراتب نموده اند که هم باعم افشار صیت و بلندی اوازه و هم موجب نیکفامی بی اندازه و هم از بقای اثر امروز روزگار ذکر ایاسان زنده و برقرار و مصداق ان لاثارنا تدل علینا فانظر و ابعدا الی الآثار بوده از مشارکت در اجر و ثبوت حسنی باهر که در اینجا تردد و سکنا نماید در این امر شایسته جزای فاما من اعطی و اتقی و صدق بالعسنى ففیسه لیسری و يوم لا ینفع مال و لا بنون من جمله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند باین جهت از ماثر

نیک بختان که اشعه انوار توفیقات یزدانه بر ساحت احوال ایشان تافته
 در انوار بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معموره وجود یافته و در
 دار المومنین شوشتر صیفت عن الافات والشركة از مشاهیر بلاد قدیمه اسلام
 و نقد کامل عیار خالصه اهالی آن منقش بسکه ولایت شاه مردان علیه
 و علی اولاده الصلوٰه والسلام است دیر مساجد عدیده و جوامع قدیمه
 و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکنه آنجا با فام جمعه و جماعت
 و رسوم دین و ادامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سر آمد و معروف
 و در السنه و افواه توصف رجال لاتلهیم تجارة و لا بیع عن ذلک الله مغفوت
 و موصوفه و درس و بحث و معزازه علوم دیر بحد الله بیفهم شایع
 و مقدس و دواعی و رغبات ابدان تعلیم و تعلم عامه و ماکثر است بهایت
 دزان دیار فیض آثار تا بحال وجود مدرسه و بخصوص درس و اشتغال
 به شده باشد اتفاق بغداد و احدی از اکابر آنجا در یک حلقه پایدار به
 مرور روزگار محیط دایره جمیع طلبه علم و معروف باشد بفاندهاده
 هر چند در مبداء و فیاض بخلی و امساک بی نهایت ادراک این قسم
 سعادات عظیمه جادویی و دریافت لطف و توفیق برداری موقوف
 باستعداد جوهر قابلیت نفسانی و مسبق بسر نوشت روز اول و نغذیه
 زدائی است تا بعد از نمادی روزگاره و انتضای دهوز و اعصار که بغایت
 بی نهایت اعلی حضرت داری همگی اسباب و شروط این خیر جاری
 بوجود فیاض الجود و امر السعود الیجذاب مبادی اداب سامی الثاب
 بیاست و درجات و افعال پناه محامد و مکارم و معالی دستگاه دقایق
 و معارف انتباه مسئله افروز در دمان رفعت و عزت و نجده و مناعت
 مسند آرای انجمن ارادت و عظمت و مکرمت و شجاعت و الا تباری
 که ساحت پر سعادتش منصد طوایف امم از آبائی بلاد و سرای دولت

برایش قحط رجال عرب و عجم سواء العاکف فيه و البادکونی رفیعش
 بجمع امانی و سعادات نمونه عیدگاه منی و بیت عتیقش و چه ولایای
 وادت و من دخله کان امنا خدام کرام مقام با احترامش از فضل بیدریغ
 اقدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان پویان و در قیام بمراسم میزنانی
 کمال کنشاده جبینی و چرب زبانی از روی ملاطفت و نوازش و نهایت
 شوق و خواهش ورد سلام علیکم طبتم فادخلوها گویان از خبز حواری
 فخوان احسانش مائده حواریین رشک برده و نعمت الوان فراوانش فیها
 ماتستهی الانفس و نلذ الاعین در پیشگاه تمنای صادر و وارد غیر ممفون
 مستوده سلاله الامجاد و الاعظم و الاکابر نقاوة الامائل و الصنادید کابرا
 من کابر شجاعا للعر و الرعة و الامارة و الاقبال زیفا للمآثر و المقایر
 المعالی و الاجال اسفندیار بیکا احسن الله احواله و اعلم باله و حقق
 فی الدارین اماله صدق عالی قدر ربیع مقدار گرامی تبار مرحمت و غفران
 مذاه رضوان جایگاه المبرور المسکور المقتل الی رحمته الله رستم بیکا
 عمد الله بغفرانه و اسكنه اعالی جفانه که همواره انتظام مصالح این دیار
 سر انگشت کار گذاری آن توفیق آثار برقرار و حل معاند امور عموم سکند
 ین مرز و نوم بدستور ابا و اسلاف بررگوار بعفده کسائی رای زرین و ذهن
 متین آن سعادت یار عالی مقدار است حاضر و حاصل و توفیق ادراک
 ین فوز عظیم مجامع احوال معظم الیه را شامل گردیده این طلسم قدیم را
 که باسم سامی آن شهر یار گرامی انعقاد یافته بود بقوت باوی نایید مخمل
 گردانید و لسان حال آن ارجمند باواز بلند صدای کم ترک الاول للآخر
 مسامع ارواح سادین رسانید و بقدر اهتمام وجد تمام در زمانی قایل سبیل
 ین مقصد جلیل را با وصف ذنوت اشغال بالانفراد و الاستقلال پیمود و این
 ذای مبارک را مستعمل برهف حجرة بر مستعلین عنوم دینییه و طلب

معارف یقینیه وقف و مسبل نمود حجره وسطین مکان مدرس و ایوان پیش آن مجمع تدریس و شش حجره دیگر از یسار و یمین نا ایوان محقر پیش هر یک ازان سائر مشغولین است مدرسی که دانشمندان رموز لوح و قلم از جهات سده عالم غیب و شهادت بقصد استفادہ و استفادہ بانجا شتابند و مدرسه که خضر و الیاس بقرار و سکون مدت الحیات باطراف ربع مسکون سیر نمایند مانند آن دیدند بغائی چون وثاق کریمان محکم اساس و فضائی چون وادی ایمن تجلی گاه ادوار قدس نبی اندازه فیاس مغه معایش کوی از کوی ابو قلاب فیض برده و از رشک روان بخش جدول سلسال و لطافت زلالش که هذا عذب ورات آب حیات کوی نظامات نهفتد نسیم روح آفرای دل ربایش هوای وطن را از سر دور برده و هوای عطرسای دینت زدایش افسانه شمال نجد و نسیم الصبا را از الواح دایها سدره فرش گستردہ اش از اجفحه متنی و ثلاث و رباع و رشکمان سدره اشیان در هم دواته و رواشن پر فروش را کوئی از سفای بقعه مبارکه پرتوی نافه درویدان درام از انجام ابن بغای جفت فرجام بشوق مواضع و خدمتگاری سغه ان مقام مذبط و دل شاد و حفظ اعمال عباد شکر کمان ده دم الراد ایوم المعاد و بسکفا کزیدان این مکان برکت نهاد دانشد هفتاد الارباب الذعیم نعيمهم هر بهنیت و مبارکباد جواهر گران بهای معانی چون قطرات سحابی بدسای از تقویر دلپذیر ایشان می بارد و به طولای بحر بر بی نظیر ایشان است که صور عالم و معارف بر الواح افغان مستعدون می نگارد حافظ این فرم در مقامیکه آهنگ مباحثات دماید اگر این نوا سزاید کفجایش دارد *

** شعر *

حدیث مجلسی ما معوشک و ربیب کفد
دعای پارسنت که روح الامین بهید کفد

و عطر حور بهشت آن زمان بر آید بوی

که خاک مدرسه ما عبیر جیب کند

و چون اطراف قریبه مدرسه و آن حوالی از مسجدی که مجمع صلوات
و مقام دعوات اهل محله باشد خالی بود جهت تسهیل بر همسایگان
و تذاول ثواب رایگان و نظر بکمال ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی
مصدق لمسجد اسس علی التقوی من اول و مشارک آن در فضا و ممر
و مدخل مستعمل بر ده گنبد بنا نمود قریبه تلک عسره کامله گوئی اشاره بآن
است و باطن و اتمیها بالعسر همانا مرجعش همان است اساطینش بتعظیم
شعائر دین مبیین مانند عدول مومنین راست و باقامت شهادتین رستگاری
نشتاین با جمع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا موافق بی کم و کاست
محرابش باستقبال جماعت رحمت کشاده آغوش ایستاده و منبرش
معراج الیه یصعد الکلم الطیب استوار نهاده خشت حام و پخته طاق
مرصع و ترايت نگنبد میثائی افراخته زینت رواق مغفور چین را چون
سفال نه از طاق دلها انداخته سنگ خطائی آب و رنگش در نظر
صاحب خبرت مستری افزون بهاتر از سنگریزه اسکندری و فذیل
دیعدیش کمشکاه فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانهای کوکب
دری نقش ساده فرش انداده اش نگار قلمکار را پایمال و از ترموج دبائی
رنگ ملمعش بر قلمون رنگ برنگ از افعال صلاهی بلند آوای تلپنگ
الایش چون اوازه دین محمدی صلعم بآفاق عالم رفته و باعلای کلمه علیائی
لذكر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملك الیوم لله الواحد
لقهار کوفته بر میموزش نمونه چاه زمزم ورشته مدار پایدارش پرتاب نراز منطقه
لک اعظم برج آیدش ماء معین از اعماق زمین بجده صفای مشرب
شیده و رشحات چرخ دولابش گوئی استادگان چرخ دولابی چکیده هر

جریحه از حوض لبریزش چون سؤر مؤمن شفائی بیقرین و هر قطره تازه تر
 کن انروی شاهدان ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین صفای
 طهور چون سیمای پاکان از دور نمایان و کیفیت وضع ان و دیرک میان
 مناسب تفزیل مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اساسش در
 رفع احداث صغار و کبار و تنزیه ارجاس و سواس خناس نابکار متقن
 و استوار و اطرافش چون حوالی حوض کوثر مجمع متقین و ابرار خدمه
 چون ولدان جنان باکواب و اناریق و کاس من معین ایستاده و نشسته
 و در یک علیحده بامتثال امر و طهر بینی للقائمین و العاکفین و الرکع
 السجود میان بسته حریمی با بیت الکرام یک جهت و مخصوص
 و جماعتی فی سبیلہ صفا کانهم بغیان مرموص از فضای پیش بعلاوه صفه
 طولانی پیش حجرها تا بعد محاذی ستون مسرقی مسجد بریسمانی
 متعلق بمدرسه است که مکفون ضمیر مفید و ذخیره خاطر خطیر واقف
 مغربی الیه آنست که در اینجا بعض اشجار مرمرة مانند فاکهای لخل
 و رمان که بمدرج بنص قران و احادیث و آثار مستفیضه در اجماع حجاب
 غرس و ترتیب آن متواتر و بیکران است غرس نمایند تا ان ممر ملایک
 آشیان فیض صوری و معنوی را مجموعه و بمشابه ریاحین جنان جامع
 و فاکه کثیره لا مقطوعة و لا ممنوعة گردیده سکنه آن نزهت سرا از تناول
 برکات مباحه بیچون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش دران
 ظل ظلیل عشرت افکیز و سماع هزاران خوش الحان معطر خیز همواره در
 وجد و نشاط باشند و از محاذی ستونهای طرفین مسجد بریسمانی بمسجد
 منعلق است و تدمه که بمغربی واقع ست با چاه و حوض و ممر
 و مدخل و فضای خلف با او پتخافها که در اینجا ست از متبرکات است
 و چون مدرسه و بمسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت و فرش

و روشنائی و خادم و غیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسوم می که وجه معیشت ایشان باشد لابد و ناچار است و بدون این ممکن بود که در سهل و قتی بایر و مفنهدم بلکه بالمره از حیز انتفاع افتاده رسم آنها را بالکلیه بر طرف و منعدم گردد و خاطر عاطر معظم الیه باستندامت این آثار و استمرار آنها بمروور روزگار متعلق بود بذابر این جهت صرف مصالح مزبوره از املاک و مستقلات معموره خود که بانحصاری شرعیه و وجوه صحیحیه مرعیه در تحت تملک منشارالیه داخل و بدون مبالغ و مزاحم بر وجه استحقاق در آنها متصرف و مستقل بوده وقف موبد و جاس مخلد نمود تمامی و همگی و جمگی یک باب دکان بقالی متصل بحجره هفتمین که بانضمام قطعه زمین بیاض محل این هر دو بنا از مالکان شرعی از اولاد و احفاد حاجی فخرالدین بوز بموجب قبالحقه علیحدده منشارالیه انتقال یافته و تمامی و همگی و جمگی یک باب دکان دیگر متصل بان که درینولا بمال و رجال خود بنا و احداث نمود و تمامی و همگی و جمگی حصه مشاعه خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و دیگری نایر واقعین در قریه دو بندار من توابع بلده طیبیه و زفول و تمامی و همگی و جمگی حصه مشاعه خود را که نصف است از دو حجر طاحونه واقعین در ریزند ماهی باز ان یکی معروف بحسن یکی و دیگری احمد یکی که حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر یک بعلاوه مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار از حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از قریه نجف آباد و توابع که در تحت نهر کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه و مسجد صرف شود باین قرار که اولاً اخراجات ضروریه اصل را از اندود پشت بامها و پابست دیوارها و اصلاح ناودانها و مرمت مباهل و چاه و حوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنائی مسجد و تجدید

فرش مسجد و مدرس و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذلک مقدم داشته آنچه اضافه بماند یک ربع آن بعنوان حق التدریس مخصوص مدرس و سه ربع آن بیمانین سایر مستغلیین بالمساوات تقسیم شود و عقولیت موقوفات مربوطه بعالیجفاب و انف مذکور و اعلم اولاد ذکور بطناً بعد بطن و اکمل علمای بلد مرتباً الی ان یرث الله الارض و من علیها موقوف و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان و تعیین حججها منوط برای اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط برای متولی و خواستش اهل محله و تصدیق مدرس است نه بحسب قابلیت و اهلیت اختیار نمایند منور اندک مدرسین و ائم و متولیان و منصرفان و مصدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه که از جانب صدور تعیین می شود مدرسه و مسجد و موقوفات مربوطه را از محال بصرف خود خارج و مستثنی دانسته بهیچ وجه من الوجوه در اینجا مدخل نمایند و از همه جهت فدم و فلم کوتاه و کسیده داشته بمتولی شرعی مزاحمت نرسانند و هر یک دینار و یک حبه نه بعنوان رسوم و غیره از اینجا نوع و نصرف نمایند سحت و خون خفزی بر ایشان حرام و باز خواست ان در روز قیامت در مجمع خاص و عام و محضر سید الانام علیه و علی اولاده الصلوة و السلام خواهد بود و جمیعہ و وف شرعی بر همه صحیح و شرعی و قانون مذکور بلفظ ماثور و موع یافته شرائط صحت و سداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرتب گردید و چون این بذای بزرگ اندما در تمام سعادت نظام انانیت نذگان ثریا مکان و الاشان ربيع البغیون و ابض الامم المذنب منبغ الاحسان نواب مسدطاب معلی الثنا و ملک جناب سامی قباب مط ملک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و شہامت و مسال و نواب درخشان اوج هشت و بعدت و ایالت اختر تانان برج مغابت و شجاعت و اصالت

خورشید کشور هفرمندی و دانشوری نیر اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری
 قاییدمداری که همواره رکاب عزم جازمش در دفع یاجوج فساد سریع السیر و
 وجهه همت والا فهمتش تربیت ارباب استعداد و تهیه اسباب و امور خیر
 است معدلت شعاریکه در عهد امانش گرگ و میش در کوچهای تنگ
 سر بگوش یک دیگر می گذارند و غزالان شوخ چشم رفتار عشوه کار در موسم
 بهار و جوش ریاحین و ادهار تا از روی کمال اطمینان و فراغ بعنوان تعین
 و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خرامند اطفال شیرخواره خود را بیستان
 شیر سپارند مظهر آیات مرحمت و مروت با صبر آیات مکرمت و فتوحات
 عالیجاه عظیم الاشباه ایالت و امارت و اقبال پناه مآثر و مفاخر و سعادت
 دستگاه معالی و مناقب الکفایه زینا للجلالة والعظمة والسنجاعة والمهابة
 والعدل والاحسان ابو الفتح خانا ضاعف الله اجلاله و ادام اقباله که همواره
 همای میمنت انتمای سعادتش ابا عن جد بمنابه فرقدان ابدی الظهور
 بر مفارق سکنه این دیار پرتوانداز و نهال احوال اعالی این الکا بدست
 گرمی خورشید عنایت و هواداری لطف بی نهایت و دست پروری
 تربیت و رعایت این سلسله علیه والا در ترقی و اهتزاز است
 وفي الحقیقت مقباس فاطمه ایضاً از امتجاس مسعله فرزندان دولت این
 دودمان مناعت نوامان ابرو خفکی گرفته و فوج پدیده بواب مستطاب
 معرفی الیه بتحریرک داعیه مساعدت در این مثبت حسنی و امثال
 فرمان و تعاون علی البدر و التقوی قربة الی الله و طلباً لمرضاته مقرر فرمود
 که مال یک باب دکان بقالی مزبور که بسوکار دیوان متعلق می باشد بدستور
 سایر موقوفات مسطوره در وجه مصارف مذکوره مسجد و مدرسه متور بوده
 عمل و مبادش این امور دیوانی از محال عمل خود موضوع و خارج شناسند
 و بهیچ وجه متعرض نگردیده بتولی شرعی و گذارد و هر یک از حکام

وزرا و مستوفیان و صاحب جمعان و سر رشته داران مالیات دیوانی از مضمونه مسطور انحراف ورزیده درانجا مدخل نمایند در روز فزع اکثر در محضر شفیع معشر رسید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله شرمسار و خجل و از روی سافی کوثر حضرت امیر المومنین حیدر و سایر ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر سر افکنده و منفعل باد فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و قد وقع الاشهاد بذلك فی شهر ربیع الثانی من السنه الثالثه و الاربعین بعد المائة و الالف (۱۱۴۳) و الشمس فی اول العقب و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

فصل بیست و دوم

بعد از قتل صفی میرزا اسفندیار بیگ مذکور جهت حفظ نظام و حصول اطمینان و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش نمود که آسیبی بر عایا و ضعفا نرسید و طرق و شوارع فی الجملة مأمون و مسلوک بود و دران ایام شاه طهماسب بخراسان بود و نادر ملی بیگ افسار انبوردی باو پیوست و خدمات نمایان بنندیم رسانید و مورد الطاف خسروانه گردیده خطاب طهماسب ملی خان یامت و سجع نکین او اس بود * * بیت * شاید بفلک ساید از اقبال رکابم - طهماسب ملی خان شده از شاه خطابم و اشرف شاه افغان به بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان نموده و ایسان به مدافعه او نهضت نمودند و تمام اختیار را از هر جهت با طهماسب ملی خان بود اولاً در رشمه خوار معاربه بین الفريقین شده اعلان مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایسان را تعاقب نمودند تا مورچه خوار مابین اصفهان و کاشان و درانجا جنگ دیگر واقع شد و شکست امضا بر افغان روی داد تا آنکه مخود را باصفهان رسانیدند و بلا توقف بکرج و بنه

خود را برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از اوغام خالی شد و پادشاه و طهماسب قلی خان و عساکر داخل اصفهان شدند و پادشاه در آنجا توقف و طهماسب قلی خان با عساکر بتعاقب اوغام روانه فارس شدند و چون کلب علی بیگ ولد مهر علی خان در شوشتر و کوهکیلو قلیچ قورچی صفا میرزا بود و در جانکی قتل او داخل بود و یوزباشیان کوهکیلو این خدمت را از او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و دران ایام رقم حکومت شوشتر باسم او رسیده بود نهایت چون طایفه اعراب صاحب ید و مالک تمام آن صفحه بودند این رقم ابراز نشد و جز معدودی بر مضمون آن اطلاع حاصل نموده بودند و بعد از آنکه خبر شکست افغان در رشمه خوار رسید مردم فی الجملة مطمئن گردیدند و ارقام متعدده باسم کلب علی خان متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند مضمون ارقام معمول گردید و کلب علی خان در دزفول معتددر شد و اعیان شوشتر را بانجا طلبید و بقایای مداخل را که در محل مانده بود باز یافت و خود و قشون را مستعد نموده روانه اردبیل معلی گردید و قبل از او ابو الفتح خان روانه شده بود و چون در اصفهان بسرف بسا طبوسی ولی نعمت رسید او را بخدمت سردار مامور نمود و در حدود شیراز بطهماسب قلی خان ملحق شد و محمد علی خان بن اصلان خان همراه سردار و حاکم کوهکیلو بود بواسطت او حکومت شوشتر بابو الفتح خان تفویض شد و کلب علی خان حوالی بر و جرد بود که بر عزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود متخلف روانه خدمت سردار شد و چون سردار از شیراز بکوهکیلو آمد ابو الفتح خان را باستمالت علی مردان خان به فیلی فرستاد و کلب علی خان را بتحصیل هزار تومان بیضکش و ورود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو در اواسط ماه رمضان چهل

و در وارد شوشتر شدند و خود با محمد علی خان و عساکر مفسوره در سلیم ماه رمضان داخل شدند و طهماسب قلی خان در خانه معصوم آقا و محمد علی خان در خانه میرشکار بود آمدند و سیورسات قشون را سه روزه اسفندیار بیگ تدارک نموده بودند و در آن سه روزه ده روزه دیگر حواله شد و بسهولت از مردم باز یافت شد که خلق چندان ستمی نکسیدند و شیخ ناصر بن حمید آن را با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب بخدمت آمده بودند در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون مقدمه نقد میزان و خوانی ولایت را محمد علی خان سردار اظهار نموده بود مقرر داشتند که اهل خبرت و مستوفیان اخراجات تعبیر آن را بر آورد نمایند و مبلغ هزار و چهار صد و هفتاد تومان که استیفا نموده بودند بمالوجهات کاشان حواله و اسفندیار بیگ را سرکاری آن مهم مامور و حاجی محمد بن حاجی زمان و حاجی محمد علی بن حاجی محمد العسین مولا و حاجی معسن بن خواجه میرزا علی و حاجی معصوم بن حاجی تقی قلاس را که کدخدایان بلد و معارف کل آن سرحد بودند بتحويل داری وجه مزبور معین نمود و بعد از نهضت نواب مشتار الیه سمت فیلی حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان رفته وجه را باز یافت و مراجعت نمودند و اسفندیار بیگ اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استصواب حاجی محمد مدکور که بفقون معرفت معروف و بجمع معتمد ذانی موصوف بود در سال بعد کار مزبور باتمام رسید و چنان شد که خلائق از بالای نقد بصحرای کرکر تردد می نمودند و کثرت محصولات و ارتفاعات صیفی در آن سال بعدی رسید که مردم دادی شکر نعمت نتوانستند نمود و مقارن این حال اسفندیار بیگ از این سرای عازیت بدار آخرت انتقال نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاده نمود

و قدری از کارهای کهنه و نو خلل پذیرفت و احدی در مقام سد دان در نیامد و جرات عرض مطالب بنواب سابق الذکر نمودند و روز بروز خرابی ان زیاد و باغات و بساتین را از لهب تشنگی آتش در نهاد افتاد اشجار ترنج و نارنج خشکتر از اجزای شطرنج درختان آبی و توت از بی آبی فرتوت و دار بست تاک که نمونه ظل عاطفت کریمان بود اوهن من البیوت لبیت العقبوت سبب بسبب قحط آب در آسیب نار از تاثیر اسم خود سوخته و چنار آتش در درون افروخته انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سوره والتین چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلها پژمرده انهار سراب و دهکدها خراب صحرای میاناب که نمونه جنات تجوی من تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا و بازرگانان ان بلوک که همواره طریق مکرمات مسلوک می داشتند در طلب یکجعه آب متحمل هزار گونه بیکار و بلا *

دم ماهی شده در قعر کرداب * غبار انگیز چون جاروب بی آب خضر را از دم آبی نشان نیست * زمرگ خود خبر هست و ازان نیست اکنون چند سال است که محصولات صیفی لز بقول و حبوب از بلاد قریبه بانجا می آرند و محصولات شتوی را بامید باران می کارند و چون دو سه سال متوالی قبل ازین کم بارشی شد پار سال که مردم بصحرای عسکر باستسقا رفته بودند خاص و عام درانجا مجتمع شده اراده بستن بند و آبادی ولایت نمودند و روز دیگر جهت تاکید امر همگی بمسجد جامع حاضر و هریک بقدر وسع و استعانت چیزی قبول نمودند که از خالصه خود بنان مصرف برسانند چون انجا این مدعی در کارخانه تقدیر رب العالمین صورت و قمع نیافته بود در عقده تعویق افتاد و هم چنان موقوف بماند لعل الله یحیات بعد ذلک امرا *

فصل بیست و سوم

چون طهماسب قلیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد فیلی و گیلان و آذربایجان را که بتصرف اولیای دولت رومیه و روسیه بود متخاص ساخت بخراسان مراجعت نمود و محمد علی خان والی فارس شد و ابو الفتح خان در شوشتر مقدر گردید تا سال چهل و چهارم که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال ولایات را باسجا طلبید شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود بکجاوه سوار کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او عباس میرزا معمول داشت و محمد بیگ کنجولو خراسانی را بشوشتر فرستاده بود و میرزا زکی ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبد الله ابن خواجه عبد الباقي مستوفی و معصوم آقا بن بهبود آقای نایب و از کدخدایان حاجی محمد و حاجی محسن و جمع دیگر را باسمه باصفهان طلبید و مؤمن بیگ قولر آقاسی مر و را نایب الایاله و عباسقلی بیگ بن مرتضی بیگ عباس فلی بیگ بن ایلدرم بیگ سابق الدکر را وکیل مالیات نمود و علی رضا بیگ افسار خراسانی را با فوجی از سپاه باین حدود فرستاد و خود در اصفهان بود که مردم بختیاری احمد خان بن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند، لاجرم ببختیاری آمد و در مغزل بنوار جمعی را مقتول و تخته را بکوچ خراسان مأمور نمود و در کمال استعجال بدزول آمده بمحاصره بغداد رفت و علی رضا بیگ و مؤمن بیگ را باسجا طلبیده تمام اختیار شوشتر و دزفول بالاستقلال بعباس قلیخان بیگ مسلم شد و ابو الفتح خان در شوشتر خانه نشین بود تا آنکه محاصره بغداد بطول کشید و از برای ساختن کشتی جهت جسر قیر ضرور شد: مومن بعهده ابو الفتح خان هادر شد که از منبع قیر که

در حوالی شوشتر است هر قدر که تواند شد قیوم تحصیل و ببغداد حمل و نقل نماید و ابو الفتح خان بعد از تقدیم آنخدمت برفاقت اسلمس بیگ بن محمد علیخان درانجا توقف نمود و محمد علی خان درانوقت بایلچی گری بهندوستان رفته بود تا در شهر صفر چهل و شش که عثمان پاشای توپال از جانب سلطان روم باسپاه بیکران بامداد احمد پاشای بغدادی و مدافعه قزلباش نزدیک شد و طهماسب قلیخان باسقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد و شکست بر قزلباس افتاد و خلقی کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف ان از بی آبی بهلاکت رسیدند و سردار بابقیة السیف قشون فرار نموده خود را بهمدان رسانیدند و رسول دزد توپال فرستاده مهلت دو ماه طلبید که خود را ثابا مستعد و هرچه مصلحت حال باشد از جنگ و صلح معمول دارند و بقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که تدارک احوال خود نمایند و چا پاران باطراف فرستاد و ایلخی و رمه و اسباب سفر و قشون جدید و هرچه بهر جا بون همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ را که حاکم کوه کیلو بود اختیار کامل در تمامی آن حدود بداد و بموعد دو ماه مرخص و بکوهکیلو فرستاد و محمد خان درذهاب و ایاب هر دو بشوشتر مرور نموده و ابو الفتح خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که ثابا طهماسب قلیخان شکست فاحش حورده مفقود شده است و مراجعت نمودند و جلو دار از برای انشای این خبر شکست پیش فرسنادند و انجلو دار شخصی دزفولی بود و چون بدزفول آمد راست انرا بگفت و مردم دزفول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان بستند و ایشان از اب عبور نمود روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال بهخبر و خبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود ایشانرا استقبالی و خدمت نمودند و عباسقلی بیگ نهضت

نموده بدزفول رفت و روز دیگر محمد خان و ابو الفتح خان اجلاس عام نمودند و مردم را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و طوعاً و کرها مردم بایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعضی دیگر از مشایخ دران مجمع حاضر و با ایشان همزیان بود و در همانشب رسول جهت استمالت عباس قلی بیگ بدزفول فرستادند و بعد از دوسه روز محمد خان روانه کوه کیلو شد و ابو الفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود و عباس قلی بیگ مورث ماجری را بطهماسب قلیخان عرض و نوشته جات محمد خان و ابو الفتح خان را بهجنسه انفاذ نمود و دران بین طهماسب قلی خان باعصاب رومیه معاربه نموده غالب آمد و توپال با اکثر پاشایان و سرکردگان سپاه رومی مقتول شدند و طهماسب قلی خان با احمد پاشا صاحب نموده بهدافعه محمد خان متوجه این هدرود شد و قشون را از راه بادرا و بیات روانه نموده خود با معدودی بحویزه رفت و نجف سلطان کرد قراچور لورا بهکومت شوشتر نامزد و اسلمس بیگ را باستمالت مردم شوشتر فرستاد و ابو الفتح خان اسباب حصار آماده و اکثر خلق را با خود متفق ساخته بود و چون اسلمس بیگ بحوالی شهر رسید و رسالتها بهم دیگر نمودند اخرا الامر آن عزیمت مذهب را باطاعت قرار داد و اسلمس بیگ داخل ولایت شد و کس بطلب نجف سلطان که در محل جلکان بود فرستاد و اوهم با قشونیکه داشت بیامد و در خانه حاجی محمد قلی فرود آوردند و بعد از دوسه روز طهماسب قلی خان نیز از حویزه بیامد و شب داخل شده بخانه معصوم آقا نزل نمود علی الصباح عباس قلی بیگ و کدخدایان دزفول را که بخدمت آمده بودند بنواخت و چگونگی مقدمه شوشتر را از عباس قلی بیگ و میرزا مرتضی پیرزاده که بمیزی مداخل مدتی درانجا بود بنفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر بهمنی کنیز

از سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود چندی نفری را که بی تقصیری ایشان دران مقدمه بر او معلوم شد رعایت نمود - و مستحفظ بخانههای ایشان فرستاد و بقیه را با ابو الفتح خان محبوس و بخلیل بیگ چندهول بسپرد و قشون را بنهب و اسر ولایت مرخص نمود نهایت در منع از قتل مبالغه بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی برپا شد که طوفان نوح گردان نرسید و مخدرات حجب عصمت را کار برسوائی کشید حرایرا بکار در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری به بیع و شری دست بدست افتاد و خروش این مصیبت آوازه فتنه چنگیز را بر طاق نسیان نهك و این واقعه هایلله در یوم الاربعاء سادس شهر شعبان بود و صبح یوم الجمعة هشتم طهماسب قلی خان بسمت کوهکیلو روانه و محبوسین را همراه برد و در رام هرمز بعضی از ایشان را مرخص و ابو الفتح خان و خواجه حسین بن حاجی فاسم بن خواجه میرزا علی قپانجی را مقول و مابقی را تا اصفهان محبوس داشت و اسلمس بیگ را بشوشتر گذاشته بود که میرزا عبدالله و میرزا سید علی بن میرزا اسحاق بن میرزا شاهمیر را با کوچ ابو الفتح خان از راه فیلی بمحال کورت کوچانید اخرا الامر بالتماس اسلمس بیگ همکیرا مرخص نمود و نجف سلطان در شوشتر بحکومت ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان فرمان رسید که پانصد خانه وار از رعایای بلده شوشتر بخراسان بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را برداشته روانه شد و عباس قلی بیگ در امر خود مستقل گردید و بعد از دو ماه رقم حکومت و خطاب خانی باسم او صدور یافت و مدت دو سال در کمال استقلال گذرانید و درانوقت نهری از کبوتر دره ابتدا نمود که بالا دست پل منتهی بر دو خانه شود بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج آب بردارد و از بند میزان رفع احتیاج تواند شد و باتمام نرسید.

فصل بیست و چهارم

در سال چهل و هشت پهماسب قلی خان در صحرائی مرقان من بلاد اذربایجان تمامی اعیان و معارف بلاد و بناوکت ایران را مجتمع ساخت و از آن جمله از شوشتر و دزفول پنجاه و سه نفر بود و در دویم ماه رجب از راه کوهکیلو روانه شدند و در اوایل ماه شوال باران رسیدند و بنای این جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود و مردم همگی تصدیق نمودند و محضری در آن باب مستعمل بر خط و مهر خلائی بنویسید و شروططیکه خواست تمام نمود و سواد آنرا بصحابت کنجعلی پاشا اباجی روم که در آن مجمع حاضر بود سلطان روم فرستاد و سکه باسم نادر شاه بخاریخ الخیر فیما روع معمول گردید و جهت مصلحت وقت و استمالت سایر سلاطین و روع اختلاف مذاهب متور شد که سب و لعن بعضی منسایم سلف که در دولت صفویه استمرار یافته بود موقوف و هم چنین گفتن بعضی اوزاد و انکار که از خواص مذهب انبی عسری بود منورک کرد و مامورین مدت یکماه در آنجا توقف نمودند و عباس قلی خان از راه همدان روانه اردو شده بود و بسبب شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باران نرسید و همه روزه در وقت سلام نواب اقدس استفسار احوال او می فرمود آخر الامر خواجه خان بن حاجی شاعوردی خان کرد کیوانلو قزاقانی را بحکومت شوشتر تعیین و باتفاق مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد شوشتر گردید و مدت چهار سال در آنجا حاکم بود و نادر شاه در این مدت باصفهان آمد و در جبال بختیاری شخصی علیمراد می نام ظهور نمود و جسته و گریخته بسیار در او مجتمع گردیدند و قطع طرق می نمودند و نواب اقدس ببختیاری آمده و او را بدست آورده مقتول

نمود و معاودت باصفهان و از آنجا روانه قندهار شد و چون قندهار را مفتوح نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه هند با سپاه بی پایان استقبال و جنگ سلطانی بین العسکریین واقع شد افتاب فتح و ظفر از مشرق دولت بادری طلوع تا آنکه بوساطت بعضی امرای دولتمین صالح وقوع یافت و نادر شاه باتفاق محمد شاه داخل شاه جهان آباد گردید و در آن واقعه کلبدلی خان بن مهر علیخان که باتفاق محمد علی خان ایلچی بهند رفته و بعد از فوت محمد علیخان در آنجا توقف نموده بود بقتل رسید و در ایام خواجه خان حاکم حویزه حاجی سیف الدین خان بیات نیشابوری بود و از آنوقت مقرر شد که حاکم شوشتر قول بیکی بیکلربیکی حویزه باشد و بعد از آن قول بیکی بیکلربیکی کوهکیلو بود و حاجی سیف الدین خان مردمی ضابط هوشمند بود و جهت تمشیت امور مکرر بشوشتر رفت و آمد می نمود و نهر عباس قلی خان را باتمام رسانید و آب جاری ساخت نهایت سیلاب آن را خراب نمود و حکام بعد متوجه آن نگردیدند و نادر شاه از هندوستان متوجه بلاد اوزبک و اورکنج گردید و خواجه خان را مأمور بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او بقلیل مدتی قاسمخان قاجار استرا بادی حاکم شده دو سال و کسری حاکم بود و وکیل مالیات محمد بیگ برادر عباس قلی خان و عباس قلی خان خود وکیل مالیات حویزه بود و وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی ابو الحسن بن خواجه عنایت الله مقدمی و او از ایام حکومت عباس قلی خان مستوفی شده بود بعد از وفات عم او آقا عبدالله ابن خواجه عبد الباقی و وزیر آقا جواد ابن آقا کلبدلی بن آقا ابو الفتح نبیره حاجی محمد شریف سابق الذکر و از آمدن پادشاه بدفع علی مرادی بختیاری وزیر شده بود و وزیر سابق میرزا علی اکبر ابن میرزا زکی بحویزه مأمور بود و در سال پنجاه

و پنج طیب خان افشار رومی به حکومت آمد و وکیل مالیات خان احمد بیگ کمره شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر بسرمداری بصره وارد شوشتر و چند روزی توقف نموده روانه حویزه شد و طیب خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان حاکم دورق با قشونات و مشایخ عرب بمناجعت او مامور بودند و نواب اقدس بکرمانشاه و حدود ولایت روم بود و علما و قضات ممالک محروسه را جهت مظارعه مذهب بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوشتر آقا شریف قاضی بسفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بتاریخ شهر رجب از حویزه حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و قا شهر شوال توقف نمودند در این بین تقیخان ابن میرزا محمد علی میراب شیرازی قدم بر جاده خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عیان عزیمت بمراجعت بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکوکرا که از بلاد روم مفتوح نموده بود باولیای دولت رومیه رده با احمد پاشا بنای مصالحه را مستحکم و مؤکد نمود و ارقام متعدده بسرمدار بصره فرستاد که دست از محاصره بازداشته قشون را مرخص و خوانین را بحضور طلبید و ایشان در ماه ذیقعدة روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرامخان هر دو معزول شده صالح خان بیات خراسانی حاکم شوشتر و خواجه خان بیکلر بیکی حویزه شد و در محرم پنجاه و هفت داخل شوشتر گردیدند و در آن وقت ابو صالح سلطان ترشیزی وکیل مالیات همه ایفولایات بود و در اواخر این سال خواجه خان وفات نمود و حاتم خان کرد بعرستان آمد و چند روزی توقف نمود رقم اقدس باحضر کل عمال و اعیان و قضات و سرهنگان رسید و در شهر محرم پنجاه و هشت همگی بتفاق حاتم خان روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور نایب عرستان و معتمد رضا بیگ

ابن اسفندیار بیگ نایب شوشتر بودند و بسهل فاصله صالح خان حاکم بالاصالة و بهرام خان سابق الذکر حاتم شوشتر و بعد از دوسه ماهه قبل از رسیدن شوشتر معزول و حکومت بمعهد رضا خان افشار قرقلوا بیوردی برادر علیرضا بیگ سردار سابق الذکر تفویض یافت و در دوازدهم ذی قعدة داخل شد و در اوایل ذیحجه قشون او زبک داخل شوشتر گردیدند و انواع زحمت و بلا و قحط و غلا بر وقوع پیوست و در شهر شعبان بفتحاه و نه محمد خان ولد سرور سلطان قراچور لو بحکومت حویزه و عباس قلی خان بوکالت مالیات اینجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت مقارن رجعت مریخ در عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن سید فرج الله خان حاکم دورق بموافقت مشایخ عرب و عباس قلی خان طبل طغیان کوفته محمد خانرا محبوس نمود و ابراهیم خان ابن بابا خان حاکم خیلی چون مطلع گردید بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام ایلجاری فیلی و قشون اوزبکرا که در اینجا ساخلو بودند بر گرفته روانه عربستان شد و محمد رضا خان با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول باز پیوست مولی مطلب خان نیز با جمعیت و استعداد خود باستقبال ایشان آمده بود در ثامن شهر جمادی الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد و محمد رضا خان بلا توقف روانه شوشتر گردید و غنایم و اسباب بسیار بدست سپاه عرب افتاده قویکال گردیدند و بعد از سه روز عباس قلی خان بمحاصره شوشتر آمد و در روز هفدهم سید مطلب خان نیز وارد و در اطراف شوشتر نزل نمودند و مردم شوشتر پای اصرار استوار و تبیه اسباب حصار نموده بمحافظت بروج و ثغور قیام و رزیدند و عراض محمد رضا خان را که باره فرستاده جود انتظار جواب میکشیدند و چون خبر از دو متبطوع و اخبار برهم

خوردگی و اختلال از جمیع اطراف بعنوان قواثر مسموم میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از مصالحه بنا گذاشتند و رفت و آمد فی الجمله در بیست و سوم شهر رجب دست داد و محمد رضا خان بمعسكر مولی مطلب برفت و در آنجا گرفتار شد و چند روز قبل ازان چون مولی مطلب بمباس قلی خان بد مظنه شده بود او را نیز محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین سرخیلان طوایف لالوی و سنخی که منعقد سید مطلب خان بودند شقاقی بهم رسید و بمجادله و معاربه انجامید و اعراب که با او بودند خیانت نمودند و کار بجائی کشید که تمام بند و بارگاه و کارخانجات گذاشته بسمت حویزه فرار نمود و تورخانه آتش کشیده جمعی کثیر از معارف شوشتر که دران حوالی بودند با آتش بلا سوختند مثل سید محمد تقی مستوفی و سید نور الدین پسر او و میرزا رضا ابن میرزا یعقوب و میرزا حسین بن میرزا فتح علی و محمد علی آقا ابن فضل علی آقای قزو خواجه محمد ابن خواجه رفیع الدین جر و خواجه محمد علی بقال و ابولقاسم آقا رفوگر و محمد علی مفصور و قاید رجب علی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز و غیرهم و چون مولی بحویزه برفت و محمد رضا خان و عباس قلی خان را همراه برد امور ولایت از هر جهت به محمد رضا بیگ سابق الذکر مسلم شد و دران بین خبر قتل نادرشاه بصحت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده خواطر گردیدند *

فصل بیست و پنجم

چون علی قلی خان ابن ابراهیم خان که برادرزاده نادر شاه بود بر سریر سلطنت جلوس و خود را بعدالشاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه باسم مولی مطلب خان و حکومت شوشتر باسم عباس قلی خان فرستاد

و سید مطلب خان عباس قلی خان را مرخص و مختلعم نموده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیگ روانه حویزه شد و محمد بیگ برادر عباس قلی خان در محرم شصت و یک بقیابت شوشتر آمد دوسه ماه بدین مفاول گذشت و در ماه جمادی الثانی سید مطلب خان بقصد تذهیه شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر از حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر تکیه نمودند و محمد بیگ نایب و سایر معارف ایشانرا تقویت و مداد و در محل سرخان محاربه واقع شده مولی مطلب مغلوب و عنان عزیمت بسمت حویزه مقلوب گردانید و محمد رضا بیگ که با او بود برا مهرمز برفت و مقارن این حال عباس قلی خان از دزفول بشوشتر آمد و سپاه لالوی و نخعی را که با مولی مطلب بودند و در جنگ گاه بمحاصره عرب افتاده بودند مستمال نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار در شوشتر بفرمانروائی نشست و محمد بیگ برادر خود را با جمعیتی تمام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیگ را از رامهرمز آورده نزد خود در قلعه نگاهداشت و از آثار عباس قلی خان در این حکومت آخر مزارهای امامزاده عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و دران بین ابراهیم خان برادر عادل شاه با برادر خود مخالفت و لجاج نمود و عادل شاه مغلوب گردیده ابراهیم شاه بر چار بالش سلطنت مربع بفشست و رقم حکومت دورق برای محمد بیگ فرستاد و چون مردم دورق اعتنائی نمودند معمول نشد و محمد خان بقیابت شوشتر برقرار ماند تا بغایت مفسدان عباس قلی خان باو بدگمان بدزفول نزد خود طلبید و حاجی ابرو الحسن بن شمشال بیگ را که همشیره زاده او بود بقیابت فرستاد و او مردمی سختگیر بود و در تقدیم مهمات دیوانی مسامحه و مهلت روا نمیداشت تا در اوایل ماه رمضان ولایت بر او شورید و مردم غوغا نمودند و او در قلعه بمحاصره

افتاد و بعض سادات و آقایان نندزلو اسماعیل بیگ بن مهرعلی خان را که در شوشتر بود بر خود حام نمودند و عباس قلی خان محمد خان را باجمعی از یکجہتان بامداد حاجی ابوالحسن فرستاد و ایشان از راه رود خانه خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده بفای موافقت با ایشان بعهده و میثاق استوار نمودند و در دزفول نیز شورش سانس شده اهل دزفول بقلعه ریختند و محمد رضا بیگ را از حبس بیرون آوردند و چون عباس قلی خان این اوضاع بدید خود با مخصوصان بسمت فیلی برفت و محمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر بیرون آمده در چهارم شهر شوال در میان بازار بغوغای عام مقتول گردید و محمد رضا بیگ از دزفول بمشایخ آل کثیر پیوست و ایشان نیابت شوشتر باو مفوض داشتند و در شهر ذی قعدة داخل شوشتر شده اسماعیل بیگ بیدخل گردید و دران ایام مکاتیب از محمد رضا بیگ فیلی پل تفکی که در خراسان بود رسید متضمن اینکه حکومت شوشتر باو مرجوع گردیده و نوشته نیابت باسم محمد رضا بیگ میر شکار فرستاد و قتل از آنکه خبر حکومت او اشتهار بیابد مکاتیب متعدده مشتمل بر حکومت شاهمراد بیگ بن فرا بیگ بن یولی آفای نندزلو که منجمله افشار مامورین بخراسان بود رسید و شاهمراد خان با فوجی از سپاه رکابی و اسماعیل خان نسابی حاکم بروجرد تا حدود ولعه بیدرویه رسیده و در اینجا ما بین بعضی از ملازمان ایشان و طایفه الوار فیلی که دران سرحد بودند منازعه واقع شد و چند روزی درانجا محصور گردیدند و اعراب ال کثیر این معنی را فرصت دانسته بصرعت تمامتر خود را بانجا رسانیدند و شاهمراد خان را گرفته اموال و اسباب او را باقتسونی که همراه داشت صاحب شدند و همگی را همراه آورده نزد خود نگاه داشتند و اسماعیل خان را و منجمله همراهات بمی نمودند

و شاهزاد خان در خیمه شینخ سعد منقید و محبوس تا آنکه نیم شبی فرصت نموده بگریخت و شب دیگر خفیه داخل شهر شده بخانه نوروز خان بیگ برادر خود در محله کر کر قرار گرفت و اهل آن محله تعصب نموده جمعیت کردند و اسباب حکومت او قریب دادند و شینخ سعد با اعراب آل کثیر و اهل محله دستوا اتفاق ورزیده بدفع او کوشیدند و چون این مقدمه بطول کشید شاه مراد خان از شهر بیرون رفته در عقیلای جنکی عظیم بین الفریقین واقع شد و شاه مراد خان شکست خورده خود را بکوه کشید و مجادله و محاربه منقطع گردید و محمد رضا بیگ در امر خود مستقل و اعراب بمساکن خود معاودت نمودند و چون دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد و شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادرشاه در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات سابق الذکر در بلاد فارس جمعیتی داشت و چاپاران او بار دو روت و آمد می نمودند رقم ایالت شوشتر بتاریخ ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیگ رسید که فرستادگان او از اردو آورده بودند و آن عالی حجاب اجلاس عام نموده رقم مطاع خوانده شد و تمامی اهل ولایت باین خبر مشغوف و همت باطاعت او مصروف داشتند و این معنی منایم طبع شینخ سعد و قبیله نبود باین سبب در مقام انکار قطع و شوارع و بجمعیت بانفاق محله کرکر بمحاصره محله دستوا پرداختند و اعراب تا حوالی باغ حسن بیگ و مستوفی آمدند و در این بین رقم ایالت باسم شینخ سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان جلوس نموده اسماعیل شاه بن میرزا مرتضی بن میرحیدر عثمی خلیفه سلطانی رسید و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه و راسخ العزم بودند بالاخره کار بمصالحه انجامید و شینخ سعد خان تفویض امور حکومت بمعزیه الیه نمود و او را در هر باب صاحب اختیار و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجع کرد و حال قهریه که یوم الاحد ثانی عشر

شهر رجب المرجب هزار رششت و چهار است بدین منوال است تا می
بعد در کارخانه نقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد *

فصل بیست و ششم

در اوایل جلوس نادر شاه چند سال متوالی باران بسیار بغارید و مردم
بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و دست تعدی اعراب و الوار از همه جهت
کوتاه بود و بسبب امضیت طرق و شوارع ارباب ثروت و مایه داران بنجارت
و مسافرت مشغول بودند و باحتکار و خرید و فروش اطعمه اللغات نمی نمودند
و اجناسی را که عمال دیوان بصیغه ملو جهات از زراعات باز یافت می نمودند
در آخر سال بتسعیرات نازل بمواجب غاریان و غیره تنخواه میدادند
و اضافه آنها باصناف رعایا بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه
دیگر که در علم مسبب الاسباب قرار گرفته بود محصولات و ثمر بسیار بهم
رسانید و تسعیرات زیاده از حد مهتاد نفل نمود و چنان شد که احدی را
بداد و ستد غلات بهیچوجه رغبت باقی نماند و جورا که درین ولایت
مرکز جمیع اطعمه است در بازارها پانزده من شاه بیکصد دینار میفروختند
و این ارزانی اطعمه بسایر اجناس سرایت نمود حتی اجناسیکه از بلاد بعیده
جلب می شود از قبیل شکر و فلفلی و قهوه و عقاقیر و غیر ذلک و بالبدیه
و امتعه قطنی و حریر و کتان و صوف و بھیموانات و دواب نیز سرایت نموده
بعضی از همه جهت نعمت فراوان شد که معمربین در ازمنه سالغه ندیده
و نشنیده بودند و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر
و شکنجه بیسامانی گرفتار و هرگز دخل یومی بخرج یومی ایشان روانی
نمود با وصف کثرت اصراف و تانقی که دران سنوات التزام نموده بودند
همگی مایه دار و صاحب ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع عجیب خلق

زیاده از حد لایق ساختمی بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید بمؤدای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ببحصولگان پا از گایم شکرو تعظیم بیرون کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچ وجه نیندیشیدند و بی نهایت استخفاف نعمت نمودند و بیغولہ غفلت و جهالت پیمودند چون بمدلول لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید شکر گذاری موجب مزید و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه الهی جهت تادیب خلائق مقتضی شد که آن اسباب ظاهره و خفیه بالمره مقطوع که فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الخوف والجوع لاجرم خیل یاجوج فساد استیلا یافت و شاهد کامرانی و شادمانی روی بر تافت و ابواب مکاره از شش جهت کشاد و زمانه دگر گونه آیین نهاد و دست تطاول اشرار دراز گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید و سالها در وقت موسم قطره از آسمان بزمین نیامد و قلیلی محصول که در بعض فاریابات قریبه بعمل میامد همه ساله بتقریب فتنه که در وقت حصار برپا میشد پایمال سم ستوران سپاه کین و صاحب ان کم نصیب تر از مور و خوشه چین لاجرم تسعیرات بالا گرفته بهای یکمن جو بیکهزار و پانصد دینار رسید و بسایر اجناس نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنسی مضاعف گردید *

* شعر *

ز بس کردند مردم روسیاهی * بدل شد با غضب لطف الهی

بهم مستوفیان آسمانی * نشستند و ز روی گاردانی

برزق هر کسی دندر کشادند * برات از نامه اعمال دادند

زراعتکار بسفت سغیه با با آدم بهشت برین را بدو دانه گندم فروخته -

و باغبان از تاب این غم چون خوشه تاک عقدها در دل پر خون اندوخته -

خانه دهقان در بسته تر از میخانه در شب آدینه و در خانه آسیابان دم

موشی آردهی نه علاف آرد بیدخته و آرد نیز آویخته متاع دکان خبازی
 منحصر در نان خبازی چون فطیره کودکان - و جنس بقالی در استخوان
 خرما و پوست بادام و گردگان حلوائی چون سرکه فروشان روی ترش بر تلفته -
 و بهوس یک انگشت عسل هزار نیش خورده و نیافته - قناد از جان شیرین
 دست شسته زلف عروسانش چون رشته خطائی ژولیده و گسسته - ریشش
 گرد آلود تر از حلوائی پشمک و دلش از جوش غم چون نان مسوش نازک
 و مشبک - قصاص چون بسمل زمین کیره طباخ را اب بلویر - کبابی را دل کباب
 و جگر بریز در خوردن خوناب جولا تار و پود کار بریده و متاع زندگی نوردیده
 از غایت اضطراب در شوتیدن و دلش چون خایه حلاج در طپیدن - حلاجرا
 چله کمان گسسته و گرد ملال بر رخسار احوال او نشسته - چهره رنگرز از سپلی
 جوع چون ته خمره نیلی - وردگ چیت ساز مانند پر طاوس کاهی
 و پسته و کل پنبه و آسمانگونی و فیلی - بزاز را بکفن فروشی مدار و زبان حال
 مترنم باین بیت آبدار *

را حتی نیست نه در مرگ نه در هستی ما

کفن و جامه همه از سربک کوباسند

عطار اگرچه از کافور گرم نزار اما از هزار جهت دیگر در آزار - خیاط را از
 حسرت بیخوردی و بیخوابی سوزن بچشم - و نمد مال بروزگار خود گرفتار
 تر از بدل در بسم - چرم سازانرا دسره پوست اناری و جفتی و بفش -
 و چرم دوزانرا از دهشت مست بدروش - بر روی مسکرم نشان الفقر سواد
 الوجه کرده - و آهنگر بکداریم کوره اشته را آتش کرده - بیطار از کسادکار
 داغ در دل - و مکاری از بیکاری فرو مانده تر از خر در گل - پالان دوز را
 کار پیرری - و قاتمه تاب چون موی از لاغری - بزا را دست بخاک یک -
 و ادای ناله بکهنهان فلک - خستمال با قالب قهی خسته - بومنگرش

مانند فرهاد بکندن جان شیرین مکر بسته - نجار چون کمان بوال همین
 پوست و استخوان - و قنداق تراش در لیسه کشیدن تخته خوان - خراط
 سرگشته تراز کوی چوگان نوسواران - و شانه تراش پریشان تراز زلف گلعداران -
 و دولابی از همه اعضا گریان و زاران - و همگی از حیرت سرافکنده تر از تیشه
 و مته غم در گاویدن رگ و ریشه - آب بند چنان افسرده که بندان جهانرا آب
 برده - کلکچی چون ماهی بخاک طپیده گوئی فرشته بر مغزش کوبیده -
 تلاش را چون شباک دریده بند از بند بریده - عصار در این تفنگها در فشار
 و بار خواست کفجد افشار - سیافرا کار بجان و کارد با استخوان - پشت
 کمانگر خمیده - و روده زهمال بریده - و صورت نیرگر گردیده - چشم زره گر
 تفنگتر از حلقه زره - و گلولی تفنگساز چون میل تفنگ پرگه - چلسمه از
 خجالت اسم بی مسمی شرمانده - و خورده فروشانرا آه در بساط نمانده -
 دلال از کساد کار دست بر دست نهاده - و صراف چون زر مالیده از سکه افتاده -
 جواهری دانه زمرد سیراب را بدانه گفدم سبز داده و طبق لولوی لالا را
 پهلوی طبقیزه نان کشاده - زرگر چون سیماب از بیخودی و حکاکرا اشک یاقوتی
 و رنگ زمردی - علاقه بند چون ابریشم مقرض بریده - و چکین دوز تاجیاف
 فلک را بجوی نخریده - گاز را گوئی تیزاب بلا برده - و سمور دوز سوزن به پهلوی
 خورده - رفوگر را پرده عنکبوتی پاره - و ساروقچی را کار خرابتر از قفس قفسه
 مناره سوزنکر از درد ضعیفی در خار خار - و شماع را روز روشن شب تار -
 فی ساز را پوست بر استخوان کشیده - و دود در دل پیچیده - جیلا نگر
 را رنگ زرد و میان چون میانه قالیان پر از درد - شیشه گر در کوره غم چنان
 گداخته که گوئی بمینای فلک سنگ انداخته - کوره گر بیوجود تر از خم
 بی باده - و کاشی ساز چون سفال شکسته از مالیت افتاده - کاتب را چون
 لایقه دیوات امعا بهم چسپیده - و مغز استخوان مانفث قلم خشکیده مذهب

را دل چون خامه تحریر خراشیده - و محافرا شیرازه اوضاع از هم پاشیده -
 مصور مانند قالب تصویر خشک - و حیران - و مهندس چون زبانه پرگار
 سرگردان - منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده - و کف الخضیب را بیک
 کف نان نخریده طبیب را امعای سته منحصراً در معای صایم - و مرض جوع
 لازمتر از تب دایم - و مال هرچند نقطه رانده جز بخانه باد فرساده - ارباب
 کمال در کمال بی اعتباری و فرهنگ دانان چون تقویم پاری - لعبت باز
 بصورت قراکوز قالبی بیجان و مارگیر مانند مار گزیده بر خود پیچان - هنگامه
 معرکه گیر سرد تراز بزم کوکبانیان - و دهن قصه خوان خشکتر از دهنه
 ماماریان - قهوه چپی را از بخت سیاه دیگ سینه در جوش - و پرورش
 دل بر خواسته تراز دو دو مارفلیان فروش - شب باز را روزگار تیره و آتشباز
 چون موشک آسیا خیره - پهلوان چون کمان کبابه و کشتی گیر بخاک
 افتاده - مسخوره انگار دبدبه پر آب و ملذذران را بغداد خراب - نرادانرا ششدر
 مراد بسته و شاه اندازان مات نشسته - باده نوشان را از کباب دل مژه
 و طنازان را مدار بدوست خیار و خربزه - نوجوانان را بیاض خط رخسانتر
 از صبح صادق و زبان حال باین مضمون حقیقت مشحون ناطق * بیت *

شد از فسار گردون موی سفید و سر زد

شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی

ماه طلعتان در این شکنجه متالم تر از قمر در قوس و والا فطرتان از غایت
 اغمطرات پر سماجت تر از عباس دوس - کلطبعان را که از پالوده مثلث
 حنجره ماف بود رندکی بخار زرد و نازک مزاجان مشکل پسند را آب گرم
 و نان سرد - توانگران را مایه تفکتر از ظرف دنی زادگان و کدخدایان را خانه
 پاک رفته تر از دل آزادگان - بزم حریفان از بی برگی پر آشوب تر از آشیان
 زنبور دماغ مطرب خشکتر از کاسه طنبور - شاهدا از قحط رجال موی کفان

و مویه کنان و عشقبازان را معشوفه ماهر و عبارت از قرص نان - رخسار
گلعدازان گاهی تر از طلعت ماه و خرمن حسن گندم گون هم بر یک
پرگاه - شقنه نان دلباز تر از سیمای ماهپاره و بوی سفره چون شمیم پیداهن
یوسف روشنی بخش نظاره - سرودن خشتک ایستاده و نرگس چشمان
دیده حیرت کنساده - سیه زلفان از پریشانی سودایی و مشکین نازان وحشی تر
ز آهوی خطایی - شیرین دهنان تلخکام و آئینه بدنان زنگام - لاله عدازان
داغدار و گلچهره گانرا بخون دل مدار - گل اندامان چون آشفته گل و دل
آرامان بی آرامتر از بلبل - پیرویان سبکتر از طرف خالی و سنبل مویان
پایمال تر از نقش قالی - شمع فروغان با چشم گریان آتش در گریبان افروخته
و پروانه وار خرمن هستی خود سوخته - سیم ذوقان چون نقره قلب در ناروایی
و یاقوت لبان چون نگین دولایی برسوایی - مخدرات تنق احتجاب را سراق
عصمت سرنگون و غمازان باشاعه فاحسه در سخنان گوناگون - نو عروسانرا حجله
کامرانی زاویه بیت الاحزان و نازه نگاران چون رنگ حنا از دست رفته
بهارشان خزان - در هر کمین گاهی هزار کبک در پی بیکدانه شکار و در هر گوشه
هزار زهره مستقری پای بنگار - و مساطه را نقش پریشانی از پریشانی خوانا
و حبابندان را بامید یک پنجه نان پنجه بهنجا - فوال با دف دریده چون
جلاجل در نف تکف سوزن و آهنگ شیون سرودن - پیر خرابات که مراد
دهنده جوانان بود چون پیران بی معجز خراب و دیر مغان از بس اضطراب
بر همخورده تر از آخر مجلس شراب - حمامی از سوخت گران کاهیده
و دلتش از کار و بار چاهیده - دلاکرا چنان روزگار فسرده که گوئی موی سر شراباد
برده - سقایانرا مدار بدوندگی و بآب ناشتازندگی - گدایان در اطراف مساجد
چون مغلوب جماعت در حال نفوت و ملایان از قطع وظایف مدارس
متفرق بر طلب فوت لایموت - مبتدیان بیعوامل بر سر خرمنها بصورت این

عصفور - و متوسطان چون ابن جوالیقی بفکر مسئله حاصل و محصول و توسعه ظرف و جار و مجرور - و منتهیان چون میر باقر قاپو در سر محلات .
 بتحریر مسئله احتکار و تفقیح نصاب غلات - خدمه بقاع مدتها آش . حیز
 نخروده و عمله موت از حسرت نان و حلوا مرده - مهمانان از آمدن و نرفتن
 چون آزار ضیق النفس و طفیلیان طبع آزار زنده تر از خرمکس - گرسنگان
 در سرگذرها از حرکت افتاده مگر بهوس لقمه دهی کنشاند که فتحه اخف
 حرکات است یا بامید پارچه نان از جا بجنبند که الساکن اذا حرک حرک
 بالکسر - مقرران بامید یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده و بر سر یک لقمه
 آش هزار و یک قل هو الله احد خوانده - متهجدان را ناوله راتبه منحصراً
 در صلاة استطعام و ذکر حیز عبارت از سوره مایده و ختم انعام - سحر خیزان را
 آواز خراشیده و کوئی شیطان در کوششان شاشیده - درویشان صاف ضمیر دائماً
 در این اندیشه که از کدام جهت فتحی رخ نماید یا از کدام مطبوع بوی
 عشقی آید که بقدم صدق و زاد تقوی بان شتابند و مقامات خمسه اهل حال
 اعنی شوق و انس و انبساط و قرب و اتصال بذوق آن دریابند - صوفیان چون
 کبوتر یا هو بهوای یکعبه دشت پویان و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته
 بصلای یکدانه خرما چون بلبل بانگی لبیک گوین - معتسب در بازار
 باستباحث میته مضطربان را دستور داد و باسقاط عقوبت از سرقه طعام
 بالش نرم در زیر سرها نهاد - مالوجهات دیوانی همه منکسر و موقوف بمحال -
 و اهل دفتر بسر گردانیدن ارباب حوالات مانند بوقلمون از انفعال - انبار دار
 بصورت نازی لاغرمیان و تحویلدار هوایی را جاد در همیان - طایفه قزلباش قدیم
 که ترکانه دعوی قلمی می نمودند سر بر زوی دست نهاده بکنج نامرادی
 غنودند - و از زحمت نفس و چانچور آسودند - گفتگوهای محکمه قضات
 منحصراً در دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع لرحام و بغی اولاد خشسته

املاق - در دیوان بندگان عالی همه همین عرایض شکوه روزگار خواندنی و در
 سرای دولت پیرا هدین مهمان عزیز آمدنی و ماددنی - بمیر و کان بجمع
 ذخایر در کار و فنون معامله منحصراً در ذمیمه احتکار - گوشت چون کبریت
 احمر روی نهفته - و مرغ و جود عنقا گرفته - بزغاله در بازارها عزیز از قوچ
 اسمعیل - و ماده گاو هم بهای بقرة بنی اسرائیل - ماهی از چشمهانی
 سفره دام میدادن نهنگی جسته - و در قعر طبقه هفتم بماهی زمین پناه
 جسته - کلفک از های و هوی قهال دست اندازان الانگیر خود را بفلك
 رسانیده و از هول جان بزور بال نسرطایر کشانیده - آهو از بیم سگ
 شکاری در پشت کوه قاف قلمت متواری و گرگان روباه باز شیرشکار در
 کمال خجالت و خواری - چون بهانه بدست تهی معاودت و طعمه قوشرا
 از قصاصخانه مصادعت - اسپان قازی از بیعلیقی بصورت اسپ شطرنج
 نزار و خزان گران بهای مصری و لکسنائی از زار گرسنگی در راززار - و چند
 سال حال بدین مذوال بگذشت و فسادت بر قلوب مردم غالب شد
 و رحم و مروت بالمره رایل گردید - و مهر مادر از فرزند برخواست
 و ضعفا باطعمه غیر معتاده میل نمودند و انواع امراض عزیزه پدید آمد
 و موت شیوع بهموساید و چنان شد که اکثر خلق از اصل بلد و بلوکات
 خصوصاً بلوک میاذاب بتلف رسیدند و بقیة السیف در کمال پریشانی
 و ناتوانی بانتظار اجل موعود باقی مانده ایکن در اوایل این سال آثار
 فی الجلال فی الجملة بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه
 بعمل آمده و تسعیرات مقداری معتد به تنزل نموده و اگر این فتنه که
 بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند و اشوار مدفوع شده
 امنیتی در طرق و شوارع پدید آید امید هست که حال مستقبل بهتر از
 حاضری باشد »

* شعر *

گیرم که فلک همدم و همراز آید نا سازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند این عمر گذشته از کجا باز آید.

فصل بیست و هفتم

در این سنوات قحط بسیاری از خاندانهای قدیم بر افتاد و مردمان عزیز از آبرو بیرون رفتند و ذخایر و نفایس که روزگارهای دراز در زوایای مخازن و محازر مضبوط بود در معرض بیع دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتهجات کهنه بسیار که بغلت بعد عهد اهدی از اهل عصر بر مضامین این ها مطلع نبود بیرون افتاده مردم بمضمون آنها اطلاع حاصل نمودند ازان جمله وقفنامه مسجل بسجلات بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین و سבעمائه که اکنون چهار صد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسماعیل بن عبد اللطیف بن اسمعیل ابن غیاث الدین محمد بن شیخ الوری کهنه الدین اسمعیل الفصری در محله جهینه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه و خانقاه بنا و املاک بسیار ارثی و احدثی و ابنیای و اقطاعی بموجب ارقام موجوده ملوک عصر جهت مصارف ابنیه مذکوره بشروط و فیوادی ده بتفصیل تمامتر در بهایت دفت و احضایط مرعی و منظور داشته است وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از شوری که از جهت حزم و تاکید امور مزبور و کوتاه کردن ایدی متعلبین تحریر نموده نهایت رزانت رای و مدانت خیال او معلوم میشود و املاک بسیار دران نوشته نام برده شده انثر آنها الحال مجهول و مغیر الاسم و الرسم ازان جمله قیصریه بزرگ و کوچک و آسیای صوابی واقع در بند ترازو و آسیای واقع بر پایه پل برونان و اراضی شترآبان و طاشانان از بند ماهی

بازان تا متصل به بشرآباد و اراضی برونان و بستان طاش علیا واقع در برونان و دولابها و شیب و شاد روان و اراضی سعدآباد و مزارع و بخش شکرستان و بستان ملکدار و قریه کفار بیشه میقان و انهار بهاء الدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته که انذون حقیقت هیچک معلوم نیست و چیزی که اسم آن بر جا مانده همین طاش علیاست نهایت رسم وقفیت از آن مسلوب و در عداد املاک خالصه معدود و محسوب است و در اصل بلد و موضع بقعه معروف بشیخ اسمعیل میباشد یکی حوالی رود دودانگه در محله مالمیروان الحال خرابست دیگری مابین محله خراطان و علفان و آن نیز مشرف بخرابست و محتمل است که یکی از این دو همان شیخ اسمعیل قصری باشد و این عمارت موجوده الان بنای شخصی از ارباب خیر است حاجی جلال نام معاصر ملا کاسبی سابق الذکر و تاریخ آن در دیوان کاسبی بدین وجه مذکور است *

شیخ اسمعیل قصری آنکه بود بحر تقوی زنده خیل کرام
در طریقت قدوة اهل سلوک در شریعت پیر و خیر الانام
در دل حاجی جلال الدین فکند تا کند تعمیر این عالی مقام
کرد آفومون ز فرط اعتقاد جهد تا این کار یابد انتظام
عبدی بنا دگر از روی صدق کرد در این باب سعی و اهتمام
کاسبی تاریخ آن جست از خرد گفت کونیکو مقامی شد تمام

و با این وقفنامه دو طغرا رفم بیرون آمده طوماری بسیار طولانی مشتمل بر و صلات بسیار و همه جا بر سر و مل از رو باسمه بسیار بزرگ بسرخ زده اند مشتمل بر کلمه تهلیل و اسماء حضرت رسالت پناه و چهار یار و در یکی از آن در اسم صاحب رقم الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع و اربعین و سبعمائه بحیره بمضمون امضای اقطاع پزرعه مرغا از دستوا

مضافات آن مهک و لبانک و غیر ذلک و دویست جرید از مزارع حویزه
 از عسکر مکرم و زامهرمز و سایر بلوکات خوزستان و او را رهزار و صد دینار نقد
 سه ساله بخوی که از ایام خلفای بغی عباس مقرر و مستمر بوده با اقطاع
 بگر که الحال اسم هیچک معلوم نیست الا کشتی سرخان و آنچه از طاشات
 رشک بسبب احیاء موات شرعی اختصاص یافته و تاکید و مبالغه بسیار
 در مراعات و تقویت جانب مزارعان و برزیکران و کارکنان شیخ زاده معظم و معاف
 مطلق داشتن بساتین و نخیلات و مزارع برنج و جوزق و سایر حبوب صیفی
 شتوی که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف دیوانی هوایی
 مستمری و بیکار و تحمیل و سخره و وجوه تمغا و غیر ذلک بهر اسم و رسم
 ائدا ما کان و دیگری مورخ بتاریخ سبع و خمسین و سبعمائه بدزول بمضمون
 تحسین بغای مدرسه و خانقاه شوشتر و اینکه چون عالیجناب مشار الیه
 قبول انداز جهت مصارف این دو بذای خیر راغب نبود قریه مرغا من
 عمل دستور با رعایا و زارعین آنمحل بصیغه اقطاع تملیکی بجنابعالی
 اولاد او نسل بعد نسل الی ان یرث الله الارض و من علیها ارزانی داشتیم
 فمن بدله بعد با سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و از مطالعه این
 پروانجات مفهوم میشود که سلاطین ساف را بعمارت بقاع الخیر و ابواب البر
 عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکنامی و رو سفیدی دنیا و آخرت
 خود میدانستند و باین سبب هر لاق بر سابق میافزود و علما و اشراف
 روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی در احوال بهم میرسید و مردم را باین سلسله
 رغبت و حسن اعتقاد زیاد میشد و چون این شیوه بنهایت رسید بمضمون
 اذا تم امر نقصه ترج زوالا اذا قبل تم

باعابه عین الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته و کوب رفته این کوه
 از اوج شرف و قبول بحضیض هبوط و افول منزل گرفته و آنقدر که اسلاف

این سلسله بفراغت روزگار گذرانیده بودند کار اخلاف بمشقت و پردشانی افتاد و ناخن فکرت بهیچوجه عقده از فرور بستگیهای ایشان فتوانست کشاد .
اتی الزمان بنوة فی شبیبة خبرهم او تیناه علی الهوم

فصل بیست و هشتم

در شهر صفر هذه السنة عباس قلی خان سابق الذکر که در محال پشتکوه فیلی مقیم بود بدزفول معاودت نمود - و اهل بلد با او یک جهت گردیدند و مهر علیخان که تا آنوقت حاکم بود از شهر بیرون آمده بقلعه بندبار که خود در یکفر سخی بنا نموده بود قرار گرفت و مغسوبان و اتباع درانجا باو پیوستند و عباس قلی خان در دزفول مستقل گردید و شیخ حرب بن کریم بن حنیفر که با مهر علیخان نسبت مصاهرت داشت تعصب نموده شیخ سعد خان را با سایر مشایخ آل کثیر بمحاصره دزفول کشانید و حاجی طالب بن حاجی صوفی بن پرویز آقای کرجی دزفولی را که منجمله مخصوصان قدیم عباس قلی خان و جهت انتظام مهم او وارد حضور مشایخ شده بود مواخذه و مصادره نمودند و در این مولی مطلب باتفاق ثامر بن القادر بن عبد الخالق بن فریح و شیخ مذکور بن عبد الید بن بلاسم و سایر مشایخ آل سلطان آهنگ تاخت و تنبیه جماعت آل کثیر نمودند و قبل از حرکت از حویزه این معنی را ببعض اعیان این ولایت اعلام و ایشان را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و مشایخ آل کثیر بعد از استماع این خبر از محاصره دزفول برخاسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبد الاله بن عرمان بن خنیفر بخصوص استمداد از اهل این ولایت عموماً و از نواب محمد رضا خان خصوصاً وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالی نسبت مصاهرت داشت برفاقت

مشارالیه نهضت نموده از هواخواهان و مفسوبان جمعی کثیر متابعت
 نمودند و آل کثیر باین جمعیت قوی حال گردیده در کنار رود کرخه منزل
 ساختند و مولی مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در انطرف شط
 زول نمود - و چون موسم بهار و آب سیل در طغیان و عبور از شط متعذر بود
 لرفین مدتی مدید از تفاول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرو نشستن آب
 پیوستن عباس قلی خان بمولی مطلب باین طرف عبور نمودند و نایره
 محاربه و مجادله و قتال اشتعال ورزیده مدت چهار ماه بدین منوال بگذشت
 همه روزه جمعی از طرفین مقتول و جمعی مجروح میگرددیدند - و باین
 تقریب بسیاری از زروع بتلف رسیده خنسرانهای کلی و ضررهای بی پایان
 بعباد الله رسید و ضعفا و دردمندان بغایت متضرر گردیدند و در اکثر معارک
 سید فرج الله لوازم فرزانی معمول و اعراب بوجود او مستظهر بودند تا اوایل
 ماه مبارک رمضان آن مقدمه بخوی از انکاح صورت نوعی پذیرفته هر یک
 بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیل شاه
 باتفاق جمیع امرا و امفا و ارکان دولت و عساکر رکاب از دار السلطنة اصفهان
 بقصد تادیب و تذبیه سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت
 و حل و عقد کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هر جهت با علی مردان خان
 بن علی حیدر آقای ناظر بختیاری چالانک بود و در حین معاودت از شیراز
 فیمابین امراء اختلاف و نزاع طاری شده نواب اقدس باتفاق کریم خان
 زند و علی صالح خان هفت لنگ بختیاری و سایر خوانین روانه اصفهان
 و علی مردان خان با اتباع خود را بکوهستانات گرمسیر بختیاری کشیده
 و چون سلسله سرخیلان بختیاری را از قدیم الایام با آبا و اجداد کرام سید
 فرج الله مذکور رسم پیری و مریدی درمیان بود بواسطت سید فرج الله
 فیمابین علی مردان خان و شیخ سعد خان سابق الذکر و سایر مشایخ عرب

آل کثیر طریق مواسلت و مواخات مسلک گردید و ابواب رفت و آمد از طرفین مفتوح و عهد صداقت و یکجہتی را بایمان و موثیق مغلطہ استوار نمودند و شیخ علوان بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در منزل بفوار بختیاری بمعسکر علیمردان خان پیوسته تا اذن درانجا متوقف میباشد و از معارف دزفول نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتگاری بتقدیم رسانیدند و معظم الیہ باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت بہر یک علیحدہ انواع مکرمات و مروت معمول و انکسای جوایز و صلائی لایقہ بمبدول داشته ہمگیرا مشمول ریزش و احسان فراوان نمود و با وصف آنکہ اکثر ذخایر و نقودان سرکار بسبب فتوری کہ رخ نموده بود از دست رفتہ بمبدول مودقہ ما بالذات لم یتغیر در ہمت ذاتی و فطرت جبلی بہیچ وجہ نقصی و قصوری راہ نیافتہ و باشاعہ صوف مواہب صیت کرم باقصی بلاد عالم رسانیدہ و رکائب عزم باستفتاح مقاصد عظیمہ متوجہ گردانیدہ و نرد زبردستی با فلک حقہ باز باخندہ بمضمون بیت حافظ شیرازی مترنم ساختہ *

* بیت *

کمند صید بہ-رامی بیفگن جام-جم بردار
کہ من پیمودم این وادی نہ بہرام است و نہ گورش

فصل بیست و نہم

نواب مالک رقاب شاہ سلطان حسین بن شاہ سلیمان بن شاہ عباس بن شاہ صفی بن صفی میرزا ابن شاہ عباس بن شاہ محمدخان بذدہ بن شاہ طہاسب بن شاہ اسمعیل صفوی پادشاہ ہشتمین این سلسلہ بود و ایشاہ ہمگی امامی مذهب بودند و در ترویج این مذهب و نسخہ سایر مذاہب یساعی، بالغہ مبذول می داشتند و از این سلسلہ کسیکہ مذهب

خود را تغییر داد همین اسمعیل میرزا بن شاه طهماسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوار در یکی از قلاع خراسان او را محبوس داشت بسبب همصحبتی یکی از علمای مخالف که در آنجا نیز محبوس بود مذهب نسنن اختیار نموده بود و چون پدر او وفات یافت و ثبوت دولت باور رسید متظاهراً بانحراف از طریقه اسلاف گردید و او خود منجمی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و جلوس در مجلس پادشاهی و سکه و خطبه و جیق و سایر خصایص سلطنت را موقوف داشت بساعتی مسعود که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون بسبب غلو در تسنن قلوب از او منصرف بودند او را مسموم نمودند و برادر او شاه محمد خدا بنده منصوب گردید و سلسله صفویه سادات و علما و اشراف را بغایت تکریم و تعظیم می نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر بسیار بنا نهادند و وظائف و ادرات و سیور غالات و اوقاف و رواتب فراوان مقرر داشتند و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در مالوجهات و ماخوذات دیوانی تخفیفات و مسامحات بسیار از ایشان واقع میشد و رعایا برفاه حال و فراغ بال زندگانی می نمودند لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرای بود و از عهده نظم مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عرومتی که ملوک را می باید داشت و در ضبط قواعد ملک فرو گذاشت بسیار می نمود - و چون این احوال بطول کشید قوانین مقرر اسلاف خلل پذیرفت - و نفوس شریره آغاز خلاف و عصیان نمودند - و در هر طرفی صاحب خروجی پدید آمد - و فتنها برپا شد و معمورها بخرابی کشید - و در مالیات دیوان کسر فاحش بهم رسید - و وظائف و سیور غالات مقطوع گردید - و سپاه از استعداد افتادند - و رفته رفته باینجا منتهی شد که محمود از قندهار قصد دارالملطنت

اصفهان نمود - و چون استیلا یافت پادشاه را در یکی از عمارات مخصوصه
محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان بودند همگی را 'مقتول
نموده و جمیع خزاین و ذخایر سلاطین سلف را از نقود و اسلحه و دواب
و غیر ذلک متصرف گردید - و قشون باطراف فرستاده اکثر بلاد فارس
و عراق بر او مسلم شد - و سکه او در همه جا جاری گردید - و چون او را
خبط دماغی عارض شد که بعض سخنان و حرکات بیهوده از او بظهور
میرسید - اشرف سلطان بن حاجی انکرة که عمزاده او بود او را مقتول
و خود بجای او جلوس نمود - و چون اشرف شاه از اصفهان فرار نمود در
عرض راه که بقندهار میرفت او هم مقتول گردید - و در خلال این احوال
شاه سلطان حسین بدست یعقوب خان افغان مقتول گردید - و صفی میرزا
که در خوزستان صاحب طبل و علم بود در کوه کیلویه ایضا مقتول
و شخصی دیگر در محال دیناران ظهور نموده خود را عباس میرزا نام
و بسلسله صفویه منسوب می نمود - و اراده شوشتر نموده در حوالی شهر
جمعی از طایفه افشار کفدرلو او را استقبال و در همانجا مقتول نمودند -
و سید احمد خان بن میرزا ابو القاسم بن میرزا را 'دو متولی روضه رضویه
که از جانب مادر نسب بصفویه میرسانید - در بلاد فارس مدتی نوبت
دولت کوفته بالاخر مغلوب افغان و مقتول گردید - و اسماعیل میرزا نامی
در بلده ماسوله طبرستان ایضا بادعای نسبت صفویه ظهور نموده
آخر الامر مقتول و ملک محمود سیستانی را از نسل ملوک کیان تدبیر
در مشهد مقدس صاحب سکه و خطبه و جیقہ شده بالاخره او هم مقتول
و شیخ احمد مدنی در بلاد بندر و سواحل فارس رایت ریاست افراخته
و بخدایع و لطایف الحیل خلقی کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته
مدتی مدید در امر خود مستقل بود - و عاقبت مقتول و شاه طهماسب

بن شاه سلطان حسین در ایامیکه نادر شاه به هندوستان بود حسب الامر رضا قلی میرزا ولد اکبر و ولیعهد او در سبزوار مقتول و بعد ازان نادر شاه نیز مقتول و جمیع اولاد و برادر زادگان او در عرض مدتی قلیل همگی بتهمت سلطنت مقتول واحدی از ایشان باقی نماند * * بیت *

سر بلغدی مکن اندیشه که همچون ناخن
هر که در بند قرقیست سرش در خطر است

فصل سی ام

مولانا محمود حلمی شوشتری شاعری تیز زبان و فصیحی نکته دان دبو - و او را در مدح علی سلطان و طهماسب سلطان و شبلی سلطان سابق الذکر قصاید متعدده است که در دیوان او مذکور است و در مدایح میر محمد باقر و میر صدر الدین ابن میر سید علی صدر و مرثیاتی ایشان مقطعات بسیار دارد مستعمل بر انواع صفایع شعری از ترجیع و ترکیب و توشیح و غیر ذلک که از انجا کمال قدرت او در فن سخنوری مفهوم میشود - و او را با ابوطالب کلیم معارضات و تعریضات بسیار است که ناظران از سیاق سخن او استنباط می نمایند - و آنچه از دیوان او موجود است قریب بشانزده هزار بیت می شود - سوای آنچه اسقاط نموده اند از هزلیات و اهاجی رکیکه و او را در مدح استاد ملا حامدی غلو و مبالغه بی پایان است - و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان علیه السلام بتکلیف استاد حامدی در دیوان او مسطور است - و چند بیتی ازان جهت آموزش ثبت میشود *

شراب اهل محبت بود می منصور
شهید عشق نفوشد بجز شراب طهور

در ابـوادی عشاق و ذره بنگر
 صفای وادی ایمن سنای آتش طور
 چراغ بزم محبت بود نه خورشید است
 که هر صباح جهانی ازان شود پر نور
 صفای ظاهر و باطن معجز که ممکن نیست
 مگر دمی که زنی آستین بشمع شعور
 ز دل برون نکني تا حدیث چون و چرا
 رموز نشنوي از ساکنان بزم سرور
 دلا ز مردم دنیای دوز صغیر و کبیر
 وفا معجز که از ایشان نیاید این دستور
 گهی بسجده انصاف سر فرود آرند
 که شهباز امامت کند ز غیب ظهور

و له في الغزل

سر بخرابی دلم چندی دهی تو فاز را
 کرم کند نگاه تو زمزمه نیاز را
 شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد
 ورنه چه روشنی دهد مجمره مجاز را
 از پی بردن دلم چندی بشیوه فریب
 بر سر یک دگر زنی سلسله دراز را

و ملا حلمی در صنعت تاریخ دستکی دراز و دهنی نکته پرداز داشت -
 و اکثر وقایع کلیه و جزئی را تاریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده
 مانند وفات ملا عیسی و ملا عبائی و ملا حامدی و ملا سلیمان و رشید او
 عزیز و غیرهم و ضمن قطعه تاریخ هر یک مبالغه بسیار در مدح او

نموده و اکفون احفا و عیشی و عبائی و غیثی معروفند نهایت از دیگران
 احدی معروف نیست - و از ملا حلمی خود نیز بهیچوجه اثری و نشانی
 و بغیر یک نسخه سقیم از دیوان او چیزی بنظر نرسیده - و این ضعیف در
 ایام طفولیت از خواجه عبدالمحمد زایرا که مسلم شعرای عصر و منجمله
 معمرین بود - و ظاهراً در اوایل حال خود ادراک اواخر عهد ملا حلمی
 نموده باشد - استماع نموده که هرگاه ندما از مولانا تاریخی سؤال
 می نمودند - بدیته ماده آن بر زبان او جاری میشد - و بعد ازان قطعه
 موزون می نمود - و ملا کاسبی سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است - و در
 دیوان ملا حلمی در مدح علی پاشا والی بصره قصیده مسطور است از
 بحر رمل و در دیوان ملا کاسبی ایضا به تتبع آن مطلع ملا کاسبی است *

* مطلع *

عید قربان شد که چشم یار فدائی کند
 هرکه را بیند بتیغ غمزه قربانی کند
 و این ضعیف در مدح حضرت امیر المومنین تتبع نموده چند بیت
 ثبت میشود *

نو بهار آمد که نرخ عشرت ارزانی کند
 می فروش از گرم بازاری گرابجانی کند
 محتسب از کف دهد بیرون عیان اختیار
 توبه کار از کرده اظهار پشیمانی کند
 زاهد دیندار ترسم روزه بکساید بمی
 کیش ترسائی در آیین مسلمانی کند
 آنکه از شب زنده داری مهر دارد برجبین
 چون برهن بت پرستی نقش پیشانی کند

شیخ صاحب معرفت صنعان صفت پیرانه سر
 کار خود را سخت بیند سست ایمانی کند
 کم کند از بیدخودی صوفی شمار اربعین
 دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
 سرکشد مستانه از خم فلاطونی حکیم
 آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند
 پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف
 در خرابات مغان کاری که میدانی کند
 پیر مکتبخانه علم و ادب چون ابلهان
 از هوس بیدوده بازیهای طفلانی کند
 حاجی از راه حرم نیست کند احرام باغ
 عشق را لبیک گوید جان بقریانی کند
 خواجه جان سخت از همیانچه بکشاید گره
 رایگان ریزش چه کشتیدان طولانی کند
 دل بصحرای جنون هر دم کشاید بال شوق
 خنده کبک دري بر عقل یونانی کند
 نسخه دستور استاد رصد بند خیال
 چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند
 دست استاد ازل بهر رموز معرفت
 نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند
 قفل از مخزن کشاید ابرو بر دریا و کان
 چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند
 روح بخشاید بعالم جنبش رگهای ابر
 هم جنان کاند در بدن رگهای شریانی کند

تذکره شوشتر

بر فراز کوه و روی دشت، از فیض سحاب
 سبزه نو خیز خیز موی زندانی کند
 آنچه را در عرض سال آماده سازد چرخ پیرو
 گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند
 جوش گل هرسو در اطراف خیابان جشها
 چون چراغان شب نور روز سلطانی کند
 تازه گردد در چمن هر گونه طرح بزم و عیش
 بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند
 هر طرف باد صبا دامن کشتان دوران زلفان
 وز طرب گل در گلستان رقص شروانی کند
 نسترن چادر بسر پوشیده از نا محرمین
 با حریفان در لباس آلوده دامانی کند
 بوی گل چون نگهت پدراهن یوسف ز مصر
 نور بیفائی بچشم پیر نفعانی کند
 دمبدم از مهر مهد سبز طفل غنچه را
 دایه باد صبا گهواره جنبانی کند
 شاخ گل سبیل ز دم باد صبا چون زلف یار
 گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند
 حسن گل هر صبح افروز عذار آتشین
 خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند
 سر بطنازی کنند چون غنچه از شاخ انار
 رنگ خجالت در دل یاقوت رمانی کند
 گستراند لاله در محراب بساط مخملی
 خار در پیراهن گلهای بستانی کند

دانه لالی شبندم طبعدم در رخت گل
 خنده بازیچه با لولوی عمانی کند
 گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ
 سرمه در آوازه کحل مفاهانی کند
 عقدها چون تاک دارم در دل پر خون فقر
 حل مشکلها مگر ساقی بآسانی کند
 ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او
 صد ید بیضا بکار پیرو عمرانی کند
 سر در ارباب همت آنکه بر روی پلاس
 حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند
 از ازل همدستان گردیده تا در درگاهش
 خضر سقائی کلیم الله درباری کند
 آن شهنشاهی که هر جا گستراند مائده
 صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند
 از دم پرفیض او جبریل با لوح و قلم
 معروف ادراک چون طفل دبستانی کند
 مختصر باید سخن در مدح آن عالی جناب
 بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند
 یا امیر المؤمنین از فیض عامت همتی
 کشقیم در چار موج غم نگهبانی کند
 نامه ام یکباره سازد از خط باطل سفید
 فارغ البالم ز قید وهم ظلمانی کند
 در ستانت شاد کام و دشمنانت نامکام
 تا جبین صبح از فروغ مهر نورانی کند

فصل سی یکم

چون حضرت سید نعمت الله رحمة الله و رضوانه علیه در دار المومنین شوشتر اختیار توطن نمود - و مردم را باکتساب علوم و معارف رغبت فرزد - همه مشتغول و مستعدون بمدرس آن عالی جناب شتافتند - و در طلال تربیت آن بزرگوار نشو و نما یافتند - و اسامی جمعی از ایشان بترتیب حروف بنهجیکه در ذکر رجال معروف است در این تذکره ثبت می شود - حاجی ابوالحسن بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله سابق الذکر دانشمندی آگاه و در صفای ذهن و حسن فهم و سرعت انتباه آیه بود - از آیات الله و در مروت و فتوت و حسن سیرت و علو فطرت و سایر مکارم اخلاق و محاسن خصال بحد کمال بود - و در شهر صفر چهل و سه وفات نمود - و این ضعیف چند بیتنی در مرثیه او گفته *

و اوقدنی اضلا عا لاهب الاری
و نجم المعالی غاب فی افق التری
و او طدار کان السماحة و السری
فقم من هلوغات نواذب حسرا
الا این من یغشی المکارم فی الوری
و یلقی الوقود المستضیفین بالقری
علی منعم ضاقت یداه فافقروا
و این الذي یکسی الیتامی عن العری
و لا نکه رخو الیدین عن العزی
فعاد نعیهم البال مقل بالتری

اطار عن الجفن الکرمی طارق سری
و اخبر ان المجد غاضت عیونه
و هد من العلیاء اسمی بوجه
و عون المازیاء قد اصیبت بعلها
یخن مجیزات بکرب و انه
و این الذي یرجی لكل کربة
و این الذي یسدي الایادی موسعا
و من للایامی الفاقدات عشائرا
و عروة من امسی و اصبح فایدا
و کم بائس و افاه صفراء کفه

و کم معدوم مستعصم بذیوله فساق الیه المکرمات و اکثری
طلول المعالی او حشت بعد فقهه و ربع المزیایا و الماثرا قفروا .
جزیفا و کان الصبر مناسجیه لرزنگ لانسطیع ان نتصبوا
و لکنما للعید لیس وسیله الی صرف ما امضی الا له و قدرا
بتوات من روض الجنان مبوا یغما و ریحانا و روحا و انهوا
میر ابو القاسم بن میر محمد بن میر عیسی شیخ الاسلام از احفا و میر
نور الله سابق الذکر و در اجازتیکه سید بخط شریف خود جهت او در
ظهر بعض کتب حدیث نوشته اطراً مبالغه بسیار در وصف او نموده و در
عقنوان شباب وفات نمود - ملا احمد بن ملا کاظم کبابی مردی خلیق
شیرین گفتار بود - و بهم قضای چند وقتی قیام نمود - و چون مردم
از طور سلوک او ناراضی بودند تغییر یافت - و در چهل و شش وفات
نمود - حاجی عبد الحسین بن حاجی کلب علی کرکری مردی عالم
عامل پارسا بود - و مدتها در اصفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای
آن بلاد استفاده نموده بود - و همواره بالطبع مایل بانزوا و خمول و از
صحبت اهل دنیا منحرف و ملول بود - و در علوم عقلیه یدِ طوای
داشت - در سال چهل و یک رخت از این سرای عاریت برداشت -
ملا عبد الغفار بن خواجه تقی بن خواجه طالب بن خواجه اسمعیل ابن
خواجه افضل سابق الذکر مردی خوش صحبت بود - و از امراء و حکام
حظ تمام داشت - و باین سبب اکثر اوقات هنگامه درس او معطل
و سر رشته اشتغال او مختل بود - و در چهل و هفت وفات یافت -
خواجه علی بن خواجه اسمعیل بن خواجه افضل صراف و او بقوت شعور
و مزید ذکا و حسن ادراک از اکثر اقران ممتاز بود - و با وصف کثرت
احتیاج بر شدت فقر بتعفف و استغنا مدار می گذرانید - و اکثر اوقات نیز

صاحبیت. و تعطیل و در فن منطق* مسلم بود - و در سال بیست و هشت وفات نمود - حاجی عزایت الله برادر حاجی ابوالحسن مذکور او تا آخر اوقات عمر دست از اشتغال باز نداشت - و در فنون کمالات خصوصاً علم طب بی نظیر بود - و در معالجات او کمتر خطا اتفاق نی افتاد و حدس او بعدی صایب بود که بمجرد ملاحظه قاروره یا نبض مریض با اطلاع بر مجمل احوال او اخبار بغذای سابق و مبدء مرض سبب آن و سایر خصوصیات می نمود - و آنچه از حذاق اطباء یونان غیرهم بعنوان قدرت و غرابت در کتب متقدمین منقول است از مشارالیه مکرر بظهور میرسید - و وفات او در سال چهل و هفت بود - قاضی عزایت الله بن قاضی معصوم بن قاضی رضای سابق الذکر مردی خلیق نیکو سیرت خوش معاوَره بود - و از حکام و اهل دنیا قبول تمام داشت - و مدت العمر بقضای این بلد مشغول بود - و در حکومت اول عبد الله خان وفات نمود - ملا عید محمد قاری بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان را قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند - مردی وقیع خوش صحبت بود - و از علم لغت و تجوید و ادبیات و شرعیات خصوصاً فقه مواریث بهره تمام داشت - و مدت الحیات، محروم محکمه بود - و در سال سی و هشت وفات نمود - و ولد او ملا محمد تقی خلیفه او شده و از طبعی موزون داشت - و کتاب نهج البلاغت الحق علامه حلی را رحمة الله علیه ترجمه لطیف نموده که مبلغ کمال او را انجا معلوم می شود - و در سال پنجاه و هفت وفات نمود - فتح علی آقا ابن آقا محمد ابن آقا اسد الله و او بالاصل از طایفه قزلباش جغتای بود - و فطرتی بلند و طبعی مرمع داشت - و بواسطت سید دست از خدمت دیوان کشیده و تحصیل علوم اشتغال ورزیده و هفتمین سالار قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت

میرفتند - و در سال سی و پنجم وفات یافت - ملا فرج الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بحدوث شعور و اشتغال ذهن از اکثر اقران ممتاز بود - و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لمحّه ببطالت مصروف نمی نمود - و این فقیر اکثر ایّات را بخدمت او خوانده و از انقباس شریفه او فیض برده رحمة الله و رضوانه علیه - و در سال بیست و هشت وفات یافت - مولانا محمد بن علي الفجار عالمی عالی مقدار و مرشدی کامل عیار و فاضلی فرخنده آثار بود - و در امور دین بغایت راسخ و متصلب - و در امر معروف و نهی منکر مساهله و مداهنه روا نمی داشت - و در علوم شرعیه خصوصاً تجوید و تفسیری نظیر بود - و از آثار اوست کتابی کبیر موسوم بمجمع التفسیر و کتابی فارسی در سیرت ملوک و قدوین حواشی قرآن و جمع مابین شرح و متن تهذیب و استبصار و وفات او در سال چهل و یک بود رحمة الله علیه ملا محمد باقر بن ملا محمد رضای شانه تراش بغایت ورع موصوف بود - و ترجمه باب هادی عشر از مصنفات اوست ملا محمد باقر سید محمد شاهي برادر ملا فرج الله مذکور بغایت فضل و سداد و در علوم عربیه و شرعیه استاد بود - و اکثر مبتدیان نزد او تلمذ نموده و از برکات فیضه او بهره یافتند - و بر اکثر کتب عربیت و تفسیر و حدیث حواشی نوشته که مبلغ اطلاع او از انجا مفهوم میشود - و فقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده - و در سال سی و پنجم وفات نمود - سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد میر نور الله سابق الذکر بود - مردی ظریف لطیف شیوین مقال بود - و طباعرا بصحبت او میلی تمام و رغبتی مالا کلام بود - و در سال بیست و پنجم وفات نمود - ملا محمد طاهر بر ملا کمال الدین لواف مردی خوش خمیره محبوب

و القلوب بود - و حسن خطی داشت که باجرت کثابت قناعت می نمود -
و از تلاش هدایا و ملات اهل دنیا مجتنب بود - و در سال بیست
و هفت وفات یافت - میر محمد هادی برادر میر ابو القاسم سابق الذکر
مستجمع صفات رضیه و مکارم اخلاق بهیه بود - و خطی بغایت نیکو
داشت - که ارباب سلیقه از بلاد بعیده طالب بودند - و در سال سی
و هفت وفات نمود - و چهار پسر از او مخلف شده میر محمد علی
و میر محمد مجید که در عنفوان شباب وفات یافتند - و میر محمد شریف
که الحال قاضی این بلد است و میر محمد کریم که بالفعل در اصفهان
است مولانا نظر علی ابن خواجه محمد امین زجاجی حاری صنوف
کمالات و مفاخر و مستجمع صفای باطن و ظاهر بود و طبعی بغایت
لطیف و نفسی عقیف داشت - و فقیر کذاب مفتاح را نزد او خوانده
و در سال چهل و شش وفات نمود رحمه الله علیه - و یک پسر از او عقب
مانده ملا عبد الکریم که الحال در نهاوند است قاضی نعمت الله برادر
قاضی عنایت الله سابق الذکر عالمی عامل و دانشمندی کامل بود - و در
سال صد و دوازده وفات یافت - شیخ یعقوب بن ابراهیم در علوم عربیت از
نحو و صرف و لغت و معانی و قرأت نظیر نداشت - و در فقه
و حدیث و اصول نیز مسلم و مرجوع الیه بود - و مصنفات بسیار مبسوطه
و مختصره و حواشی بر اکثر کتبی که از نظر گذرانیده بود نوشته نهایت
چون در امر فتوی قدری تعجیل و برولیات شاذه و اقاریل مجهوله متروکه
بسیار تعویل می نمود - مصنفات فقهیه او مهجور و نواید و تحقیقات او
غیر مشهور مانده - و او از جمله معمرین بود - و در سال چهل و هفت در
حویزه وفات نمود *

فصل سی و دوم

طبقه ثانیه که بعد از این طبقه نشو و نما نمودند همگی شاگردان سید نور الدین بودند ؛ خواجه افضل ولد خواجه علی سابق الذکر و او در مبادی حال بعد از تحصیل مقدمات باصفهان رفته و در مدرسه شاه حجة گرفته هشت سال در آنجا مقیم بود - و در علم موسیقی و تالیف نغمات نظیر نداشت - و اهل این فن در مشکلات خود باو رجوع می نمودند - و در ایام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت قرآن می نمود خاص و عام جهت استماع صوت او مجتمع میگردیدند - و در سال پنجاه و چهار وفات نمود - حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن ملا جاگیر ابن حاجی خضر موکهی سلمه الله در سلامتی ذات و محامد صفات و حسن سیرت و صفای سرپرست و سایر اخلاق فاضله و ملکات عاده یگانه زمان است - و برادر او ملا علی نقی رحمه الله از مبداء حال با این فقیر رفیق جانی و برادر رضاعی و ایمانی بود - و در حسن فهم و ذکا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مبادی بغایات و از مقدمات بفتایح نظیر نداشت - و قبل ازین که کمالات او تمام از قوه بفعل بیاید و ابواب مراد بر وجفات احوال آن رضی الخصال کشاید در عفوان شباب شربت کل نفس ذائقة الموت چشید - و مستوفی اجل صحیفه وجود آنفرد کامل را بخط بطلان کشید - و این شکسته بال بر فقدان آن مجموعه کمال اشک حسرت از دیدگان می بارید - و مضمون ابیات ابن ابی السرایا را مطابق حال خود میدید *

* بیت *

ما هذه الدنيا بدار قرار
صفوا من الاقدار والاقدار
متطلب في الماء جذوة نار

حكم المنيّة في البرية جاري
جبلت على كدر و انت تريدةا
و مكلّف الايام ضد طباعها

با کوکبا، ما کان اقصر عمره و کذا تکون کواکب الاسعار
و جاورت اعدائی و جاور ربه شنان بین جواره و جوارې
و وفات او در سال چهل و هفت بود رحمة الله علیه - سید عبد الرشید بن
سید مقیم الحسینی در غایت زهد و علاج و ورع و تقوی و فلاح بود
و در سال چهل و سه وفات نمود - ملا عبد الرشید بن ملا نظر علی در
اوایل حال بتجارت مشغول بود - و بعد ازان همت بتحصیل علوم مصروف
نمود - و در اصفهان بافاضل هندی رحمة الله نهایت ارتباط و اختصاص
داشت - و این سلسله همگی ایشان موصوف بصفات حمیده و اخلاق
پسندیده اند - و حسن سیرت ایشان مثل زد السنه و افواه و زبان بدگویان
از تفاول اعراض ایشان کوتاه است و از این سلسله است حاجی نعمت الله
بن ملا محمد زمان طیب سلمه الله که فی الحقیقت مایه است
بصورت انسان وایه ایست از آیات رحمت حضرت زحمن نفس
مبارکش نمونه انفس مسیم و حدس صابیش را بر حدس بقراط
و جالینوس هزار ترجیح و میرزا محمد طاهر ولد او با حداثت سن در
صفات مذکوره کامل و توفیقات الهی مجامع احوال او را شامل است -
و از همه جهت مقبول و مسلم و من یشابه ایه فما ظلم و سایر متطبان
عصر که الحال مدار معالجات مرضی بر ایشان است - همگی شاگردان
بلا واسطه آنحضرت و خوشه چینان خرمن پر برکت اند ملا عبد اللطیف
برادر ملا عبد الغفار سابق الذکر و او در مبادی حال باصفهان رفته تا آخر
مدت حیات در انجا متوقف بود - و از آثار او کمال ذکا و فراست مستفاد
مولانا علی النجار سلمه الله برادر مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن
هدایت و ارشاد و مرکز دایره مکرمات و سداد مجموعه انواع
مغایر شهرآزاد اجزای منقلب و مآثر نور حدقه بصیرت نور حدیقه حسن

سیرت و سرپرست اختر اوج یقین بزم افروز حلقه متقین دانشمندی که بنیان
بیانش معاهد مشکلات حل پذیر و بلمعات افاداتش اذهان مستفیدون از
ظلمت جهل مستنیر رشکاب فیضش قلوب مستعدون را از مراحم ربانی
نشانه و زواجر وعظش در تنبیه اهل غفلت بمنزله تازیانه و بالعجمله اظناب
در وصف آنجناب از مقوله مساحت مساحت غبرا نمودن و بحر محیط را
بمکیال پیمودن است - و چندی قبل از این جمعی از تلامذه در خدمت
مولانا بمباحثه نخبه محسنیه اشتغال داشتند - و چون در عبارات آن کتاب
صنعت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق بکار رفته و در اکثر مواضع شاهد
مدعا در تنقیح اختفا از ناظران روی نهفته و جهت استیضاح مقصود رجوع
بکتب مبسوطه ناگزیر بود - و بعض اوقات بسبب فقدان کتب یا موانع
دیگر میسر نمی شد - لاجرم اشاره ازان عالی جناب بشرح آن کتاب
صدور یافت و بمعونت و توفیق الهی و همت آن فضایل پناهی بر وفق
مرام باتمام رسید - و تا حالت تحریر بمباحثه همه روزه آن جناب و سایر
اصحاب قریب نصف آن تصحیم و تنقیح یافته و اگر در اجل موعود
مهلتی باشد عنقریب باتمام خواهد رسید - انشاء الله تعالی ملا علی رضا
و ملا علی نقی ابنی ملا محمد باقر سید محمد شاهی و ایشان در علوم
عربیت فایق بودند نهایت ملا علی رضا را در اواخر حال مرض مالیخولیا
عارض شده از حیز انتفاع افتاد - و از عقب ایشان الحال کسی باقی
نیست - ملا فرج الله بن درویش خدا داد کرکری ذهنی وقاد و فکری
نقاد و طبعی سلیم و سلیقه بسیار مستقیم داشت - و علوم عقلیه را از
حاجی عبد الحسین سابق الذکر استفاده نموده بود - و در اواخر سال
چهل و ششون وفات نموده میرزا فضل الله ابن میر ابو القاسم مذکور در کمال
صلاح و تقوی و تقاضا نمود - و در چهل و شش ایضا وفات نمود - ملا

کاظم ابن استاد قاسم بن بخشی کرکری مردی صالح دیندار بود - سید محمد بن سید طاهر ابن سید عبد الله بن سید غیاث جمیع اوقات را مشغول مصروف اشتغال داشت - و در اواخر حال ببعض بلوکات بختیاری انتقال و در آنجا وفات نمود - آقا محمد بن فتح علی آقای مذکور عالمی تحریر و فاضلی بی نظیر بود - سالک طریق رشاد و ناهج مذاهب اجتهاد و ذهنی دقیق و فکری بغایت عمیق و دستی در فنون منقول و معقول دران و سلیقه مستقیم نکته پرداز داشت - و بعضی فنون ریاضی مانند هیئت و اسطرلاب و حساب از افادات او در این بلد منتشر کرد - و سه سال قبل از این وفات نمود - ملا محمد بن خواجه معزالدین کرکری عالمی خجسته نهاد و صالحی موصوف بغایت سداد بود - و او را با ملا فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار و عقد موافقت برقرار بود - و در هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمی داشتند - و همواره در اکتساب آداب مستحسنه و اجتذاب احوال مستحسنه طریق همراهی می نمودند - آقا محمد بن قاضی نعمت الله مذکور اوقات خود را صرف اشتغال و در حدیث سن تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده بود - نهایت آن مهلت نیافت - و در عهد جوانی روی از این جهان فانی بر تافت - میر محمد حسنین بن سید محمد شاه مذکور ذهنی ثاقب و فکری صایب و شعوری بلند و فطرتی ارجمند داشت - و در اواسط حال باصفهان انتقال و مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد ازان بمحل جعفر آباد اختیار سکنا و در آنجا وفات نمود - ملا محمد صالح بن درویش جلال در غایت معرفت و شناسائی و اعلی مراتب و رم و پارسائی اسمی با مسمی و لفظی پر معنی بود - و در پنججاه و پنج وفات نمود - ملا محمد علی ابن ملا محمد زمان بن ملا محمد رضا بن حاجی فتح الدین

صحاف در کمال تقوی و تعفف و پرهیزگاری و نهایت ورع و زهد و دین داری است سلمه الله تعالی - شیخ محمود بن شیخ محمد بن حاجی علی بن امیر محمود ورع شعاری که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات زمیمه مسلوب و مفقود و فی الحقیقت از اولیاء الله معدود بود - و در سلامتی نفس و پاکی طینت و نصیحت و خیرخواهی و حفظ الغیب اصدقا و احباب و صدق قول و وفای عهد و قضای جوائج مؤمنین و سایر مکارم اخلاق نظیر نداشت - و دو سال قبل از این وفات نمود رحمه الله علیه مولانا مقصود بن علی الفجار برادر مولانا محمد و مولانا علی مذکورین بمؤدبانه ذریه بعضی از برادران سداد و فرزند منبر و عظمی و ارشاد بود - و در سال سی و شش وفات نمود - میرزا مهدی ابن میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم سابق الذکر در غایت ذکا و شعور و علو ادراک بود نهایت در اواخر حال ترک اشتغال نمود - و سه سال قبل وفات یافت *

فصل سی و سوم

اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان حدایم الاستفاده و از برکت معاشرت ایشان ابواب فیضی بر وجنات احوال کشاده فروزندگان شمع تحقیق و سیرابان رحیق تحقیق اند - واقفان رموز طریقت - عارفان اسرار حقیقت - دانشمندان نکات تنغین و تذهیب - آگاهان دقایق آداب و ترتیب - مستجمعان مکارم اخلاق - متدبران آیات انفس و آفاق - عالمان معالم اصول و فروغ ناظمین معاند معقول و مشروع - مستنبطان احکام تفریل - مستکشفان استادان تفسیر و تاول - سرشاران شراب ظهور - متفهمان علوم بطون و ظهور - متعرفان نفحات رحمت - متیقظان اوقات غنیمت - ملتزمین

راه خدا . سالکان مسالک هدی - آبله پایان وادی طلب و تحصیل -
 سرگرمی مقاصد علیه بتفصیل - ثابت قدمان مواقف وفا - روشن جبینان
 مقام صدق و صفا - حاریران محاسن خصال - سابقان مضامیر کمال - رهروان
 طریق موافقت و مسالمت - حافظان حدود مخالفت و مخالمت -
 همنشینان مجلس شهود - هم سفران کعبه مقصود - حلقه چون سیمای
 پاکان پر نور - و مجمعی چشم روزگار ازان کور *
 * بیت *

این رفیقان همه گلچین گلستان همنده
 هم نوایان هم و بلبلان داستان همنده
 نیک بختان همه در مصر مواخات عزیز
 همه دلدار هم و یوسف کنعان همنده
 جمع گردیده بیکجا همه چون رشته شمع
 همه دلسوز هم و سر بگریبان همنده
 همه همنوش ز خمخانه یک میکده اند
 همه همجویش ز یک باده و مستان همنده
 میکند عکس یکی جلوه در این این روزها
 چشم بکشوده بروی هم و حیران همنده
 یکسر مو نگزینند جدائی از هم
 همه چون زلف بتان سلسله جذبان همنده

و هرچند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل فساد متاع معرفت کساد
 و بهر اهل علم منحصر در اذیت اعادی و حساد است - ارباب فضایل
 چون اشجار حریف پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده اند -
 و آن مقدار که این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرّم و از پرواتب
 احسان خیرمندان مرفه و مزعم و از همه جهت مقبول و مبطل بودند

اکفون باضعاف مضاعفه بیوجود و پایمال و لکد کوب اوباش ورنودند با وصف آن طباع ایشان را ملالی یا اذهان ایشان را گلالی یا درمبادی کد ایشان دهنی یا اختلالی . یا در عقد عزیمت ایشان انحلالی متصور نیست - سید احمد بن سید محمد برادر زاده ابن ضعیف دهنش در غایت اشتعال و جمیع اوقاتش مصروف اشتغال است - ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم ابن خواجه افضل شمع شعورش کفلقه الاصباح و ضمیر منبرش کمشکاة فیها مصباح و والد او از معارف اعیان عصر که از هر جهت مشمول نعمت الهی و در اصلاح امور مسلمین سالک طریقه نصیحت و خیرخواهی است سید زین الدین بن سید اسمعیل ابن سید صالح ابن سید عطاء الله ابن سید محمد ابن سید حسین صیاد مرغان اولی اجفحه معانی و صدر نشین انجمن شعاسائی و نکته دانی اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی مباحثات بر معنی اللبیب و مطول و استبصار و شرح لمعه و شرح نخبه حواشی متفرقه نوشته و سید صالح خان سید نور الدین و عم بلا واسطه سید نعمت الله است - حاجی عبد الرزاق بن حاجی خضر سابق الذکر خجسته سیرتی حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است - ملا عبد الله بن ملا محمد الذبحار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قناعتست - حاجی علی بن ملا فرج الله بن درویش خدا داد مذکور پارسائی مقبول السیره و دانشمندی کامل البصیره است - حاجی علی ابن حاجی میرعلی . صراف نقاد صنوف معارف و علوم و جواهری عوالی اللؤلؤی منظوق و مفهوم است - طبعش موزون و کمالاتش از حد افزون و بر اوایل شرح نخبه حاشیه مدون نوشته که مبلغ علم و استقامت سلیقه او از انجا معلوم میشود - و روزی در بعض مجالس مذاکمت این رباعی را در رقعہ نوشته بدست فقیر بداد -

* رباعی *

ای مهر مغیر روشنی بخش جهان من ذره بیقدر و تو خورشید زمان
خواهم ز عنایتت که قابد بر من نوری که تخلص عیان باشد • ازان
و فقیر در ظهر رقعہ این رباعی نوشته * * رباعی *

ای صیرفی نقود افکار و خیال گنجینه دل زدانشت مالا مال
رایج بدو شد کمال چون سکه بزد اکسیری و حاجت نباشد بسوال
ملا علی اکبر بن ملا محمد بن خواجہ معز الدین مذکور در اعلی مراتب
ذکا و شعور و در جمیع صفات حمیدہ و اخلاق پسندیدہ • مشابہ والد مسطور
است - آقا علی رضا ابن آقا سمیعاً بن خواجہ عنایت اللہ ابن خواجہ
عبد الباقي مقدمی در دقت طبع و سلامتی ذات یگانه و در فن نجوم
کامل و فرزانه است - و الحال مدار تقاویم این بلاد بر استخراج آن معرفت
نهاد است - ملا علی نقی ابن حاجی عبد الحسین سابق الذکر مرات
خواطرش نقش پذیر صور کمال و جام ضمیرش از شواب معرفت مالا مال
و در زهد و تقوی و سایر محامد اطوار مقتدی بسنت والد بزرگوار است -
ملا علی نقی بصیر ابن ملا محمد تقی ابن ملا عبدی محمد قاری
مذکور مصباح حقیقت • در فانوس خیال افروخته و در عوض قوت باصره
نور بصیرت در دل اندرخته حاجی معسن ابن خواجہ حیدر علی بهبهانی
قافله سالار ارباب یقین و سرخیل زمره سابقین و در مبادی حال در بلده
طیبہ بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبد الله بن صالح بحرین رحمۃ الله
و رضوانه علیه که از مشاہیر علمای روزگار و فضلی عالیمقدار بود • بوده
و بعد ازان در مشاهد مشرفه و سایر بلاد از فیض سایر علمای عصر انواع
استفاضه نموده و در فقه احکام دین بر طریقہ متوسطه مابین اخباریین
و مجتہدین کہ صراط المستقیم ارباب احتیاط و یقین است قدم ثبات استوار

ساخته و اکنون سالهاست که رحل اقامت در این مرز و بوم انداخته و رایت افادت و افاضت افراخته است و مولانا را بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی نیست اتفاقاً روزی در بعض مجالس مذاکمت این شعر بر زبان او چارپي شد *

* شعر *

بهر گاری که همت میگماری نصرت از حق جو
که بر کفجشک دام افگندم و صید هما کردم

* غزل *

و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده

ز غم رستم دل از قید تعلق تارها کردم
طراز خانه چون مسجد ز نقش بوریا کردم
زند صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را
خلاص از زیور بار منت بال هما کردم
کره چون غنچه در دل داشتم در فکر خود سازی
شگفتم این زمان چون گل که پیـراهن قبا کردم
نفس روح الامین در سینه میدزدید از خجالت
هزار آمین ملک میگفت چون او را دعا کردم

ملا محمد بن حاجي عبد الحسين سابق الذکر جامع فضيلتين علم و عمل و مبرا از هر گونه منقصت و خلل و در امامت مسجد کرکر قائم مقام والد ستوده سیر است حاجي محمد بن خواجه محمد علي عالمی محقق تحریر و فاضلی صاحب تصنیف و تحریر در اثناي مباحثات شرحی بر استبصار و هاشیه مدوند بر شرح نخبه نوشته و رساله در تحقیق عصیر در غایت بسط و تنقیح ملا محمد بن حاجي میر علي صراف گنجینه نفایس، علوم و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت صفای ذهن و اوقات طایع و سنت فکر و در جمیع کمالات مشارک برادر مهتر

سابق الذکر است ملا محمد تقی ابن استاد عبد الله سیمای تقوی
از ناصیه اش ظاهر و انوار توفیق از مجامع احوالش ظاهر طبعش سلیم
و فهمش مستقیم است ملا محمد تقی ابن نظر علی چیت ساز در نهایت
حدت فهم و جودت ذهن و حسی ادراک و دامان ایمانش از آلائش مناقص
پاک است ملا محمد حسین بن حاجی خضر سابق الذکر جامع کمالات
صوری و معنوی و در فن طب و تنجیم دست تصرفش قوی است
آقا محمد رضا بن حاجی نصیر بن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله
با حدائث سن کاملی حقیقت نهاد موفور الاستعداد است و از این
سلسله است آقا طالب بن حاجی محمد بن حاجی زمان بن حاجی
عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه و حسن فهم و حدت
شعور و علو ادراک یگانه زمان است و در مبادی حال تمامی اوقات را
مصروف اشتغال داشت و تا مغنی اللیب و مفاتیح و خلاصه حساب
و مقال ثالثه زیج که متعلق با استخراج است و شرح اقسرائی طب در کمال
دقت از نظر گذرانید و دران بین والد ماجدش از این سرای عاریت
ارتحال و بسبب تراحم موافع و اشغال در سر رشته اشتغال آنستوده خصال
اختلال بهم رسید لیکن استعداد اصلی و صفای ذاتی و کمال فطری
او بهیچ وجه خلل پذیر نیست و باندک التفاتی و ادنی نظری بقوت
شعور ادراک مغامض امور می تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح
ندیشی امور عباد منوط برای رزین و فکر متین اوست و ابن عم او ملا
عبد الله ابن حاجی عنایت الله ابن حاجی زمان در جمیع احوال با او
شریک و انباز و در فن طب دستش دراز و ذهنش نکته پرداز است ملا محمد
زمان بن ملا محمد علی صحاف در مضمار کمالات سابق و در فن طب
تفجیم ماهر و حافی است و ملا نعمت الله برادر او و آقا علی رضای

مذکور و حاجی محمد امین بن حاجی فرج الله خراط که از معارف ابرار و دانشمندان فرخنده آثار است همگی از او استفاده علوم نجوم نموده اند و مبدء انتشار این علم در اعصار لاحق در این بلد از آخوند مولانا احمد خاتون آبادی اصفهانی بود که در سال سی و شش وارد این بلد گردیده و این فقیر برفاقت ملا علی نقی سابق الذکر که خدمتگاری او را بر میان جان بسته و آن حضرت با والد فقیر در مبادی حال در اصفهان شریک درس و رفیق و با فقیر با قصی الغایه مهربان و شفیق بود رحمة الله و رضوانه علیه ملا زاد علی بن استاد ققی شالباف در جمیع مکام با یاران سابق الذکر مشارک و مساهم است خواجه عبدالمحمد زایرا فصیحی صاحب کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاسبی سابق الذکر است و در مدایح و اخشتو خان و حسین پاشای بصری و سایر معارف آن عصر قصاید و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعها موجود است که از نسخه دیوان او که بنظر رسیده افتاده است و همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعی اثر و میر نجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شرر شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همدستان بود و تا عهد حکومت بیچن خان معمر شد و در سال بیست و شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکور است

* غزل *

دلا بگوشه عزلت نشین که جا این جاست
مقام راحت و امنیت رضا این جاست
ز کینه خلوت دلرا مکن غبار آلود
که جای هم نفس و یار و آشنا این جاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی
 همین بس است که ازخانه و خدا این جاست
 لباس کعبه فیض است ظلمت شبها
 مراد اگر طلبی قبله دعا این جاست
 در ابعلقه افتادگان و فیض بخواجه
 که همچو خاک نجف خاک اولیا این جاست
 بود ز مرگ غم اهل دین زمانه و من
 چه شمع داغ از این زندگی بلا این جاست
 نمی فهمیم چه خیم پا برون ز میخانه
 کجا رویم که بیت الحرام ما این جاست
 اجل ز ضعف ندم در نظر نمی ارد
 خجل ز زندگی درد بیدوا این جاست
 بچشم زخم حسودان سپند میسوزم
 بگنج فقر که آسودگی مرا این جاست
 ز طوف کوی نوزایر نمی رود جانی
 که کعبه و حرم و زمزم و صفا این جاست
 و حکیم نیشابوری را باین قافیه غزلی مشهور است که اولش این است

* غزل *

حریف دردی و صافی نه بلا این جاست
 تمیز ناخوش و خوش میکنی خطا این جاست
 ز فرق تا قدمش هر کجا نظر فکمی
 کرمه دامن بدل میکشد که جا این جاست

بغیر دل ندمه نقشن و نگار بیمه‌غی است
همین ورق که سیده گشته مدعا این جاست

و فقیر باین سیاق چند بیتي بتبع نموده

غزل

مرو ز بزم حریفان برون که جا این جاست
سعادت ابدی سایه هما این جاست
حدیث خضر و سکندر فسادۀ خواب است
فتوح هر دوسرا چشمه بقا این جاست
مرو بزم زمزمه عود و نغمه داور
تردم همه مرغان خوش نوا این جاست
رموز قصه بلقیس از که می پرسی
درا بجزرگه ما هدهد صبا این جاست
بگو به بوالهوس این جا ببند لب ز طلب
که آرزوی دو عالم جدا جدا این جاست
شنیدم از در و دیوار طور آوازی
که تختگاه شبان برهنه پا این جاست
دم برهمین از اسرار فیض خالی نیست
غنیمتی شمر ایفدم که پیر ما این جاست
مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست
بخود ببین تو که مرأت حقما این جاست
نشان کعبه بدیدم در آستانه درست
اگر غلط نکنم خانه خدا این جاست
فقیر بی ثمر است این خرابه گردیها
سر از بجیب کشی گنج مدعا این جاست

و الهی آقامی مشتاق از طایفه قزلباش چکنی با زایر امعاصر و معارض بود
و با یکدیگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است و وفات
مشتاق در عهد حکومت اول عبد الله خان بود و در وقت سگرات این رباعی
بر زبان او جاری شد و وصیت نمود که بسنگ قبر او بنوشته شد * رباعی *

روزیکه بخشه داد خواهیست متـرس

چون کار برهمت الهیست متـرس

گر مهر علیست ناخدایت بخدا

هرچند که کستیت تباهی است متـرس

و این دو شاعر هر دو بلا عقب رفتند و بعد از ایشان حاجی نقد علی
بن استاد رجب قلاس شهرت نمود و او مردی درویش قانع مجرب بود
و اکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت
اجتناب و احتراز داشت و اینقدر مطابق حال خود گفته * * شعر *

کشت ما از ابرو پیوسته سیر آب خود است

دانه ما چون زمرد سبز از آب خود است

* وله *

دلی چون غنچه خونین از غم آن سیدمن دارم

کریبان چاک از دست همان گل پیرهن دارم

بود همچون نمک بیقدر در دکان حلوائی

برانشاهد شیرین سخن شوری که من دارم

و او را با حاجی جدید امی شیرازی ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود
و این هر دو بعد از واقعه الله داد بسهل فاصله ایضا بلا عقب وفات نمودند
و الحال ازان طبقه کسی که باقی مانده ملا موسی بن ملا میوزا قلی بن
ملا موسی است و او دو مبادی حال در مدارسی اصفهان با والد این

فقیر شریک حجره و یگانه بود و در شوشتَر در عداد طبقه . مذکورین
 بمدارست علوم اشتغال داشت و بعد ازان تتبع طب و شعر نمود و در
 ایامیکه محمد شایخان نژاد ابن اصلانخان والی فارس بود و گاهی که
 بیظم شعر اقدام می نمود ملا موسی با او همطرح و همدستان بود و نژاد
 را غزلی مشهور است که مطلعش اینست *

تیر مژگان میزند زگ نشتری درکار نیست
 عاشقم بدمار هجرم بستری درکار نیست
 و شعرای عصر از کل بلاد فارس و عراق تتبع نمودند و فقیر نیز چند بیتی
 نظم نموده *

جوهر مردان حقرا زیوری درکار نیست
 در کف شیر زبان انگشتی درکار نیست
 نیست بارخت تعلق حاجت روشندان
 شمع بزم طور را طشت زری درکار نیست
 خانه بر دوشان ز آیین بخیلان فارغند
 خانه زین رانه دربان نی دری درکار نیست
 تارک تا کی شود منت پزیر از قاج کی
 شمعرا جز شعله زیب اصری درکار نیست
 چند سر گردان بمانی بر سر سامان راه
 راه عشق است این نه سامان میبری درکار نیست
 چند از هر طب و یابس میکنی بارت گران
 جز لب خشکی و مژگان تری درکار نیست
 عشق پاکترا بحق معراج قرب آمد فقیر
 مذهب عشاقرا پیغمبری درکار نیست

چون قامت رعناى شاهد معني را در طراز نظم زيبی تازه و چهره دوشيزه مدعيرا لفظ موزون بمنزله غازه و كلام منظوم در شگفتن خاطر چون نسيم قبول و قوت حافظه آفرا بغايت سريع القبول است لا جرم اين نبی بضاعت احيانا جهة تشخيص اذهان ناظران و ترطيب دماغ محضران و تمرين خاطر و تسهيل حفظ بحسب اقتضای حال بعنوان ارتجال بعض نکات ادبيه را بصورت مقطعات در نظر افروختگان شمع شعور بجلوه ظهور در آورده و جهة انموزج پاره از آنها با اجوبه دار اينفصل ايراد نمود *

* قطعه *

بسحر شدم دوش نزهت گزيان
بدیدم بخلوتکده بوستان
سه زن حلقه زن همه چه خيل پري
با آيين دلداري و دلبري
یکی روزه دار و یکی در نماز
یکی با جوانی برآز و نیاز
نشسته دل آسوده از هر گدر
که نگاه جواني در آمد زدر
دورا گشت باطل صلو و صيام
سوم گشت بهر شوهر خود حرام
شود لطف حق رهبر آن خبير
که اين شبه را حل کند از فقير

جواب للمولى محمد بن الحاج مهرعلي

خرد گفتم با من که آن نوجوان
که آمد بسر حلقه آن زنجان

بدی شوهر آن زن عشوّه گز
ولی حضرت قاضی دین پناه
ز تقوی جمع ریقایان او
محقق شدش فوت آن نوجوان
پس از عده داده بعقد جدید
پس آنکه از مال آن نوجوان
ز بهر صلوة و صیام قضا
برفتند در خلوت بوستان
یکی بود از بهر او روزه دار
سوم نازنین دلبر عشوّه ساز
که ناگه در آمد جوان زنده سر
در را گشت باطل صلوة و صیام
منم بذله آنشهاب العلوم
شود طالع روی عالم تمام

که بودی دل آسوده از هر گذر
که او را ز هر سو بحق بود راه
که باز آمدند از سفر دون او
که در راه او مانده از هم پنهان
بشوهر زن آن نوجوان سعید
باجرت گرفته دو زن زان زنان
که تا حضرت حق شود زو رضا
نشستند آسوده دل آن زنان
یکی از پی فرض پروردگار
پی زوج ثانی بنیاز و نیاز
نگذند آن جمله بر او نظر
سوم شد باین زوج ثانی حرام
که از ذهن او نکته چون نجوم
پیرازد از تیره گی و السلام

* قطعه آخری

دوش میرفتم بمسجد بهر فرض کردگار
نکته دیدم عجب از مفتیان حق شعار
زوجه وقت سحر بر شوهر خود شد حرام
شد حلال آندم که شد خورشید تابان آشکار
ساعتی بگذشت از آن و بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آندم که شد نصف النهار
چون نماز دیگر آمد بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آنون بوقت استنار

وقت خفتن چون در آمد بار دیگر شده حرام
 نوبت آخر بتحریریم مسعود شد قوار
 این همه تحریر و تحلیل پدایی از چه رواست
 بی طلاق و بی عتاق بی لعان و بی ظاهر
 فرض این صورت بسی گردیده مشکل بر فقیر
 حلّ این مشکل نما ای مرشد کامل عیار

جواب للمحاج علی ابن الحاج میرعلی

طفل ابجد خوان فکرت بامدادی شد روان
 در دبستان تعلّم بهر تحصیل کمال
 دید میگفت از ره دانش معلّم نکته
 با خردمندان مکتبخانه فهم و خیال
 شد نخست از مدح و از تمجید او شکر شکن
 بعد از آن بر خواند چو طوطی مسلسل این مقال
 بعد فرض کفر اعلی از برای مرد و زن
 حلّ این مشکل باین یکقطعه میآید ببال
 از دو اسلام زن و مرد ز کفر هر یکی
 بین اسلامین هر یک با رضاعی در مآل
 اینهمه تحریر و تحلیل پیایی رو نمود
 بی نکاح و بی طلاق ای مرجع اهل سوال

اوصاف قلمیان بطور لغز

* قطعه آخری

نکته دانی مبدع گفتا بمن گوی دوستدار
 بو العجایب لبنتی یکدم مرا بیايد بکار

پیکرش باید مهیای شکستن همچه دال

یا چه عهد دوستان این زمان نه استوار

عارضش افروخته چون برک گل در بوستان

قامتش موزون و رعدا همچه سرو جویبار

ناز پروردی چه جان نازب میانی همچه عمر

دولت ان باشد که بی خون دل آید در گذار

همچه گلبرگی که از خاک غریبان سرزند

لاله اش یا چون دلم باشد سراپا داغدار

زنگهای کهنه و نو در دلش باشد نهان

رویش همچون آئینه از یکدفس گیرد غبار

گردد از باد صبا همچون دل عاشق ملول

میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار

جلوه گه چون ماه تابان می نماید ساده رو

گاه آرایش دهد خود را بشکل آن نگار

گاه تنهایی شود افسرده چون فصل خزان

گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار

گاه از بی همدمی خاموش گردد از سخن

گاه دیگر میزند چهره به از بلبل هزار

گاهی از نخوت نمی جذب ز جا ماند خم

گاه دوران بر حریفان میزند پیمانه وار

محرّم خلوت سرای نازد ان همچه شمع

مطرب بزم حریفان همچه رود میکسار

مونس غمگین دلان سرمایه بیحالان

همدم ژوئیده حالان بیملال و بی نقار

از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپید
 چون که می‌آرد برون از سینه ددو و از دملر
 همدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین
 گاه دیگر می‌رود از خود چه مستان از خمار
 مایه وجد و سماع عارفان اهل ذوق
 آتش جوش و خروش صوفیان حق شعار
 بیگناه و بی جریمت از گلویش میکشند
 بر زبانها قصه اش چون قصه منصور و دار
 این سخن پایان ندارد چون غم و نردم فقیر
 اینکمه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار
 این چنین حیرت مرا افزوده از این نظم پیر

رفع این حیرت نما ای مرشد کامل عیار
 و این قطعه را موزون طبعان جوابها بسیار گفته اند - و جهت اختصار
 بر نقل دو جواب اقتصار می نماید - جواب ملا فتح الدین بن ملا کرم الله
 ابن ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس متولی مسجد جامع *

قلمیانرا بعنوان لغز بنظم بیان نموده

ای جذابیت از کمال و فضل خورشید اشتها
 وی بمیزان حقیقت دانشت کامل عیار
 حایط ملت ز پشتیبانیت محکم چه کوه
 وز وجودت گرسنه دین و شریعت پایه دار
 ی زبانی حکمت آموز تو مفتاح العلوم
 وی بیانت از معالما در انوار بحار

نخبه اهل جهان در جمع اخلاق نیکو
 تاج فرق اهل فضل و مقتدای روزگار
 قرّة العین اعظم قطب ارباب یقین
 قبله اهل سلوک و صدر بزم افتخار
 لعبتی را کت قلم کردی بوصفش در فشان
 رتبه‌ها افزودش از این قطعه نظم زر نثار
 طرفه این باشد که در وی باوجود یکمزاج
 عنصر اعداد را باشد یکایک سازگار
 خاصه طبع بلغمی را مانع از فربه شدن
 تانه بیدد جانش از سنگینی جسمش فشار
 طبع خونی راه دمام از دمش فیض دگر
 میکند مسدود دودش راه خلط ماء و نار
 طبع صفرا را بهر طیفنت صداعی لازم ست
 وین عجب کان دود پندشاند بخار آن شرار
 طبع سودا را موافق باشد از حیثیتی
 چون دو هم مشرب که در بزمی بهم گردند یار
 قهوه و تریاق را دارد برادر خواندگی
 این سه باهم میشوند اکثر بیک مجمع دو چار
 صبح و شب اندر سرا او از برای همدوست
 هیچ کس را اینقدرها نیست سوز اعتبار
 قالب روح مثالی را نباشد اختلاف
 دارد اما این بقالب اختلاف بیشمار

نسبتی دارد بجزم داده پیمایان درست
 نشاء و جام و صراحی اب تلخ پر خمار
 باد یا رب سازگار طبع ان عالی جذاب
 تا بود دور و دوام گردش لیله و فهار
 بیش از این طول سخن ضیق النفس بار آورد
 ختم کن بهر اجابت در دعا دستی برآر
 یا رب این ذات مقدس را که باشد کن علم
 یا رب آن بکر معانی را که باشد مایه دار
 یا رب آن گلزار معنی را که دارد رنگ و بو
 یا رب ان ابر کرامت را که باشد فیض بار
 از زوال و از نکال و از بلا و از فتن
 در پناه لطف عام خویشتن محروس دار

جواب آقا قاسم رافت برادر آقا جواد

وزیر سابق الذکر

ای چه صبح صادق انفاست دمام فیض بخش
 وی طراوت ده بگلزار سخن چون نو بهار
 حکمت العین اشارات شفا بخش قلوب
 چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بکار
 از معانی در بیانت هر زمان طرحی بدیع
 منطق را از مطالع لمعها خورشید وار
 چون عرض بر جوهر بذات تو قایم هر کمال
 چون عدد حد کمالات برون از انحصار

گاه استدلال قولت حجت اهل کلام

وقت برهان هفدسی را بر وجودت اقتصار

همدمی فرموده خواهش آنکه در هم صحبتی

یک‌زبان باشد بیاران سخندان خامه وار

قابل این وصف نبود در جهان جز یک‌صنم

کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار

با همه شاه و گدا یکسان انیس است و جلیس

هم نفس با مرد و زن هم صحبت لیل و نهار

روز سر سوزی شعارش با دماغ آشفگان

مونس سودائیان عشق در شبهای تار

بیرفیان خشک لب چون بلبلان در فصل دی

با حریفان در نوا سنجی چه دستان در بهار

وضع او با عاشقان یکسر شبیه

بر سر آتش دود در دل عارضش زار و نزار

نزد ارباب بصیرت همچه کشف اهل حال

از صفا چون آب گوهر باطن او آشکار

نشاه اش چون باده سوشار هنگام خیال

چون شراب و حل جانان مستی آن بیخمار

یکنفس بی همدمان او را نمی بگشاید سکون

یعرمان در بزم بی یاران نمیگردد قرار

تلخیص مطلوبها همچون تلخیص ماء العذب

تفدیش مرغوب همچون تفدیش دشنام یار

پیش اهل فضل مانند نماز جمعه است
 در جواز و حرمت. آن اختلاف بیشمار
 خندای سیمای او درد سر غم را علاج
 درد دندان را ز دودش سم قاتل همه چه مار
 بیوجودش انجمنها را نباشد زینتی
 محفل از فیض وجودش رشک محن لاله زار
 رأفت انسب آنکه از این گفتگو دم در کشی
 در بحر عالیجناب سید والا تبار

فصل سی و چهارم

در اوایل هذه السنه شصت و پنج فیمابین مشایخ آل کثیر شقاق
 و نفاق بهم رسید - و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعد ناراضی و گله مند
 گردیدند - و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خذیفر بود - و او
 مردی عاقل با تمکین است - و بلطایف تدبیر چنان کرد که اکثر بنی اعمام
 و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت -
 و چند روزی مصلحتون خیر اندیش تسکین آن فتنه نمودند - و چنان شد
 که التیام و موافقت فی الجمله مابین ایشان دست بداد - و رفت و آمد
 رسمی باهم دیگر می نمودند - لیکن کینه باقی بود و رفته رفته بتظاهر
 افتاد - و شیاطین الانس در کار افساد بودند - و ماده بعدی غلیظ شد که
 دیگر قابل اصلاح نبود - لاجرم نایره جدایی و قتال اشتعال پزیرفت - و طرفین
 هریک علیحده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند - و مردم از امداد
 ایشان احتیاط و مصلحت در آن دیدند که خود را بآن فتنه آلروده نسازند
 و چنان کردند - و بین الطرفین جنگها قائم شد - و در آن معارکه شیخ طعان

برادر شیخ ناصر و شیخ سلامه بن حرب برادر زاده او مقتول گردیدند - و این معنی باعث زیادتی اصرار شیخ ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ سلطانی واقع شد - و شیخ سعد مغلوب و در معرکه دستگیر گردید - و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند - و چند روزی او را در خانه شیخ عبد الله بن رملي بن مساعد که عذر زاده بلا واسطه او بود نگهداری و بعد ازان رخصت انصراف دادند - و باهل و عیال روانه محال آل خمیس گردید - و منسوبان و متعلقان باو ملحق گردیدند - و شیخ مطلب بادر او نیز باو پیوسته در آنجا متوقف میباشند - و مشیخت آل کثیر بدون منازع و مخاصم بشیخ ناصر مدکور قرار گرفت - و اهالی شوشتر و دزفول حکومت او را قبول و مراسم تسلیم و انقیاد معمول نمودند - چون مهر علیخان سابق الذکر برابطه که با شیخ ناصر داشت قویکال گردید ز قلعه بندبار که تا آنوقت در آنجا متوقف بود اراده دزفول و شیخ ناصر امداد و اعانت نمود - و موافقان که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن بودند بحرکت در آمدند - و عباس قلیخان در محله خود محصور گردید - و بالاخره باستصواب حاجی حسینی آقا بن حاجی صوفي که از معارف مصلحون حقانیت کیش است و سایر خیرخواهان رای بازتعال قرار داد - و با اقارب و مخصوصان بمحل کاوند که منجمله املاک مستحکمه است انتقال نمود - و ولایت دزفول بدون منازع و مخاصم بر مهر علیخان مسلم گردید - و ایضا در اوایل این سال فیمابین محمد رضا خان و سید فرج الله سابق الذکر کدورت و ملاق بهم رسید - و بسعایت مفسدان روز بروز غلیظ تر گردید - و هر چند مصلحون وساطت نمودند مؤثر نیفتاد تا چنان شد که سید فرج الله از خانه اصلی خود که در محله موکریان و نزدیک بخانه محمد رضا خان بود بمحله کرکر انتقال نموده - و اهل آن محله بتعصب افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند -

و چون معارف آن محله را با شیخ ناصر و برادران از قدیم الایام روابط اختصاص مؤکد بود و بحکومت او قوی حال بودند جمعیت نموده دفعه از بجای خود حرکت و بطرف خانه محمد رضا خان یورش نمودند - و موافقان از این محله نیز مرافقت نمودند - و محمد رضا خان مضطرب شده از یاران و یکجہتان که بایشان نہایت حسن ظن و اعتماد داشت استمداد نمود - و چون امدادی بعمل نیامد مایوس گردیده اہل و عیال را بخانه حاجی قاسم باغبان فرستاده - و خود با رفقا و مخصوصان از دروازه مقام از شہر بیرون رفتند - و دران شب خود را بمحل شاہولی رسانیده از آنجا روانہ حضور شیخ ناصر گردید - و آخر بدزفول انتقال نموده در آنجا متوقف میباشد - و ولایت شوشتر بدون منازع و مخاصم برسید فرج اللہ مسلم گردید - و ہمہ این وقایع در ماہ ذیحجہ مقارن رجعت مشتری در سرطان اتفاق افتاد - و ایضاً در این سال علی مردانخان بختیاری سابق الذکر با جمعیتی کہ از عجم و عرب فراہم آورده بود روانہ بلاد کرمانشاہ و فیلی گردید - و کریم خان زند از اصفہان بقصد او حرکت نمود - و در حوالی کرمانشاہ تلاقی فریقین و جنگ سلطانی بینہما وقوع یافت - و شکست بر علی مردانخان افتادہ اکثر سپاہ او مقتول و مجروح گردیدند - و از جملہ مقتولین آقا قاسم شاعر سابق الذکر کہ از دزفول با ایشان رفیق شدہ بود - و بعد از این شکست علی مردان خان با معدودی خود را بحدود بغداد رسانید - و از آسیب تعاقب طایفہ زند و اہانید - و قبل از آن بتواتر خبر رسیده بود کہ در عراق عرب شخصی پدید آمدہ سلطان حسین میرزا نام - و خود را بہ بنوٹ منسوب بنوآب کامیاب شاہ طہماسب مینماید - و مصطفی خان شاملوبیکدلی کہ از قدیمان دولت صفویہ و از اواخر عہد دولت نادری در آنجا متوقف بود تصدیق نسب او نموده - و سلیمان پاشا حاکم بغداد مراسم لازمہ معمول داشتہ - و چون علی مردانخان با پیوست

ارقام و فرامین ملاطفت آمیز مشتمل بر استمالت خلایق و دعوت رعایا و زبردستان بسلوک شاهراه انقیاد بجمیع معارف این حدود صدور یافت - و سجع نگین او این بود - سجع *

دارد ز شاهمردان فرمان حکمرانی * بر جمله ممالک سلطان حسین ثانی و محل مهر و ثبت پروانچیان و سایر خصوصیات همگی بدستوار ارقام پادشاهی - و متعاقب آن نیز خود حرکت - و بعد از ورود بمحل بیات منجمله محل فیلی مجدداً ارقام متواتره متضمن خبر قرب ورود و فرمایش سیورسات و سایر مصالحی که جهت مصرف عساکر ضرور بود ارسال داشتند - و چون از شیخ ناصر و سایر مخاطبین بر وفق خواهش جواب صادر نشد از آنجا عذر عزیمت بجانب قیلاب فیلی معطوف نمودند - و علی مردانخان جهت تهیه اسباب و تدارک ملزومات سلطنت پیش افتاده در این روزها وارد بلاد بختیاری و مشغول جمعیت و ایلجاری است - * مصرع *

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

فصل سی و پنجم

شیخ ناصر در اوایل اقتدار خود وارد شوشتر و در خانه سید فرج الله نزول نمود - و حاجی نظر علی بن حاجی محمد امین فقیره را که از مخصوصان محمد رضا خان بود محبوس و مبلغی کلی مصادره نمود - و بعد از یافت آن وجه شیخ ناصر روانه منازل خود گردیده - حاجی نظر علی دو خانه سید فرج الله همچنان محبوس بماند - و مفسوبان او جهت استخلاص او بمیرزا عبد الله سابق الذکر توسل نمودند - و میرزا عبد الله چندین نوبت بامشافه و غایبانه شفاعت و درخواست رخصت او از

سید فرج الله نمود - و سید فرج الله ببعض معاذیر دزان باب تاخیر نموده - این معنی سبب نقار خاطر میرزا عبد الله گردید - نهایت رسم دید و بازدید و رفت و آمد و سایر رسوم ظاهره بینهما برقرار بود - تا آنکه نیم شبی حاجی نظر علی فرصت یافته از مجلس گریزان و بزحمت تمام افتاد و خیزان خود را بخانه میرزا عبد الله رسانید - و میرزا عبد الله بزبان ملاطفت او را دلداری و نزد خود نگهداری و بندجوی که لایق ارباب مروت بود او را پرستاری و غم خواری نمود - و در ساعت که این خبر انتشار یافت موافقان که تا آن زمان بعضی در شکنجه جفا - و بعضی معتکف زاویه اختفا - و جمعی ملتزم طریقه مدارا و سکوت - و گروهی از افسردگی فرسوده و فرتوت بودند متظاهر گردیدند - و چنان شد که اکثر محکلات دستوار بعض محکلات کرکر همه همراهی و همزیان و بقسم قرآن تجدید عهد و پیمان نمودند - و چون شیخ ناصر از این واقعه خبردار گردید مکتوبی خوشونت آمیز در کمال تهدید و نهایت تاکید و تشدید بمیرزا عبد الله فرستاد - و او را از نگهداشتن حاجی نظر علی منع بلیغ نمود - و ایشان اعتدنا ننموده بر رای خود اصرار نمودند - و مکاتیب محبت آمیز مشتمل بر عذر خواهی مقدمات گذشته و تقاعد از اعانت و امداد در اول وهله بمحمد رضا خان در ذفول فرستادند - و او را بآمدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند - و مشارالیه ابتداء علیقلی بیگ پسر خود را با جمعی ذفولی روانه نمود و شب وارد شده - علی قلی بیگ در خانه خود منزل نمود - و همراهان را در خانهای متعدد در همان محله نزول فرمود - و سوبها و سزگرها بساختند - و سید فرج الله مردم خود را مامور نمود که آنچه از سوبها دسترس بود خراب کردند - و در روز بعد از آن محمد رضا خان خود وارد شهر گردید - و سید فرج الله در ساعت چمغیت نموده بر او یورش نمود - و محمد رضا خان مجال توقف ندیده خود را بخانه

میرزا عبد الله رسانید - و خانه خان با اکثر خانهای آن محله بجاووب غارت از چرک جیفه دنیا پاک گردید - و آتش فتنه بنحوی اشتعال پذیرفت که در ازمنه سابقه هرگز معهود و معمول نبود - و طرفین شب و روز بمحافظه ثغور و حدود بتوب و تفنگ مشغول - و همه روزه جمعی مقتول و مجروح میگدیدند - و سید فرج الله و شاه مراد خان سابق الذکر که با او رفیق شفیق بود و ابراهیم بیگ کندزلو منجمله شاه مراد خان مذکور و حاجی محمد علی بن ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه بآسیب گلوله مجروح گردیدند - و باین سبب آثار ضعف در جانب ایشان بظهور رسید - و مقارن این حال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بتقویت ایشان وارد ولایت و چندین روز بخصوص تسکین این فتنه توقف نمودند و مؤثر نیفتاد - و هیچک از طرفین از سخن اول خود بهیچ وجه تغزل ننمود - تا آنکه شیخ ناصر با رفقا بناخوشی از شهر روانه شده - بعد از دوسه روز خانه کوچ عرب را بمحاصره شهر کشانید و محل عقیلی را از تصرف میرزا عبد الله انتزاع و مردم خود را بضبط آن موکل گردانید - و املاک محمد رضا خان را که در خارج بلد بود خراب و اشجار را مقطوع و اِتلاف بقول و زروع نمودند - و بمضمون إِنَّ الْبَلَاءَ إِذَا نَزَلَ بِقَوْمٍ عَمَّ الصَّالِحَ وَالطَّالِحَ از شر این آتش هزار بیگناه سوخته - و درد مصیبت در دل اندوخته - و بترکناز اجلاف اعراب همگی املاک و مزارع خراب - و محصول ارباب در یاس و اضطراب - و موافقان و مخالفان و کسانیکه مطلقاً ربطی و رجوعی باین امور ندارند همه بایکدیگر بر حاصل حرمات - و دانشمندان متکیر در چاره این کار بی سامان - و علاج درد بیدرمان - و چون موافقان محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که زیاده اصرار بیصرفه و موجب ندامت است بجاانب سید فرج الله میل نمودند - و فرستادگان ایشان در جزو عهد و میثاق گرفتند - و بمحمد رضا خان احتیاط نموده

تذکره شوشتر

از خانه میرزا عبد الله بیرون آمده بخانه سید عبد الله بن سید محمد تقی مستوفی انتقال نمود - و روز دیگر رای بران قرار داد که انجام این مقدمه را به رای آقا طالب سابق الذکر تفویض نماید - و آقا طالب تعهد انجام آن بر وجهی که متضمن مصلحت وقت باشد نمود - و چون محمد رضا خان مطمئن خاطر گردید بخانه آقا طالب نقل مکان نمود - و در همان روز آقا طالب روانه حضور شیخ ناصر و در معاودت شیخ عبد علی بن رملی و شیخ علی بن مطلب ابن حسین بن علی بن عنیفق و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده که محمد رضا خان را باعزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون برده بخانه شیخ ناصر رسانیدند - و بشفاعت آقا طالب تقصیرات مردم دستوا و سایر موافقان را بعفو مقرون داشته - در همان روز برفاقت محمد رضا خان کوچ نموده - و مردم از مضیق محاصره بیرون آمدند - و فرمان فرمائی بلد کما کان بسید فرج الله استقرار یافته - ضعفا و فقرا از درد سر منازعه رؤسا فارغ گردیدند - و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود - و مقارن استقامت مشتری فرو نشست - و عدد مقتولین از معلوف و غیرهم قریب بهشتاد بود - و هر چند بروفق آیه کریمه *وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً* - بر قاطبه سکنه این مرز و بوم آسیب این قضیه عموم داشت - نهایت بهر حال اقام این سطور از مکاره و متاعب این فتنه بر شور زیاده از دیگران بود - اجماع و اوباش در چار سوی خانه چون خیل مور - و در و دیوار کاشانه از آسیب گلوله پرسیوزاخ تر از آشیل زنبور - شب تا صبح از صدای طبل جنگ و نعره توب و تغذگ مرغ خواب از آشیل چشم پریده - و تیغ ستیزه سوبه داران رشته مجالست احباب و رفت و آمد اصحاب اطیاب را بریده - مدار محبت برهم نشینی سپاه و چریک - و اهل احادیث مکالمات ایشان نا خوشتر از آواز دهل نزدیک - انقضه بعد از طی مقدمه بچند روزی آقا طالب جمعی کثیر از اعزّه و اعیان بله با خود

متفق ساخته - و بجمعیّت تمام بخانه شیخ ناصر رفته استدعای محمد رضا خان نمودند - و شیخ ناصر با جمعی از عشیره مرافقت نموده بکوکبه تمام نوابه عالی را داخل ولایت نمودند - سید فرج الله و موافقان در هر باب متابعت رای او را بر خود التزام نمودند - تا غره شهر رمضان شصت و شش بدین منوال بود و بعد از آن خاف و شقاق تجدّد یافته - و وقایع و سوانح بسیار رو داده که قابل تحریر نیست - حق سبحانه و تعالی همگی را برآه خیر هدایت و از شرور شیاطین الانس و الجن حراست و حمایت نماید بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ *

فصل سی و ششم

خواجه ابوتراب بن خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقاش و ملا هادی بن خواجه صادق بن استاد محمد تقی قوّاس از اهل عصر هر دو لطیف الطبع و موزون خیال - و از ادراک معانی دقیقه و ابداع انواع نظم از غزل و قصیده و مثنوی و غیره بهره تمام دارند - و با وصف اشتغال بمشاغل دیگر و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان باکتناب معیشت و عدم تردد بمجالس شعرا و علما و سخنوران بحسب استعداد ذاتی و قابلیت فطری قدرت ایشان در این فن از هر گونه منقصت عاری - و تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده اند - و همواره طریقه مجاورت و مواسات و موافقت و مواخات بینهما مسلوک و مرعی - و در کسب و کار با یکدیگر مشارک و مساهم می باشند - و از خواجه ابوتراب است مثنوی چهار دریشان - و این قصه شیرین مشتمل بر لطایف و نکات بسیار - و ملا هادی را در مدایح اهل بیت و بعض سادات عصر قصاید متعدده است - از آن جمله قصیده در مدح حضرت امیر المومنین مَلَوَاتُ اللّٰهُ عَلَیْهِ - مطلعش این است *

خاطری دارم پویشان چون سر زلفین یار
 سینه آتش فشان مانند حسن تابدار
 چهره کاهی چه رنگ عاشقان مستمند
 همچو چشم فتنه انگیزان تفتی بیمار و زار

و قصیده دیگر ایضا بمدح آن سرور بهمین بحر و قافیه با تجنیس قافیه -
 قصیده دیگر به تتبع قصیده استاد انوری که متأخرین اکثر تتبع نموده اند -
 مطلعش این است - قصیده *

تیره روزم بسکه من از ظلمت بد اختر
 پیش چشم من شها دارد فروغ خاوری
 بسکه رنجورم من از آسیب آلام زمان
 حفظ اندر کام من دارد مذاق شکری
 رشته اوضاع من گردیده سر تا سر گره
 تا بم از بس داده دست جور چرخ چنبری

و قصیده در مدح حضرت سید الشهداء علیه السلام در تتبع قصیده
 مشهوره خلاق المعانی کمال اسمعیل اصفهانی - و قصیده به تتبع مولانا فیاض
 رح در مدح حضرت امیر المومنین^۴ ه مطلعش این است - قصیده *

دمی که باز کنی از لب ای نگار گره
 بکار قند فروشان قند هزار گره
 من و صبا تو پویشان ممتاز و سر گردان
 خدای را مکش از زلف تابدار گره
 ز بسکه از پی داغ تو گشته ام بجهان
 فتنه است پهای من آزار گره

نه مزد مک بود آن دیده که در چشم
نگه بر او شده از طول انتظار گره
• و فقیر باین سیاق چند بیتي منظوم نمود *

صبا عشد چه از آن زلف مشکبار گره
زند ز شرم بفساف آهوی تثار گره
شمیم پیرهنِ یوسف است پنداری
کشاده است ز بندِ قبا نگار گره
نسیم صبح چه بوی بهشت روح فزاست
مگر ز چاک گردبان کشاده یار گره
مشام جان شود از نگهت تو عطر آمیز
ببوی طره کشائی ز دل هزار گره
مگر ز بوی تو در دیده است گلبنِ باغ
که بسته است ببار خود استوار گره
ببوی تست که در هر صباح فروردین
ز رخت غنچه کشد باد نو بهار گره
بیاد تست که آواز نغمه دف و نی
زند بباد بعنوان یادگار گره
رسید مرده وصل و هنوز میتـروسم
که نارسائی بخت افکند بکار گره
لبم ز هم نکشاید چه بلبل تصویر
دام ز بسکه بغضون خورده غنچه وار گره
فقیر نظم تو در نظم دیگران رسواست
چنانچه در صف لولوی آبدار گره

و دوزی در بعضی مجالس مفادمت ملا هادی این رباعی را بر فقیر خواند .

بر درگهت ایخسرو ارباب سخن قسمت شده چون ناصیه فرسائی من
از مکرمنت توقع آن دارم سازی بتخلصم تو مشهور ز من
و فقیر این رباعی بر خواند
• نظم •

ای تیر فلک تراست پیوسته بکیش برجیس کمان نهاده استت در پیش
آوازه زه ترا ز هر گوشه بلند قوأس بود تخلصت بیکم و بیش
و شیخ ابوالمفاخر زایرا را قصیده ایست مشهور مصدر بوصف طلوع
نیر اعظم که مطلعش این است .

بال مرّع بسوخت مرغ ملّع بدن
اشک زلیخا بر ریخت یوسف گل پیرهن
مفکّه صندوق چرخ گشت نکونسا باز
کرد برون مار صبح مهره مهر از دهن
صبح مسیحا نفس از ره بام آمده
سافر ز زمین بچنگ چون صنم سیم تن

و شعرای متاخرین بسیار تتبع نموده اند از آنجمله خواجو کرمانی و افتتاح بوصف طلوع و بعد از آن وصف خوب نموده - مطلعش این است .

قوطفه زر چاک زد لعبت سیمین بدن اشک ملّع نشاند شع مرّع لکن
صبح برآمد ز کوه دامی اطللس کسان چون نفس جبرئیل از گلی اهرمن
سالک دل یافته نگهت روح القدس چون نبی یثربی بوی اویس از قرن

و ملا هادی را در مدح حسنین صلوات الله علیهما قصیده طولانی است که اختتام بمدح حضرت امام رضا و یکی از سادات تصر نموده بر در وصف

صبح و شفق و طلوع و غروب - معانی بدیع و مضامین لطیفه بکار برده -

و فقیر نیز چند بیتى تتبع نموده *

رایت اقبال دوخت والی ملک ختن
راجة ظلمت شکست همچو سپاه پشن
باز بخود راست کرد حشمت افراسیاب
بیخبر از سمت چین زد بجهان تاختن
بیچون خود را از چه چرخ بالا کشید
تا کشد از پشت کوه تیغ بر این انجمن

فصل سی و هفتم

در سال شصت و هفت که منازعه محمد رضا خان و سید فرج الله اشتداد و زمان آن امتداد بهم رسانید انواع محنت و بلا در داخل و خارج ایفولا استیلا یافت - و فتنه برپا شد - و جمعی بسیار از معارف و غیره ناچیز گردیدند - از آنچه میرزا عبد الله سابق الذکر اضطراراً بسمت بختیلری مسافرت و در آنجا مریض شده معاودت نمود - و بسهل فاصله وفات یافت - و میرزا ابراهیم برادر میرزا عبد الباقی در اثنای محاربات باسیب گلوله مقتول گردید - و حاجی نظر علی فقیره را برادر او خواجه ابو الحسین باغواى معاندان مقتول نمود - و حاجی محمد بن ملا کاظم بمعاندت سید فرج الله احداث فتنه نمود - و حاجی محمد و حاجی محمد علی و ملا رفیع الدین پسر او هر سه در آن فتنه بقتل رسیدند - و باز ماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر و خانه ایشان بتاراج حوادث هبأ منثور گردید - و آنچه اموال و ذخایر و ودایع در آنجا بود همگی بتلف رسید - و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی جهت تسکین فتنه واسطه شده رفت و آمدی برای اصلاح می نمود - آخر الامر بتهمت موافقت آنطرف مقتول گردید - و این فتنه بعربستان سرایت نموده تمامی طوایف آل خمیس و بنی لام و غیرهم از حدود بغداد الی بغداد در محال دهن و تبعه جمعیت نموده - و الی جایگاه برفاقت اعراب حویره

نیز با ایشان طریق موافقت پیمودند - و باین تقریب تمامی محصولات صیفی آنحدود بتلف رسید - و قری و دیهات خراب گردید - و اکنون که آخر سال است نیز همان جمعیت در محال بدزفول است - و محصولات در معرض تلف در آمده - و شیخ سعد آل کشیر در حوزه محبوس میباشد - عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عُدَّة - و ایضاً در این سال نواب سلطان حسین میرزا که در میان طوایف بختیاری بود از علی مردانخان بختیاری انحرافی بهم رسانید - و علی مردان خان استشمام این معنی و پیش دستی نموده از نور بصر او را عاری ساخت - و رخصت انصراف بهر جا که خواسته باشد ارزانی داشت - و سلطان حسین میرزا بدزفول آمده روانه نجف اشرف گردید - و باندک زمانی فتنه در بختیاری سنج یافت - و علی مردان خان بقتل رسید - و ایضاً در این سال محاربه عساکر افغان و زند و بختیاری در حوالی بلاد بروجرد واقع شد - و باین تقریب قصبه خرم آباد و بروجرد و نهاوند و محال قریبه همگی پایمال و اهالی آنجا را بطمع مال انواع زجر و نکال نمودند - و برسید محمد شیخ الاسلام خرم آباد مصادره و مواخذة و تعذیب بسیار واقع شده تا آنکه بلطایف الحیل خود را مستخلص و با اهل و عیال افغان و خیزان قاصد دزفول گردید - و در عرض راه بسبب آسیب آن صدمات بجوار رحمت آلهی رسید - و ایضاً در این سال متفرقه عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردیده بودند و از اولیای دولت رومیه تا آن زمان بانواع مکرمات و مراعات که لازمه طبع خردمندان غریب فوار است معزز و محترم بودند بسبب سعایت بد نفسان مورد مصادره گردیده مبلغی کلی از ایشان باز یافت - و در کمال مدلت و خالی ایشان را از آن حدود اخراج نمودند - و از آن جمله بود سلطان حسین میرازی مذکور که باتفاق بسیاری از اهالی اصفهان و غیرهم وارد هضره گردیدند - و ایضاً در

اواخر این سال راقم حروف از طولِ نزاع و جدال و امتدادِ حرب و قتال نهایتِ
 کم‌دوریت و ملال بهم رسانیده بقصد تفرّجِ غموم و تسلیهٔ کروب و هموم اختیار
 مسافرت و از راه دورق روانهٔ بصره گردید - و در اثنای طریق شیخ عثمان بن
 سلطان بن ناصر کعبی را که از نَجَبای روزگار و اکابر فرخندهٔ آثار است ملاقات
 و حسب التکلیف او چند روزی در محلّ اقامت او توقف و بعد از آن
 روانهٔ حضور شیخ سلمان برادر او که بسوابق صداقت اختصاص داشت گردید -
 و از آثار عظیمهٔ او بندی است که بر رود گرن بسته و بچوب ونی و خاشاک
 بنحوی آن را مضبوط و محکم نموده است که کار گذرانِ شوشتر بسنگ
 و ساروج نتوانند نمود - و الحال مدار آب‌آمیِ جمیع محال قریبه بر آن است -
 و آنقدر فخلستان و مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در آنجا منجمد شده
 و رعایا و زارعین از اطراف مجتمع گردیده که در ازمنهٔ سالفه هرگز نبوده -
 و حسن سیاست شیخ سلمان بعدی است که در محال تصرف او درد
 و قطاعِ الطریق وجود عفا بهم رسانیده است - و اگر ضعیفهٔ اعمی طبقی از
 طلا بسر نهاده در شب تاریک از دیهی بدیهی رود اُحدی متعرض حال او
 نمی‌تواند شد - و باحکام و اعیان بصره طریقهٔ موافقت و مسالمت پیموده
 اکثر اقطاعیات و اربابان آن حدود بلا منازع در تصرف او میبایشد *

فصل سی و هشتم

ملا هادی قواس که باقتضای طبع دقیق همواره نکات ادبیه را در مقام
 تحقیق و تفتیش است روزی در بعضِ مجالسِ موانست بتقریب سوال
 از فرق مابین لغزو معما - و الینکهٔ ثانی اشارهٔ باسم است و اول بمستی از
 معنیات مولانا شرف الدین علی بزدی سخن میراند و آخر الامر این قطعه
 بر خوانده

معبتهی خوش داشتندی با حکیمی نامدار
 کاملی از دانش اندوزان یونان یادگار
 گرد طاق حجره اش اجزای گردون منتقش
 زبر سقف کرسیش اجزای دایره را مدار
 مرسلی مانند موسی صاحب الواح آمده
 بر در غارش چه احمد عنکبوتی پرده دار
 مریم آسا گشته امش بیوقای حامله
 طفل او عیسی صفت در مهد خود حکمت گذار
 گاه معراجش چه عزم ارتفاعی شد بر اسب
 نعل بندد از بشیزی یا ز فلسی استوار
 حکم او در باب اعمال نجومی متبع
 رای او در فصل احکام ریاضی مستشار
 کرده استفسار اسرار سپهر از حدس او
 فاضلان در هر زمان و کاملان در هر دیار
 زو تفحص کرده صوب قبله و وقت صلوة
 مفتیان خطه دانشموری لیل و نهار
 طبع او مایل بمركز روی او سوی محیط
 داده اصحاب یمینش اختصای بایسار
 تا ز یک چشمش نتابد نوره در چشم دگر
 در نیابد هیچ و باشد نور چشمش مستعار
 دور بینی بی بصر بسیلر دانی بیخبر
 ز است قولی بی زبان گردون و شی بی هوشیار

گو رقم زن سطر بالا را در آب از زیرکی
 گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار
 افتخار او بیان باشد که گه گاهی مگر
 هست دست آویز خدام خدیو کامگار
 خسرو گردون سیر اسکندر برجیس قدر
 هرمز بهرام کین جمشید خورشید اقتدار
 داور دوران مغیث الدین و الحق کاتب
 خاک درگاهش کند در چشم گردون سرمه وار
 ماه اوج پادشاهی شاه ابو الفتح آنکه هست
 آفتاب عدل پرور سایه پروردگار
 خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کاسمان
 هست قصر قدر او را غرفه از صد هزار
 آنچه در اوصاف شاهان جهان گفتند هست
 رمزی از نعت جلالش بر سبیل اختصار
 آسمان بر داشت اسطراب مهر و مهر نیابت
 ارتفاع نیر قدرش کزو شد شرمسار
 تا شود هر ماه اسطراب گردون زورقی
 ماه جاهش باد افزون بر سپهر افتخار
 و فقیر چند بیتي بهمین سلیق منظوم و در ذیل آن مرقوم نمود *

ای دمت مانند انفس مسیحی روح بطش
 وی فروغ صبح صادق از جبینت مستع
 آن حکیمی را که با او داشتی خوش صحبتی
 او سر اخلاص بودم سالها خدمتگذار

حَجَره اش مقصود دلها همه چه مکرابِ حرم
 کرسیش چون منبرِ اربابِ تقوی استوار
 روزنش چون سرِ پاگان مطلعِ انوارِ غیب
 لبه اش از نور حق چون جبهه شب زنده دار
 منظرش چون باطنِ روشن ضمیران بی خلل
 جوهرش پاک از عرض هم چون زرِ کامل عیار
 حلقه اش اربابِ ایقان را قوی مستمسکی
 عروة الوثقش خالی ز انفصام و انقطاع
 هیکی از بهر تسخیرِ کواکب بی نظیر
 پیکری فنِ طلسماتش یکی از صد هزار
 که مجرد که چه درویشان بپوشد جبهه
 که نهد اکلیل بر سر چون شهبانِ تلجدار
 میخ و دام و رشته اش همراه در هر جا که هست
 تا کند مهر کسان مرغانِ معنی را شکار
 هر زمان چون قرعۀ رمال دارد لیتی
 انقباضاتش فزون از حد چه وضعِ روزگار
 که کند میلِ بلندی که رود زیرِ زمین
 چشمه ساران یابد از فیضش بعالمِ انفجار
 که چه بازیگر بیک جستنِ رود بالای کوه
 لمعة العینی نرود آید بدیوار از منار
 هفت توام در قرار امش از روح القدس
 هر یکی باشد بقلیمی ز عالمِ شهریار

گه یکی زین جمله بر آفاق مستولی شود
 هفت اقلیمش بزیر حکم ذی القرنین وار
 گه چه احمد بر فراز عرش میفزاید براق
 بهر امت تا کند اسرار دانش آشکار
 گه چه اسکندر کند طی صفحه روی بسیط
 فرسخ و میل و ذراعش را درآرد در شمار
 گه چه ادريس است جایش فوق هفتم آسمان
 نی بهر رخ چارمین عیسی صفت گیرد قرار
 حق او دانند چون منصور اصحاب الیمین
 میدرآویزند اصحاب الشمال او را بدار
 صد چه ابراهیم سلطان از سلاطین جهان
 میکند از فیض دست آویزی او افتخار
 جمله شاهان چون گدایانند در کویش فقیر
 سوده بر درگاه او روی سوال و افتقار

فصل سی و نهم.

در شهر جمادی الاول طفل رضیع یکساله را که آزار سعال داشت مادر
 او جهت استعلاج نزد حکیم طاهر بن حاجی نعمت الله طیب که احذق
 اطباء بلد بود برده - و در اثفائی که حکیم متوجه آن طفل و پریشی احوال او
 می نمود شروع بسعال نموده - و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعه لحم
 متشکل بشکل حیوانی از حلق آن طفل بیرون افتاد - و سعال فرو نشست -
 و بسبب غرابت این امر حکیم آن اشکال را برداشته در میان ظرفی گاه
 داشته بولم و روز دیگر بجهت تماشا بخانهها میگردانیدند - تا آنکه نزد فقیر

آوردند که هم مشاهده و هم اگر از اسباب و علامات آن علمی داشته باشد اخبار نماید - فقیر که ملاحظه نموده دو تا از آنها که کوچکتر بود بسبب دست بدست بسیار مضمحل و اعضای آن درهم شکسته شده بود که تشخیص نمی شد - و یکی دیگر که بزرگتر و اعضای آن بحال خود باقی مانده بود شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه و شکم و خصیه و پا و دم و انگشتان و ناخنهای آن همگی برقرار و ظاهر بود - و شکم آن نسبت ببقای جثه بزرگ و دم آن دراز و باریک و پوز آن دراز بود مانند سگ گرگ - و طول از گوش تا دم بقدر انگشت سببه طولانی بود - و چون فقیر همچو چیزی در کتب تواریم قدیمه ندیده و از حکایات سلف نیز نشنیده بود نهایت آنچه در آنوقت بخاطر رسید این بود که ماده تکون همچو چیزها همان ماده تکون کرم معده است - که رطوبات بلغمیه غلته که در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل آنها عاجز باشد بسبب طول مکث و حصول استعداد صورت حیوانیتی بر آنها حاصل می شود * و در بعض کتب معتبره مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفی را در مرض موت عقرب در جوف بهم رسیده بود - و حاذقی بطایف الحیل یکی از آنها از ممر حلق او بیرون آورد - و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر نیست - و سنوح این مقوله امور خارق عادت از جمله علامات رذیله و فالهای مذموم است - زیرا که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سرحد اعتدال است - و اوضاع علوی که سبب این قسم تأثیرات در عالم سفلی گردد مقتضی تغییر عادات خلائق و حصول زیاده نقصان در رسوم معهوده مستمره خواهد بود - و این معنی باعث حصول خلف و شقاق - و فقدان التیام و اتفاق - و صدور فتنه و فساد - و خراب بلاد و ضرر عباد - و کثرت تفرقه و آشوب - و بسیاری معارک و حروب - و تسلط اذلال و اجلاف - و ضعف حال عظماء و اشراف خواهد بود *

حکایت دخترکه در شب زفاف پسر شده

چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در محل قمشه اصفهان دختری را که بسن پانزده سالگی بود خواستند بشوهر ببرند - در شب زفاف دفعه در زهار او خارش عظیم پیدا شد - و هرچند میخارند زیان میشد تا آنکه از کثرت خاریدن بشره او خراشید و ذکر و خصیتین از آن موضع بیرون آمد - و بفاصله دو سه روز ریش در آورده از پس پرده انوثیت بیرون افتاد - و کلاه رجولیت بر فرق نهاد - و در آن سال پادشاه عصر از لباس حیات عاری و انواع هرج و مرج طاری گردید - و همین قسم اثر برزائیدن ایسترنیز بتجربه رسیده - و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیت حق تعالی بتغییر نعمت ایشان قرار بگیرد - چنانچه مضمون صدق مشهور آن *اِنَّ اللَّهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتّٰی یُغۡیۡرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ* مبنی از آن است - اولاً باظهار بعض آیات موحشه علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهب و نیارک و ذوات الاذئاب و یا بعض غرایب ارضی مانند زلزله و خسف و سایر خوارق عادات ایشان را تخویف و انداز و او مقدمات غضب و استحقاق سخط اخبار می نماید - تا بدعا و تضرع و تصدق و توبه و انابه و استغفار آن را از خود دفع نمایند - چنانچه برگار ناهنجار خود اصرار ورزند و از وخامت افعال قبیحه نیندیشند بمودّای *فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ* حاجت بر ایشان تمام شده باشد - *رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنۡفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغۡفِرۡ لَنَا وَ تَرَحُّمًا لَّکُنۡنَا مِنَ الْخٰسِرِیۡنَ* - و چون سیاق سخن باینجا کشید و حدوث این امر غریب بمشیت ربّ العالمین مستند گردید دیگر بحث از سبب و علامت بروز طبعیمین ضرور بلکه میتواند بود - که مشیت قادر مختار تعالی شانه دفعه تعلق گرفته - و بجهت اظهار قدرت بدون ماده و مدت از عتد عدم بسرحد

وجود آورده باشد - و بسا عجایب و غرایب که دست فکرت حکیم از رسیدن به حقیقت آن قاصر - و نظر فیلسوف از ادراک چگونگی آن خاسر است همه روزه از عالم غیب جلوه ظهور می نماید - و ابواب عبرت بر روی ذقیقه شناسان رموز حکومت میکشاید - و نوای آلا له الخلق و الامر بکوش هوش ارباب معرفت میسراید *

ز ابر آورد قطره سوی یم ز صلب آورد نطفه در شکم
از آن قطره لولوی لاا کند وز این قامتی سرو بالا کند
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ *

فصل چهارم

ذوالفقار بیگ بن محمد حسین بیگ بن عیسی خان بن ذوالفقار
خان از جمله امیرزادگان قدیم این ولایت در اوایل حال در اردوی معلی
بود - و در دارالسلطنه اصفهان و سایر بلاد عجم تهذیب اخلاق بر وجه اتم
نموده - در ایام دولت نادری برفافت مصطفی خان ایلچی بسفارت روم
مامور گردید - چون آن بساط برجیده شد با اهل و عیال بمشاهد مشرقه عراق
عرب انتقال نمود - و در اوقات مجاورت آن اماکن فیض موطن بصحبت
بسیاری از اهل الله رسیده - و از برکت مجالست ایشان بانواع فیوضات
بهره مند گردیده - و همواره بموانست دردمندان راغب - و صحبت فقرا را
طالب - و صفت ستوده درویشی بر طبعش غالب میبشد - و الحال چند
گاهی است باینحدود ارتحال و بلدة طیبه دهنول را که از عوارضات مرافات
فدري ایمن تر بود مسکن قرار داده - و امور زندگی را بمقتضای و من بقول
علی الله فهو حسبه بکفایت احکم الحاکمین مقرر نهاده - و گاهی بنهریک
دواعی التغات شوق گزینان حاجتمندان را مینوراد - و ساخت این

بلد را پنور قدوم مسرت لزوم منور میسازد - آئینه ضمیرش از رنگار اقدار پاک -
و ذهنش در نهایت لطافت و حسن ادراک - سخنش بسیار متین - و شعورش
بغایت پسندیده و دلنشین - روزی در بعض مجالس صحبت این غزل
مشهور از خواجه حافظ خوانده میشد *

دل میرو ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

و ذوالفقار بیگ غزل‌های متعدد از مولانا جامی و سایر متأخرین شعرا
که بخاطر داشت میخواند - و در وصف غزل خواجه و ممتاز بودن آن مبالغه
بسیار نمود - خصوصاً در خلط عربی بفارسی که در بعض ابیات این غزل واقع
شده - و خواجه این صفت را بسیار بکار برده و از جامی نیز بسیار واقع شده
است - و فی الحقیقت باعث خلوت سخن و طراوت کلام و نشاط روح
و انبساط ذهن می شود - نهایت کار همه کس نیست - یا کسی باید که
مانند حافظ از مبداء فیاض نفس رحمانی باو مدد رساند - یا کسی همچو
جامی اکثر عمر خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند - و دیگران
که کرده اند غالباً از خلل لفظی یا معنوی مانند بعض اعرابی و تقدیم
و تاخیر بيموقع و رکاکت معنی و کثرت تکرار و تنابع اضافات و سایر وجوه
منقصت خالی نباشد - و باین سبب زیکان بر ایشان نکته گرفته اند - و کسیکه
از عربیت خود خاطر جمع نداشته باشد بمدلول

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعْهُ وَ جَاوِزًا إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ .

اولی آنست که احتراز از آن لازم شمارد - و خود را در معرض سهام
طعن و شتم ظریفان ندارد - و این مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلکه
در کلام منثور هم جاری است - و از منشیان که هاز علوم بلاغت کم مایه
بوده اند خطاهای بسیار بوقوع پیوسته - و اقتباسات نا مناسب کرده اند که

باعث سماجت معنی گردیده - و پاره سخن از این مقوله در آن مجلس گذشت - در مجلس دیگر فقیر این غزل را معروض ساخت و معزّی الیه نظر قبول بر آن انداخت •

غزل

يَا حَيْرَةً بِبَجْدٍ لَمْ يَرْقُبُوا الْجَوَارِدَ
صَبْرًا عَلَى حَقَاكُمُ ضَيَعْتُمُ الدَّمَارَ
افروخت صبح پیری شبهای وصل بگذشت
وَاهَا عَلَى لَيْالٍ بَيْنَنَا مَعَ الْعَدَاوِي
پایمغان سحرگه بر کوی ما گذر نکرد
دستی ز باده افشاند بیدار کرد ما را •
کي بیدلان شعوری می غایبان حضوری
فَاحَ الصَّبَا وَ أَنتُمْ لَمْ تَكْسِرُوا الْخُمَارَ
در بزم سرخ رویان فقر تو رسیده ایست
گیرم که داری از بر دستور کیمیا را
این خرقه نمودار خلعتی نباشد
خالی نسازی از دل از خارِ خدا
دل بیصفای مشرب بی بهره است از غیب
آلوده چند سازی جام جهان نما را
از دست رفتگان را نوق • بقا نباشد
آری به از بهار است رنگ خزان حنا را
عمر فقیر آخر ضایع بگفتگو شد
بگره نکرد خوشنود نی خلق نه خدا را

فصل چهل و یکم

ملا عبد الکریم بن مولانا نظر علی بن محمد امین زجاجی سابق
الذکر که مدتها در بلده نهاروند مقیم و از آنجا بسایر بلاد عراق عجم مسافرتها
نموده بود بعد از انقلاب اوضاع آنحدود بمضمون کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلَیْ اَصْلِهِ
ببلد قدیم خود معاودت نمود - و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان
و ارکان و علما و ادبا و امرا و شعرا و فقرا رسیده - و از هر گلبن آن گل که رعنا
تر بود چیده - فطرتش بلند و طبعش ارجمند است - و این غزل از اوست *

غزل

شعله وادی ایمن دلِ غم پرور ماست
نور آئینه خورشید ز خاکستر ماست
خلعت عشق تو با ما نبود امروزی
جامه داغ تو از روز ازل در بر ما ست
تا نغز آید ز خون دلِ ما تند نشد
برش خنجر بیداد تو از جوهر ما ست
صفحه سینه ز داغ تو مسجل کردیم
وارث ملک جنونیم و همین معطر ماست

وله ایضا

از مرغ سحر دوش شنیدیم نوائی
ناید ز گلستان جهان بوی وفائی
خود سوختگان را چه غم از شعله آه است
ترسم که تند آتشی از ناله بجائی

خاریم اگر در نظمر مردم عالم
 صد شکر که هرگز نخلیدیم بیانی
 • نطرت بعثت ناله و افغان هفتری نیست
 از دل شدگان کس نشنیده است صدائی

و این غزل از خواجه حافظ است *

بلبی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
 و اندران برگ و نوا خوش ناله‌ای زار داشت
 گفتمش در عین وصل لای ناله و فریاد چیست
 گفت ما را جلوه معشوق در اینکار داشت
 یار اگر نشست با ما نیست جای اعتراض
 پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت
 در نمیگیرد نیاز و عجز ما با ناز دوست
 خرم آن کز نازنینان بغتت برخوردار داشت
 خیز تا برو کلک آن نقاش جان افشان کنیم
 کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
 گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
 شیخ صنعا خرقه رهن خانه خمار داشت
 • وقت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر
 ذکر تسبیح ملک در حلقه زار داشت
 چشم حافظ زیر بام قصر آن عالی جناب
 شیوه جنابه تجرّی تعنها الانهار داشت

و این غزل را موزون طبعان کتب بسیار نموده اند - و مطلع غزل ملا عبد الکریم این است -

چشم مخمور ز دلِ عشاق را افکار داشت
عالمی را مضطرب احوال این بیمار داشت

میر سید محمد شفیع ناطق نیز تتبع نموده - و این سید محمد شفیع بالأصل از سادات اصفهان و والد او میر سید علی بهندوستان انتقال نموده - و میر سید محمد شفیع در بلاد دکن متولد و در آنجا نشو و نما یافته - و با شیخ محمد علی حزین در دارالخلافه شاه جهان آباد رفیق و ندیم بوده - و بقصد زیارت عتبات عالیات وارد بمبیره و از آنجا بقصد تحصیل علوم دینی روانه این بلاد گردیده - در کمال سلامتی نفس و استغذای طبع و تعفف و قناعت بتحصیل مشغول و از صحبت ابتدای زمان باقصی الغایه متوحش و ملول است - و قدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران و در سرعت نظم مسلم امثال و افران است - و شعر او در اغلب بتتبع حافظ شیراز است که از سایر شعرا بجهات عدیده ممتاز است - و حافظ را غزلیست که مطلعش این است *

عمر بگذشت به بیخه‌های و بوالهوسی

ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

و مطلع ناطق این است -

نکند اهل هنر هیچ بدنیا هوسی

پنجه باز نشد و بشکار مگسی

راه بیهوده عیب این همه هر سو مشتاق

خدمت پید مغال کن که بجائی برسی

و فقیر هر دو غزل را تتبع نموده -

محتسب امروز با غوغا که در بازار نداشت
 رو بمسجد کرد و دل در خانه خمار داشت
 وسعتی کوتا بیکجا جمع گردد کفر و دین
 شیخ منعمان در بغل هم سبکه هم زَنار داشت
 قصه منصور باشد شهر آفاق و بس
 عشق در هر کوچه صد زیسان کسان بردار داشت
 در طریقت میکند خارِ مغیلان کار گل
 دوش آن فرسوده پا در سر هوای یار داشت
 دست گلچیزان بیغما میبرد هر جا گلی است
 گل برویش باغبان دانسته ما را خار داشت
 شهرت سر بازی فرهاد از شیرین بود
 ورنه عشق بیمروت کشتگان بسیار داشت
 از شهادت می طپید از دوش دل معذور دار
 یار آنجا بود و دل یک لحظه با جان کار داشت
 صورت حق را اگر در خود ندیدی دور نیست
 نیست تقصیر کسی آئینه ات زنگار داشت
 دور بلش کن ترانی شد زبان بند کلیم
 ورنه هر برنا شبانی لاله دیدار داشت
 آگهیان سرا زنفد از ننگ سلطانی فقیر
 تلک ادبم ز تاج پادشاهی علو داشت

ایضا

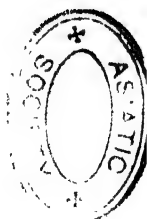
گرچه در راه طلب گرم روانند بسی
 نرسیدند بمقصود مگر چند کسی
 دل آزاده نداری تو کجا کعبه کجا
 که بسر منزل غفلت تو رهین هوسی
 شعله طور تجلی بقرار اند هنوز
 کو کلیمی که از آن کوی بیارد قبسی
 رنج شب میشود باعث آسایش روز
 دوش این نکته شنیدم ز زبان جرسی
 گرچه ناقابل از فیض تو مایوس مباش
 جهد کن بلکه اجابت بشود ملتسمی
 بیخود آمدی از اوج سعادت بعضی
 تو همائی عبث اینقدر بفکر قفسی
 دل ارباب صفا را چه غم از غمّازان
 بعصر را کی بود اندیشه هر خار و خستی
 پند در پرده دهد نی دل آگاهان را
 تاز خود برگ نریزی بمقامی نرسی
 رو کن از دار خلائق بفضای ملکوت
 تو غزال ختنی چند بقیّد رسنی
 سهل باشد غم نقلی که نه خوردی تا چند
 بر سر از حسرت آن دست زنان چون مگس
 هر طرف می نگرم مرده دلانید فقیر
 کاش میبود در این عصر مسیحا نفسی .

فصل چهل و دوم

یوزی در بعض مجالس مؤانست از کذاب تذکره دولتشاه سمرقندی
در احوال ملاحسن کاشی قصه از کرامات حضرت سید الوصیین صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
خوانده شد و فقیر را رغبتی بنظم آن قصه افتاد و این قصیده را منظوم
نموده •

قصیده در معجزه حضرت امیر المومنین که در
عالم رؤیا جناب ملا حسن کاشی را صلّه
شعر مرحمت فرمودند

تا بکـی شوریده حالی در هوا می آن و این
غافل از اندیشه احوال روز واپسین
چند جان را بسته و اژونه در زندان تن
چند خود را در سرای بیخودی داری رهین
چند کشتی کرده انگـر بگرداب بلا
بخر پر آشوب و ره دور و نهنگان در کمین
چند کارت بگرد در کار دنیا مختلف
ز آمد و رفتش گهی خوشحال و گه باشی غمین
بر در ارباب دنیا چند از روی ادب
میکنی گردن کج و قامت خم و سر بر زمین
چون کدایان چند بر درگاه هم لات و منات
بهر مشتی سیم و زر فرسوده میداری جبین
می پندوی صد هزاران رفیع تر تحصیل مال
• حبه حبه میکنی جمع آوری چون خرپشه جبین •



باورت هرگز نشد این ملحد کج اعتقاد
 اینکس حق سبحانه ارزاق را باشد ضمیم
 آن خداوندی که رزق را فراوان می‌رساند
 در رحم بی زحمت آن و قتیکه بودستی جنین
 بعد از آن آماده در پستان مادر چشمه سار
 شیر نوشین با هزاران رافت و ذرق حنین
 آرزوها در دلت باشد بسی دور و دراز
 می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کمین
 نیست مکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه
 در مجالس تا شوی از همگان بالا نشین
 در امور دین شعورت پست ذهنت کور و کج
 در فن دنیا ضمیرت روشن و رایت رزین
 پای سعیت لنگ و سنگین بنیر در راه خدا
 در ره شیطان سبک رفتاری و چابک تکیس
 که بفکر عشرت و طنازی و عیش و هوس
 که بحرف خط و خال و چشم و زلف عنبرین
 که بوصف دلبر شیهرین لقا سر تا قدم
 عارض و موی و میان و ساعد و ساق و سرین
 گفتگو تا کی ز ابروی کج و بالای راست
 نرگس مست و لب لعل و عذار آتشیس
 که بدرق صحنیت یاران و گلگشت چمن
 با شراب و شاهد و نقل و گلاب و انگبین
 که بخفت مؤمنان آلوده میسازي دهن
 بیگناهان را بناحق پاره سازي پوستین

می نفوشی آب تا ساقی نباشد دلپسند
 یا نباشد کاسه همچون کاسه فغفور چین
 می نفوشی تا قبا دیبا نباشد زرنگار
 یا نباشد جامه نرم و نازک و ابریشمین
 می نغوابی تا نباشد بستر کمضا و نعم
 یا نباشد دست در آغوش یار نازنین
 می نیینی غیر عیب مردمان بی خلل
 کاش میدیدی بخود بکوه بچشم عیب بین
 نشنوی غیر از صدای نغمه و آواز نی
 یا حدیث غیبت روشن دلان پاکدین
 عمرت از پنجه گذشت و فکر دنیا میکنی •
 از شراب بیخودی تا چند مخموری چندی
 موی رخسارت سفید اما ببالا می برند
 نامه هایت چون خط مشقی کرام الکاتبین
 لاف آیمان میزنی اما نکردی بهر حق
 سجده از روی اخلاص و سر صدق و یقین
 یکقدم نهاده هرگز تو در راه خدا
 می نپویی جزرة بيشرمي و بیداد و کین •
 گاه گاهی گر بمسجد میروی سازی نخست
 دور باش از پیش و از پس از یسار و از یحیی
 بنده نفسی و یارت دیو گیرم در نماز •
 بر زبان گوئی دروغ آياک تعبّد تستعیی

دست حاجت گر بدرگاه خدا سازی دراز
یا برائی رزق باشد یا برای هور عیس
میکنی مانند کشری کاخ ایوان را بلند
میکنی همچون شهبان اسپان تازی زیر زین
میگذرد عاقبت بر مرکب چوبین سوار
میرساند بت بملکگاه تو زیر زمین
با هزاران حسرت و غم میگذرد سرنگون
گیرم این هر هفت اقلیمت بود زیر نگیس
بهر وارث خانه و اسباب و مال و حال رفت
بهر تئوزر و وبال و خزی میماند همین
وای بر حالت نگردد گر شفاعت خواه تو
در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین
آنکه منشورش بدست قدرت حق خود نوشت
مطلع صبح ازل بر پایۀ عرش پرین
آنکه فضلش در جهان روشن تر است از آفتاب
بر موافق بر مخالف بر کپین و بر مهین
آنکه حقش بر گزید از جمله خلقان از نخست
بهر امت تا بود بعد از محمد جانشین
بنده از بندگان درگش رضوان خلص
مالک از خیل غلامان است مملوکی کمین
کاشف اسرار دانش وارث علم نبی
ا همان روزی که بود آدم میان ما و طین .

بهره مند از فیض او هم انبیا هم اولیا
 مستفید از علم او هم اولیای هم آخرین
 طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح القدس
 ریزه خوارِ خوان او هم سابقین هم لاحقین
 خواجه دولتشاه اوزبک در کتاب تذکره
 قصه از شاهدین کرده حکایت این چنین
 مفتخر کاشان و آمل حضرت ملا حسن
 آنکه بود از ملاحان پیشروای متقیان
 بعد طواف کعبه و آرامگاه مصطفی
 کرد آهنگ طواف مقتدای مهتدین
 تا بمقصد چون رسید آن مومن پاکیزه رای
 رو بمرقد کرد و خواند از سینه این فرد گزین
 ای ز بدر آفرینش دهنمای اهل دین
 وی ز عت ملاح بازی تو روح الامین
 در همان شب حضرت شاه ولایت جلا را
 دید در رویا که با او از سر لطف و حنین
 عذر خواهی میکند میگوید ای کاشی ترا
 هست در شرع کرم بر ما دو حق مستبین
 آن یکی حق ضیقت آن دیگر جلدوی شعر
 گامدی از راه دور و مدح گفتی آفرین
 منعمی بر بصره مسعود بن ابلح نام او
 خواجه از اهل ایمان است مشهور و مهین

نزد او پیغام ما را بر بگو بعد از سلام
 کشتیت. در بحر عمان بود چندی قبل از این
 نوبتی از رستخیز بحر شد مشرف بفرق
 کشتی و اموال کشتی از رخیص و از ثمین
 نذر ما کردی زر خالص ز مالت یک هزار
 ما در آوردیم هم دست مدد از آستین
 کشتی و اموال کشتی سالم آمد در کنار
 صد هزاران محمدت لله رب العالمین
 باید اکنون مال نداری را مهمسازی کنی
 میستان ای کاشی آن مبلغ از آن مرد امین
 بامداد از آن مکان ملا حسن شد رو برو
 تا حضور خواجه مسعود آن بزرگ پاک دین
 چون بگوش او کشید آن گوهر پیغام شاه
 در کشاد و گفت و طبتم فادخلوها خالدین
 خوش دمی ایندم که آید از نسیمش بوی جان
 چون صبا گارد شمیم از گشت زار یاسمین
 خیر مقدم مرحبا ای قاصد فرخنده پی
 راست پیغامی بدادی از امام راستین
 آنچه گفتی سر بر صدق است و حق ست و درست
 لیک ای کاشی بذات پاک یزدان یمین
 کین سخن را هیچکس دانا نبود الا خدا
 ز آنک این را از دلم هرگز نشد بآب قرین.

هیچ مخلوقی نبود آگه از این سر نهان
غیر سر الله مولانا امیر المومنین
آن زر ندی بشاعر داد و در شکر قبول
خلعتی افزود و خود در زیر مفت شد رهین
بعد از آن رخت زیارت بست و بس همراه برد
دعوت نعمت فراوان در ره سلطان دین
ای خوشا آن مؤمن روشن ضمیر پاک دین
کش بود سر امیر المومنین یار و معین
ای بسازین گونه باشد معجزات از آن جناب
شهره از هفتم زمین تا آسمان هفتمین
يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ يَا سَيِّدِي يَا مَوْلِي
يَا دَخِيْرِي يَا وَلِيَّ اللهِ يَا كَهْفَ الْحَصِيْنِ
يَا غِيَاثِي اَذْهَبْنِيْ شِدَّةً اَوْ كُرْبَةً
يَا رَجَائِيْ عِنْدَ عُسْرِ الْعَالِ يَا حَبْلَ الْمَتِيْنِ
شَابُ فَوْدِيْ وَ اَنْقَضَى عُمْرِيْ وَ قَلَّتْ حِيلَتِي
وَ الْخَطَايَا اَثْقَلَتْ نَفْسِيْ يَا اَمَانَ الْخَائِفِيْنَ
يَا ظَهِيْرِيْ يَا عِصَامِيْ يَا مَلَانِيْ اِنَّهُ
اَخْلَقْتَ وَجْهِيْ ذُنُوْبِيْ يَا مَعَاذَ الْعَانِدِيْنَ
يَا عِمَادِيْ يَا سَنَدِيْ اَنْتَ مَصْرُوْدِيْ فُكْنِيْ
لِيْ شَفِيْعًا عِنْدَ رَبِّيْ يَا شَفِيْعَ الْمَذْنُوْبِيْنَ

شکوه ها از دست خود دارد بدرگاہت فقیر
 دست گیر و دار خواهش با امیر المومنین
 ای خوش آنروزی که آید در لب کوثر بعشر
 تر زبان در خیل مداحان بود این کمترین

فصل چهل و سوم

روزی در اثنای صحبت ملا هادی قواس این غزل از میرزا صلیب
 بر خواند *

نه امروز است سودای جنون را ریشه در جانم
 بچوب گل ادب کردی معلّم در دبستانم
 عزیز مصرم امّا در فرامش خانه جا هم
 گل خورشیدم امّا در کنار طلق نسیانم
 ز من سنجیده وزن عالم و سنگ است رزق من
 همانا من در این بازار پر آشوب میزانم
 لب افسوس اگر غافل بدندان آشنا سازم
 دو چندان می بُرد مقراض قسمت از لب نانم
 چنان معوم که اشک شور در چشم نمیگردد
 قیامت گر نمکدان بشکند در چشم حیرانم
 نمی افتم چو اسکندر بدنبال خضر صایب
 من آن خضرم که آب روی باشد آب حیوانم
 و بعد از آن از خود این غزل گنجانید *

ز اسباب تعلّق گرچه من برچیده دامانم
 نشانی از محبت میدهد چاک گردانم

گرفتم دامن اهل جئون را بهر آسایش
 نشان دادند سوی کوچه بند سنگ طفلانم
 بتکلیف و تکلف رغبتم گر نیست معذورم
 فقیه شهر میداند من از صحرا نشینانم
 نمیباشد بلوح خاطر من حرف دگر باقی
 بجز حرف محبت هیچ تعلیم از دبستانم
 مرا گر معصیت اندوز میدانی توای زاهد
 بِحَمْدِ اللَّهِ که از لوثِ ریا پاک است دامنم
 دل صد پاره دارم برونِ برگ گل قواس
 چه باشد حاجت گلگشت اندر باغ و بستانم

و فقیر نیز چند بیتي تتبع نموده *

نیم محسود ابنای زمان نی از عزیزانم
 نیم یوسف نمیدانم چرا در چاه و زندانم
 چنان فرسوده هر عضو درین سر منزل حسرت
 که وقت حیرت اکنون میگرد انگشت دندانم
 بود صیت هنرها سَنَکِ مقنطیس آفتها
 خوشا احوال کم نامی من از شهرت پشیمانم
 نشد یکذره روشن خانه ام از تفکیر روزن
 کشاد از سیل غم دهم که آخر ساخت ویرانم
 بود بعضی سیاهم سرمه آوازه عشرت
 ببرز گل خراشد بانگ بلبل در گلستانم
 دلی پرچار خار شوق در راه طلب دارم
 کند تاثیر شاخ یاسمینی خار میخیزانم

نشانها بشدم از ناله ليلي بهر سنگی
 بدوق پيروي می جست مجنون در بيلانم
 دل عاشق شکیبائی ندارد ای مسلمـانان
 ندارم تآب هجران من مرید پیر کعبانم
 فقیر از عالم بالاست این قسمت که می بینی
 کلوخ آید بسسرجای گهر از ابر نیسانم

و این غزل از ملا فتح الدین متولی است :-

من آن سرگشته مرغ آشیانی دور از گلستانم
 که هر دم در هوای موطن اصلیت افغانم
 نمی آرم بخود چندانکه فرق از پا کم سر را
 ز بس دلگیرم از شوق دیدن در بیلانم
 در این گلشن گلی از شاخسار کام من نشکفت
 برونک چوب سرو از پای تا سرداغ حرمانم
 پریشانی نباشد آنقدرها زلف و کاکل را
 که من از فکر زلف و کاکل خویان پریشانم
 مرا عهد جوانی صرف شد در حالت پیری
 ز ضعف ناتوانیها بصورت شیم طفلانم
 بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی
 گهی افغان و گه خیـزانم و گاهی خرامانم
 ز فیض همت افغانس پاک مرشدم تنهی
 ازین پس در خیال فکر و جمع شعر و دیوانم

و این غزل از ملا عبد الکرم سابق التذکر است :-

بگلزار جهان آن عاشق سر در گریبانم
که دایم بزمگاهِ عرصه گیتی است زندانم
برنگِ شعله آوازِ بلبلِ نغمه خواهم
که خیزد از درونِ پرده گل آه و افغانم
نه سر از پانه پا از سر شناسم وقت جان دادن
برای طی دشت بیخودی از بسکه حیوانم
من آن مجنونِ اسلَس دشتِ یمایم که در عالم
سواد طره لیلی بود شام غریبانم
نیاید دامنِ عفوشِ رهایی از کفم فطرت
بآبِ رحمتِ خود تا نشوید لوحِ عصیانم

و این غزل از خواجه ابوتراب است :-

چنان لب‌ریز شوق از نشئه بزم حریفانم
که صد داغم بدل میسوزد و چون لاله خندانم
ز فیضِ عشق شد آماده اسبابِ جنونِ من
کنون در انتظارِ وعده‌های سنگِ طفلانم
گهی در دام زلف و گاه در محرابِ ان آبرو
چه مستضعف بمذهبِ مشتبه در کفر و ایمانم
چه فرق از ترکِ یغمائی بوده آن چشم قنار را
زند هر لحظه بر دل بی سبب صد تیر مزگانم
نمی باشد چه خضرم گر حیالتِ چارودان باشد
چرا باشد بگردنِ منتی از آب هیوانم

فصل چهل و چهارم

در این سنهات انقلاب که معاند دول انحلال و اوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته - در هر بلدی فتنه جوئی رایج فساد افراخته - و در هر قطری فرومایه کیش دجالی ظاهر ساخته - ضعفا و فقرا بی اختیار بمصیبت جلالی اوطان گرفتار - و از زحمت مصادره بیکار و مطالبه درهم و دینار درکار انتقال از دیار بدیار بوده و میباشند - هرکس در هر منزل که هست چون از مکانه منازل دیگر بیخبر است بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد - چون خود را بآنجا رسانید و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که مانند منزل سابق یا اشد از آن است - از آنجا نیز آغاز سفر و اراده منزلی دیگر مینماید - مانند سربض که از شدت اضطراب سر را بجای پا و پا را بجای سر میگذارد - و آنرا راحتی از برای خود پندارد - تا مدت زندگانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب بداکم نعوذون از سر گیرد •

• بیت •

ز زیر خاک تا بالای افلاک

مقامی خوش نکرد این جان غمناک

در ضمن این اسفار خلاق بسیلر باجل اخترامی از این دار فنا انتقال
گزیده - و از دستبرد یغماگر قضا و قدر از لباس حیات علوی گردیده •

حکایت عجیبه درویش

از آنجمله مردی درویش وارد این ولایت شده نام خود سیفعلی میگفت - و مدت دوسه سال در اینجا توقف نمود تا آنکه وفات یافت - و بشغل کمالی اشتغال میورزید - و از قبول اجرت و هدیه و صلّه امتناع داشت - و بنحسب رویت مظنه آن بود که در عشر ثلاثین یا اربعین باشد - لیکن خواجه حساب عمر خود را از سبعین و ثمانین متجاوز میگفت - و مذکور

می نمود که تمام این مدت را سیاحت گذرانیده - و باطراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و اوربک و چین رسیده - و در هر بلد با درویشان و قناعت کیشان صحبت داشته - و حکایت‌های عجیب و غریب نقل می نمودم از آنجمله میگفت که چند سال قبل از این در دیار مغرب بودم و با رفیقی که داشتم از محلی بمحلی تفرج می نمودم - روزی از دیهی بدیهی میروفتیم - در عرض راه طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه نشسته بود و صورت آن صورت انسان بود - و خیره خیره بجان من نگاه میکرد - از مشاهده آن بغایت هراسان شدیم - و از راه گذاره نمودیم - ناگاه از جای خود پرید و آمد بمن حمله نمود - رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند - کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و مابین کنفین او چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرونشست - و نتوانستم بیرون کشید آن مرغ نعره بزد صدای انسان - و پپرید و برفت - و من رفیق خود ملحق شده بدویدیم تا بپائی که در آن صحرا بنظر میآمد خود را رسانیدیم - باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند و بحال آوردند و پرسیدند سبب دهشت شما چه بود - چون حکایت کردیم گفتند که ما هرگز همچو چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند - القصه بعد از چند سال وارد بلاد ایران شدم - و در سالی که نادر شاه از هندوستان معرودت نمود وارد بودم - روزی در دکان سیاف آن کار را دیدم که سیاف برای آن غلاف میساخت - پرسیدم که این کار از کیست - گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم - گفتم من غلاف موافق این کار ساخته دارم - بشما میدهم بشرط آنکه صاحب آن را نشان بمن بدهید - و برخاستم و از منزل خود غلاف را بردم - سیاف چون دید موافق است - گفت غلاف اصلی این کار همین بوده است - در این اثنا صاحب کار حاضر شد چون مرا بدید و غلاف را بشناخت او جای چو چو است

و گفت من میخواهم شما را در خلوت به بینم - چون به بنده خانه رفتم از او پرسیدم که راست بگو این کار از کجا ترا بدست آمده - گفت از آنجا که از دست تو رفته - گفتم در بلاد مغرب از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم - گفت من همان مرغم که تو دیدی و زخم زدی - و برهنه شده موضع جراحت را نشان دادم - گفت ما سه نفر بودیم که باغواهی شیطان بودیم تحصیل علم سحر افتاده بودیم - و استلای داشتیم که بهر صورت که می خواست ما را میگردانید - و هر روز نوبت یکی از ما بود که آدمی برای او شکار کنیم - که برای قوت سحر او خود دل و جگر و دماغ او را میخورد و مابقی را بشاگردان تقسیم می نمود - آن روز که تو بر خوردی نوبت من بود - و چون از تو جدا شدم ازین عمل قبیح توبه کردم - و ببندگی حق تعالی اشتغال نمودم - و کار را بمن داد - و چون مرا سبب توبه و خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد *

وَاللَّهُ يَعْلَمُ

بتاریخ یوم پنجشنبه بیست و چهارم شهر رجب المرجب سمت ترقیم پذیرفت

سنه ۱۳۱۷

کتابه اسد الله اصفی الشوشتری

(16) Glossaries, not collected in the form of books, on the portion of *Badr*¹ of al-Muṭawwal,¹ *Madārik*,² *Masālik*,³ *Mughni al-Labīb*,⁴ *Khulāṣat al-Hisāb*,⁵ etc.

Our author devoted his whole life to teaching, seeking the truth, and serving the cause of humanity. Towards the end of his life he retired from the world and passed his days in devotion and prayer. He died in A.H. 1173 (A.D. 1759) at his native place.

Mawlānā Muḥammad Hādī Kamāngar, a contemporary poet (whose poetical name was *Kawwās*, adopted at the suggestion of our author, as mentioned on p. 162 of our edition) wrote the following chronogram giving the date of as-Sayyid 'Abdallāh's death :—

از امر خداوند جهاندارِ قدیم. علامه دهر و سیدِ خلد مقیم
در باغِ نعیم جای او شد قوَّاس. تاریخ وفاتش طلب از باغِ نعیم
۱۱۷۳

PRESIDENCY COLLEGE,
Calcutta.

M. HIDAYET HOSAIN.

¹ Al-Muṭawwal is a commentary on al-Kazvīnī's treatise on rhetoric called *Talkhīṣ al-Miftāḥ*, by Sa'd ad-Dīn Mas'ūd bin 'Umar at-Taftāzānī, died A.H. 792, A.D. 1390, see my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 437.

² The full name of the book is *Madārik al-Aḥkām fī Sharḥ Sharā'ī' al-Lalām* by Muḥammad bin 'Alī al-Mūsawī al-'Āmilī, died A.H. 1009, (A.D. 1600). See the same, p. 207.

³ Probably this *Masālik* is by Muḥammad bin 'Alī al-Iḥsā'ī, which is called *Masālik al-Aḥkām*. Al-Iḥsā'ī lived in A.H. 894 (A.D. 1489).

⁴ *Mughni al-Labīb*, a book on Arabic Grammar, by 'Abdallāh bin Yūsuf known as Ibn Hishām, died A.H. 781, (A.D. 1360). See Brockelmann, *Geschichte d. Arabischen Litteratur*, vol. II. p. 23.

⁵ *Khulāṣat al-Hisāb*, a treatise on Arithmetic, by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Ḥusain al-'Āmilī, died A.H. 1031, (A.D. 1622). See my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 385.

- (5) *Risāla at-Tuḥfat an-Nūriya*, a treatise solving problems of ten different branches of learning, which he named after his father.
- (6) *Sharḥ Ṣaḥifa Usturlāb*, a commentary on the treatise on the astrolabe by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Husain al-'Amīlī (died A.H. 1031), called as-Ṣaḥifa.
- (7) *Sharḥ Mafātīḥ ash-Sharā'i*, a commentary on the work *Mafātīḥ ash-Sharā'i*, on Jurisprudence by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī (died after A. H. 1090). This commentary is called *Adh-Dhukhr ar-Rā'i*.
- (8) *Risāla-i-Jabaliya Ūlā*, a treatise in answer to seventy problems pertaining to different branches of learning, which 'Alī Nahāwandī sent to the author.
- (9) *Risāla-i-Jabaliya Thāniya*, a treatise solving thirty further questions asked by the above Nahāwandī.
- (10) *Risāla-i-'Alaviya*, answers to questions of Shaikh 'Alī al-Huwaizī.
- (11) *Risāla-i-Aḥmadiya*, replies to queries of Mawlā Aḥmad, the brother of the governor of Huwaiza.
- (12) *Risāla dar Taḥkīk-i-Dawābiṭ-i-Istikhrāf*, a treatise on the method of determining the Qibla in all countries.
- (13) *Tilism Sultānī*, a work on different important problems of 'Ilm Hai'at (Cosmography), 'Ilm Nujūm (Astronomy), and magical science. It was written at the request of Abū Ṣāliḥ Sultān Tarshīzī.
- (14) *Tuḥfat as-Saniya fi Sharḥ an-Nukhbat al-Muḥsinīya*, a commentary on the work by Muḥammad bin Murtaḍā (known as Muḥsin al-Kāshī), called an-Nukhba, on Jurisprudence. It was composed at the request of Mawlānā 'Alī bin 'Alī an-Najjār.
- (15) *Hāshiya bar Muḥaddamāt Wāfi*, a commentary on the preface of the book by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī, entitled al-Wāfi.

When Āzād Afghān established his supremacy at Isfahān—he was ultimately defeated by Karīm Khān Zand (A.H. 1163-1193, A.D. 1750-1799), and was driven away from the country¹—he captured and imprisoned many people among whom was a distinguished Christian priest. When ‘Abdallāh heard this, he ransomed the prisoner and brought him home most respectfully and read the New Testament with him with great care. Similarly he arranged to bring to Shūshṭar, to his own house, a Jewish scholar from Isfahān as well as a priest of the Fire-worshippers from Yazd, and read all their religious books with them for a long period.

He had always been saying that if any Emperor or King could afford to build a new observatory he would gladly take charge of it, and would perform the work in such a way that his observatory would surpass, in reputation, all the existing observatories of the world.

Though some may consider it below the dignity of such a great scholar as he was to compose poetry, he was also a great poet. There are some 5 or 6 hundred lines of poetry composed by him. His poetic name was *Fakīr*. He is the author of several works which I enumerate below as given in this History on pp. 60-61, and in the Buhār Library MS. of the *Tuḥfat al-‘Ālam*, fol. 67 :—

- (1) *Risāla Madīnat an-Nahv*, a treatise on Arabic Syntax.
- (2) *Hāshiya Arba‘in Ḥadīth*, a commentary on the forty Traditions of the Prophet written at the instance of the author's father.
- (3) *Risāla dar Taḥkīk-i-Ḳibla-i-Shūshṭar*, a Persian treatise fixing the direction in which the people at Shūshṭar should turn their faces in prayer. This treatise was written at the request of Isfīndiyār Beg.²
- (4) *Risāla dar Taḥkīk-i-Ḳibla-i-Ḥuwaiza*, a Persian treatise fixing the direction in which people at Ḥuwaiza should direct their faces at the time of prayer. He wrote this treatise at the request of Saiyid ‘Alī Khān, the Governor of Ḥuwaiza.

¹ This event took place in A.H. 1166 (A.D. 1752). See Sykes, *History of Persia*, vol. II., p. 374.

² For Isfīndiyār Beg, see this History, p. 71.

very early anticipated that the boy would in after life develop into a great scholar and took great care of him so long as he lived. The old man, however, died in 'Abdallāh's infancy. The boy's father then had him educated in the recognised courses of Arabic study of the time. 'Abdallāh completed his full course of study at the age of 15 and then travelled to Isfahān, Khurāsān, Āzarbā'ījān and other parts of Persia and Turkey, and studied Astronomy and other branches of Science under the renowned authorities of those places. His scholarship became known throughout the country, and all kinds of difficult problems of Jurisprudence and Tradition, which were presented to him were solved by him to the satisfaction of every one. He also made pilgrimages to the different sacred places of Islām.

On the death of his father in A.H. 1158 (A.D. 1745) people assembled at the Madrasa, situated very close to his house, and requested him to take upon himself the *Imāmat*¹ and the charge of reading sermons at Friday-prayer. He, however, recommended as being a fitter person, his brother,² as-Saiyid Murtadā, who was accordingly selected for these duties. From the court of Nādir Shāh 'Abdallāh was offered the duties of supervising religious state functions, which he accepted and discharged to the great satisfaction of all.

When Nādir Shāh declared himself Emperor of Persia and held a *Darbār* for this purpose, all Governors and Ambassadors were summoned for the occasion. At that time the author was ordered to deliver a sermon on the auspiciousness of the coronation, and the speech which he delivered was considered a master-piece. On one occasion when all the eminent scholars and theologians from Constantinople, Bukhārā, and Baghdād assembled under the orders of Nādir Shāh, to discuss as to which sect of Islām was the best and could be considered to have been following the right path, the author represented the Shi'a sect and discussed the matter satisfactorily and at great length with the heads of the other sects.

¹ In the Shi'a sect *imāmat* (the function of leading prayers) and reciting sermons at the Friday-prayer are entrusted only to the most pious and recognised scholars.

² As-Saiyid Murtadā died in A.H. 1190 (A.D. 1776). See for his life *Tuḥfat al-'Ālam* fol. 71a.

INTRODUCTION.

The author of the "History of *Shūshṭar*," as-Saiyid 'Abdallāh, came of a very distinguished family. His grandfather, as-Saiyid Ni'matallāh¹ was originally an inhabitant of Jazā'ir, near Baṣra (Busrah) but came later to live in *Shūshṭar* in Persia. The author's grandfather as well as his father, as-Saiyid Nūr ad-Dīn,² were both eminent scholars. The family, which belonged to the Shī'a sect and was known as *Sādāt Nūrīya*³, after having settled there, lived for generations in *Shūshṭar*.

The author⁴ was born on the 7th *Shā'bān* A.H. 1112 (A.D. 1700), at *Shūshṭar* during the life time of his grandfather,⁵ who

¹ As-Saiyid Ni'matallāh was born in A.H. 1050 (A.D. 1640), and not in A.H. 1150 (A.D. 1737), as given in *Rawḍāt al-Jannāt*, p. 220. He was one of the eminent scholars of Persia of his time. *Tuhfat al-Ālam*, fol. 54a, describes the reason for the shifting of his residence from Jazā'ir to *Shūshṭar* as follows:—

"In A.H. 1079, Ḥusain Pāshā bin 'Alī Pāshā, Governor of Baṣra, revolted against the Uthmānī Sultān Muḥammad IV, A.H. 1058-1099 (A.D. 1648-1687). A Turkish army was sent to suppress him and Ḥusain Pāshā fled towards India from Baṣra. The army plundered and devastated the whole country from Jazā'ir to Baṣra, because the people therein were supposed to have sided with Ḥusain Pāshā. In consequence the people scattered to different countries. As-Saiyid Ni'matallāh was one amongst them. He first went to Ḥūweiza and thence proceeded to, and settled at, *Shūshṭar* at the request of the people of the place."

He is the author of many works and died on the 23rd *Shawwāl*, A.H. 1112 (A.D. 1700). For details of his life, see this History of *Shūshṭar*, p. 56; *Rawḍāt al-Jannāt*, *bāb an-nūn*, p. 220; *Amī al-Āmil*, p. 72; *Nujūm as-Samā'*, p. 268; *Shudhūr al-Ikṡān*, vol. II, fol. 260b where the date of his death is wrongly given A.H. 1130 (A.D. 1717); and *Tuhfat al-Ālam*, fol. 52a.

² As-Saiyid Nūr ad-Dīn was born in A.H. 1088, (A.D. 1677) and died in A.H. 1158, (A.D. 1746). He is the author of several works. For details see this History of *Shūshṭar*, p. 59; *Nujūm as-Samā'*, p. 238; and *Tuhfat al-Ālam* fol. 58b.

³ Probably after the name of As-Saiyid Nūr ad-Dīn bin as-Saiyid Sa'd ad-Dīn, whom we find in the genealogical chain, mentioned in p. 58 of this History.

⁴ The biography of the author that follows is based on this History, pp. 60, 133; *Nujūm as-Samā'*, pp. 251-258; and *Tuhfat al-Ālam* fol. 52a-56a.



PREFATORY NOTE.

The first fascicle of this edition of the History of *Shūshṭar*, containing pages 1-144, edited by *Khān Bahādur Maulā Bakhsh*, was published in 1914. For budgetary reasons immediate continuation could not be undertaken at the time. When work on this text could be resumed the Society's office had lost touch with the Editor. Since then news has been received of his death. The Council of the Asiatic Society of Bengal have therefore decided to arrange for the completion of the work by another hand, and *Shams-ul-'Ulamā'* Professor *Hidāyat Husain* has kindly volunteered to undertake the labour. Owing to his help the work is now issued in its completed form, for which the Council of the Society and the learned public owe him their thanks.

Professor *Hidāyat Husain* is responsible for the edition from page 145 to the end, as well as for the Preface and List of Contents.

The edition has been made from a single and rare MS. No other copies have been traced in any MSS. Library in India, though a copy exists in the British Museum Collection, mentioned on page 214b of Dr. Rieu's Catalogue. It is, however, reported that other copies exist in private hands in India, though all efforts to procure them have been in vain.

The MS., which is fairly correct, is written in clear *Nasta'liq*, dated A.H. 1317 (A.D. 1900), by a scribe *Asadallāh Āsafi*, who calls himself *Shūshṭari*, but does not mention the place of copying. The handwriting seems Persian.

JOHAN VAN MANEN,
General Secretary.

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,
1, PARK STREET, CALCUTTA.
December, 1924.

TADHKIRA-I-SHŪSHTAR
AN ACCOUNT OF SHŪSHTAR, FROM THE
EARLIEST TIME TO A.H. 1169
WITH NOTICES OF ITS CELEBRATED
MEN AND MEMOIRS OF THE
AUTHOR'S LIFE.

BY

SAYYID 'ABDALLĀH BIN NŪR AD-DĪN BIN
NĪMATALLĀH AL HUSAINI ASH-SHŪSHTARI
(SURNAMED FAQIR)

EDITED BY

KHAN BAHĀDUR MAULA BAKHSH

AND

• SHĀMS-UL-'ULAMĀ' M. Hidayet Husain, Ph.D., Khan Bahadur.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

1924.



BIBLIOTHECA INDICA.

WORK No. 206.

TADHKIRA-I-SHŪSHTAR.

PERSIAN TEXT.

